تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

تاكتيكهاى جنگى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

نوينده: سيد محمد نجفى يزدى

## پيشگفتار

الحمدلله رب العالمين و خير الصلاة و السلام على جميع الانبياء و المرسلين، لا سيما على عصارة العالم و نبينا الخاتم، الذى ختم بقدومه النبوة و كمل به الدين و به و بوصية تمت النعمة، اعنى محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على اوصيائه الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، لاسيما على ناموس الدهر و امام العصر، الذى يملا الله به قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و اللعن الدائم الابدية على اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و اخر تابع له على ذلك الى يوم القيامة.

كتابى كه در پيش رو داريد محصول تلاشهاى فراوانى است كه در زمينه رويدادهاى تاريخى جنگهاى اسلام به رشته تحرير درآمده است. در اين كتاب پيرامون مسائل مهمى چون هجرت و پيدايش جنگهاى پيامبر و همچنين علل و عوامل آن به بحث پرداخته شده كه از جمله اين عوامل، آزار و اذيت مشركين قريش در مكه بوده است.

يكى ديگر از عوامل مهمى كه زمينه ساز هجرت پيامبر خدا از مكه به مدينه بود، گسترش اسلام و ناموس مقدس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه به عنوان يك انسان نجات بخش در سرزمين جزيرة العرب مطرح شده بود، كه بر اساس آن سران دو قبيله اوس و خزرج طى دو پيمان (عقبه اولى و عقبه ثانيه) زمينه مهاجرت را مهيا كردند.

جنگهايى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از تشكيل دولت اسلامى در جزيرة العرب با دشمنان - اعم از مشركين و اهل كتاب، انجام داد، در اين زمينه جنگهاى مهمى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آنان آغاز كرد مورد بررسى و تعمق قرار گرفته و نكات حساسى را كه حضرت در جنگها از جهت سياسى و نظامى به خصوص مسائل اطلاعات و حفظ اسرار نظامى به كار گرفته بود، مورد بحث قرار گرفته است.

نكاتى را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگها مد نظر قرار مى داد را مى توان در چند نكته خلاصه نمود

1 - در جنگها اهداف و اسرار نظامى را با هيچ يك از افراد نظامى حتى فرماندهان در ميان نمى گذاشت، و هرگز آنها را فاش نمى كرد.

2 - در جنگها روحيه سلحشورى و شجاعت را در ميان رزمندگان اسلام حفظ مى نمود و در هنگام درگيريها آنها را با روحيه قوى و بالا به ميدان جنگ مى فرستاد.

3 - فرماندهى كل جنگها را خود بر عهده داشته و فرماندهى عمليات را در اغلب جنگها به حضرت على عليه‌السلام واگذار مى كرد، فقط در جنگ تبوك كه حضرت على عليه‌السلام را براى حفظ پايگاه حكومت اسلامى در مدينه نگاه داشت.

4 - غنائم را كه به وسيله جنگ و درگيرى نصيب سپاه اسلام مى شد بين رزمندگان اسلام تقسيم مى نمود، به طوريكه به رزمندگان سواره نظام دو برابر رزمندگان پياده نظام تقسيم مى نمود.

5 - غنائمى را كه بدون هيچگونه درگيرى و يا به اختيار دشمن به سپاه اسلام مى رسيد، متعلق به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و مى تواند هر گونه تصرفى را در آن انجام دهد.

6 - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طريق اين جنگها حفره هاى فقر و نيازمندى حكومت اسلامى را ترميم و مشكلات اقتصادى مسلمين را حل مى كرد.

هدف از نگارش اين كتاب، تحليل و بررسى درباره نكات حساس و فلسفه تاريخى جنگها بوده است، و لذا ممكن است كه مورد تاريخ و وقايع تمام زوايا و خصوصيات آن ذكر نشده باشد، زيرا هدف نقل تاريخ نبوده، بلكه هدف آشنائى با اسرار نظامى، تاكتيكها، كيفيت فرماندهى، آرايش نظامى و نحوه مقابله با دشمن بوده است.

در پايان يادآور مى شوم كه مطالعه اين كتاب براى فرماندهان و نظاميان ارتش جمهورى اسلامى و سپاه پاسداران ضرورى به نظر مى رسد كه بايد مورد ملاحظه و دقت بيشترى قرار گيرد.

اين كتاب را به محضر مقدس حضرت ولى عصر - ارواحنا له الفداء - تقديم مى نمايم، اميد است كه مشمول دعاى خير آن حضرت وشما برادران و خواهران مؤ من قرار بگيرم.

التماس دعا - على اصغر فيض پور حوزه علميه قم - رمضان 1420 ه‍ق

# فصل اول: رويدادهاى قبل از هجرت

دوران قبل از هجرت

در ابتدا بايد به اين نكته توجه داشت كه در زمانى كه پيامبر اكرم در مكه بين مشركين زندگى مى كردند با سران مهم دو قبيله اوس و خزرج كه بعدها انصار لقب يافتند مدتها ارتباط مخفيانه داشتند، دو قبيله اوس و خزرج كه در يثرب زندگى مى كردند گاه بى گاه از وضعيت پيامبر اكرم، توسط فرستادگان خود آگاه مى شدند.

در اين مدت كه حضرت در ميان قريش زندگى مى كرد، اذيت و آزار فراوانى را متحمل شد تا بتواند زمينه حكومت اسلامى را در خارج از منطقه (يثرب) پى ريزى نمايد بنابراين از سران دو قبيله اوس و خزرج قول همكارى در جهت تشكيل حكومت اسلامى گرفت تا در فرست مناسب بتواند دعوت خويش را از مكه به خارج انتقال دهد و زمينه حكومت اسلامى را آماده نمايد.

اين مسأله نياز به روابط سياسى و خارجى داشت، به همين خاطر قبل از هجرت هيأتى از سران قبيله اوس و خزرج به عنوان نمايندگى به مكه مشرف شدند و مخفيانه با حضرت ارتباط برقرار كردند تا پيرامون مهاجرت به يثرب تبادل نظر كرده و قرار داد مهاجرت را تنظيم نمايند.

بر اساس وعده قرار بر اين شد كه سران قبيله اوس و خزرج در عقبه گرد هم آيند، سرانجام در شب دوازدهم ذى الحجه (آغاز ايام التشريق) هفتاد تن از سران دو قبيله به خانه عبدالمطلب كه در عقبه (1) قرار داشت وارد شدند.

## پيدايش هجرت

يكى از عواملى كه در پيدايش هجرت تاءثير خاصى را همواره داشت، جنگهاى خونين و خانمان براندازى بود كه بين اين دو قبيله صورت مى گرفت.

در پى جنگهاى خونين بين دو قبيله، يكى از سران قبيله خزرج به نام ابوالخير با گروهى از جوانان بنى اشهل، از يثرب عازم مكه شدند تا به خانه ابن ابى رافع (2) وارد شدند و از او تقاضاى كمك نظامى نموده و خواستند كه با قبيله آن ها پيمان نظامى منعقد سازد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ورود آنها مطلع شد، از فرصت استفاده كرده و با آنان ملاقاتى را ترتيب داد و پيشنهاد مناسبى را به آنان در جهت رفع غائله جنگهاى طولانى - كه هر سال اتفاق مى افتاد - ارائه داد و فرمود: آيا تمايل داريد شما را به راه خير و صلاح بهتر از آنچه كه هدف شماست راهنمايى كنم؟

آنان گفتند: راهنمايى شما چيست؟

پيامبر به روش هميشگى خود فرمود: من از جانب خدا به سوى بشر فرستاده شده ام تا آنان را به سوى او دعوت كنم به اينكه فقط او را عبادت و پرستش نمايند و براى او شركى نگيرند خداوند قرآن را بر من نازل فرموده است تا به وسيله آن شما را هدايت كنم. سپس آياتى از قرآن را براى آنان تلاوت كرد و آنان را به اسلام فرا خواند.

گرچه بعضى از آنان دعوت و نصايح پيامبر را پسنديدند ليكن رؤ ساى آنها از پذيرش دعوت حضرت سرباز زدند. در نتيجه مذاكره آنان با پيامبر بدون نتيجه پايان يافت (ضمن اينكه با سران قريش به توافق نرسيدند) و آنان به سوى يثرب بازگشتند، پس از بازگشت ابوالخير به يثرب، واقعه بغاث (بين دو قبيله اوس و خزرج) رخ داد (3).

## اولين پيمان

چون موسم حج فرا رسيد، حضرت به سرزمين منى وارد شد، و در آنجا دين خود - اسلام - را بر قبائلى كه از ملل و نحل مختلف آمده بودند عرضه داشت و آنها را به سوى خدا دعوت نمود و از شرك و بت پرستى بر حذر داشت.

در اين ميان گروهى از قبيله خزرج به آن حضرت رسيدند و با حضرت به گفتگو پرداختند حضرت فرمود: آيا شما خزرجيان از هم پيمانان يهود نيستيد؟ عرض كردند: آرى، پس حضرت دعوت خود را مثل هميشه آغاز كرد، و آنان را به سوى خدا دعوت كرد، و سپس اسلام را بر آنان عرضه داشت و بخشى از آيات قرآن را براى آنها تلاوت فرمود.

اين مسأله باعث شد كه زمينه پذيرش اسلام در آنان بيشتر شود، پس هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را به اسلام دعوت كرد، بعضى از آنان كه مسأله را قبلا از يهود شنيده بودند (4) ديگران را آگاه نموده و گفتند: سوگند به آفريدگار بزرگ، اين همان پيامبرى است كه يهوديان در يثرب وعده او را به ما داده بودند، پس بهتر است كه قبل از اينكه يهوديان يثرب به او ايمان بياورند دعوت او را بپذيريم و به دين اسلام درآييم.

بر اين اساس بود كه دعوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد پذيرش ‍ آنها قرار گرفت، پس عرضه داشتند: اى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما دعوت شما را از جان و دل پذيرفتيم و هنگامى كه به يثرب بازگرديم شما را به قوم خود مى رسانيم و دين اسلام را به آنان عرضه خواهيم نمودت اگر خداوند آنان را به به اين دين حنيف مشرف نمايد دينى بهتر از اين دين و انسانى بهتر از شما پيدا نخواهند كرد. پس به سوى يثرب و ديار خود بازگشتند.

گروه خزرجيان را شش نفر تشكيل مى دادند كه عبارت بودند از:

1 - تيم الله

2 - اسعد بن زراره

3 - عامر بن عبد حارثه

4 - سعد بن على بن اسد

5 - كعب بن مسلمه

6 - جابر بن عبدالله بن رئاب (5)

هنگامى كه اين شش نفر به يثرب بازگشتند پيام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به قبيله خزرج رسانيدند و آنها را به دين اسلام دعوت نمودند، طولى نكشيدند كه اهل يثرب به دين اسلام روى آوردند و نام مقدس پيامبر زبانزد خاص و عام گرديد.

## پيمان عقبه اولى

پس از گذشت روزها و ماهها موسح حج فرا رسيد، دوازده نفر، از سران يثرب به قصد حج و انجام مناسك به مكه عزيمت نمودند، آنان كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عشق مى ورزيدند لحظات بسيار حساس زندگى را سپرى مى كردند تا بتوانند در موسم حج خود را به مكه برسانند چون به مكه رسيدند در محل عقبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ملاقات كردند و با حضرت پيمان بستند.

اين دوازده نفر عبارت بودند از:

1 - اسعد بن زراره

2 - براء بن مغرور

3 - ذكوان بن عبد قيس

4 - رافع بن مالك بن مالك

5 - عباده بن صامت بن قيس

6 - ابوعبدالرحمن يزيد بن ثعلبه

7 - عباس بن عبادة بن نضلة

8 - ابوالهثيم بن التهيان

9- عوف بن رفاعة

10 - معاذ بن رفاعة

11 - عقبه بن عامر

12 - قطبه بن عامر

## مواد پيمان

دو قبيله اوس و خزرج متعهد شدند كه

الف - از جان و مال و ناموس پيامبر همچون جان و مال و ناموس خود دفاع كنند.

ب - فقط خدا را پرستش نموده و كسى را شريك او قرار ندهند.

پيامبر نيز فرمود: پاداش ماده ول پيمان اين است كه خداوند در قبال دفاع از شما پيامبر و كمك به ايجاد حكومت اسلامى در زمينه هاى مناسب، شما را بر عرب سلطنت خواهد داد و عجم را شكست داده و به اطاعت شما در مى آورد(6).

و اما پاداش ماده دوم پيمان اين است كه خداوند گناهان گذشته شما را عفو نموده و وعده بهشت جاودان را به شما خواهد داد.

دو قبيله اوس و خزرج هر دو شرط را قبول كرده و اعلان آمادگى كردند، و پيامبر نيز متعهد شد كه

الف- آيات قرآن، (چه آياتى كه فعلا نازل شده و چه آياتى كه بعدا بر وى نازل خواهد شد) را به آنها تعليم دهد

ب - بهشت جاودان را براى آنان ضمانت كند.

عبادة بن صامت (7) مى گويد: مواد پيمان در عقبه اولى بدين شرح امضا گرديد:

1 - كسى را شريك براى خدا قرار ندهيم.

2 - دزدى نكنيم.

3 - زنا نكنيم.

4 - فرزندان خود را به ناحق نكشيم.

5 - به يكديگر تهمت و بهتان نبنديم.

6 - خدا را در معروف معصيت نكنيم (8).

پس از انعقاد پيمان، سران دو قبيله و خزرج به يثرب بازگشتند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مصعب بن عمير را نيز به عنوان نماينده خود به همراه آنها فرستاد تا در آغاز قرآن را به به آن ها بياموزد و سپس تعاليم عاليه اسلام را به آنان تعليم دهد و آنان را نسبت به دين و احكام حياتبخش آن روشن سازد (9).

مصعب بن عمير همراه نقباى انصار وارد يثرب شد و به خانه اسعد بن زراره وارد شد و در طول يكسالى كه در يثرب بود ماءموريت خود را به طور كامل انجام داد.

## آموزشكده يثرب

مصعب بن عمير در يثرب يك آموزشكده باز كرد و مردم يثرب مرتبا به او مراجعه مى كردند و راه تشرف به دين مبين اسلام را از او سؤال مى كردند، مصعب هم آنها را راهنمايى مى كرد.

مصعب خطاب به مردم كرده و مى فرمود: هرگاه خواستيد به دين اسلام مشرف شويد، ابتدا غسل كنيد و بدن خود را نظيف نماييد پس از آن لباس ‍ تنتان را از آلودگى تطهير كنيد و سپس شهادتين را به زبان جارى كنيد و در پايان دو ركعت نماز به جاى آوريد.

هنگامى كه مردم به دين اسلام مشرف مى شدند مصعب قرآن را به آنها تعليم مى داد و در مواردى كه به احكام عاليه اسلام احتياج پيدا مى كردند احكام الهى را به آنها ياد مى داد و چون زمينه پذيرش احكام اسلام در مردم يثرب فراهم بود احكام اسلام را با عشق و علاقه زيادى فرا مى گرفتند.

اين امر باعث شد كه مصعب بن عمير بتواند نقش موثرى را ايفا كند، و توانست در مدت يكسال به گونه اى عمل كند كه اسلام عزيز آرام آرام جامعه يثرب را فراگيرد و اسلام را به عنوان يك آيين الهى و سعادت بخش ‍ بپذيرند و به رسول گرامى اسلام ايمان بياورند و به دستورات او جامه عمل بپوشانند.

## پيمان عقبه ثانيه

بالاخره زمينه هاى مناسبى نسبت به اسلام در سرزمين يثرب به وجود آمد به گونه اى كه در موسح حج سال بعد حدود هفتاد نفر از سران قبيله اوس و خزرج به مكه مشرف شده، و در محل عقبه حضرت را ملاقات كردند، و بار ديگر با ايشان بيعت نمودند.

اين پيمان در سيزدهم ذى الحجه از ايام التشريق به سال سيزده بعثت ميان پيامبر و هفتاد نفر از سران قبيله اوس و خزرج انجام شد و مصعب بن عمير در آن سال از يثرب به مكه بازگشت و گزارش از عملكرد خود را به محضر پيامبر بيان كرد در اول ربيع الاول همان سال زمينه هجرت پيامبر از مكه به يثرب فراهم شد كه حضرت به همراه ابى بكر هجرت را آغاز نموده و در روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول به شهر يثرب وارد شد (10).

## اخذ پيمان از نقباى يثرب

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت كه با نقباى يثرب پيمانى برقرار كند و آنان را به عنوان بقاى خويش اتخاذ نمايد، لذا به سران يثرب دستور داد كه از بين خودشان دوازده نفر را به عنوان نقيب برگزيده و به حضرت معرفى نمايند همچنان كه حضرت موسى عليه‌السلام دوازده نفر از بنى اسرائيل را به عنوان نقباى خويش برگزيد.

سران يثرب آمادگى خويش را جهت معرفى نقبا اعلام داشتند و جبرئيل از بين آنها، نقبا را با اشاره تعيين و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معرفى نمود، حضرت نيز پس از اشاره جبرئيل دوازده نفر، (نه نفر از قبيله خزرج و سه نفر از قبيله اوس) را انتخاب نمود كه اسامى آنها به شرح ذيل مى باشد

## قبيله خزرج

1 - اسعد بن زراره

2 - براء بن مغرور

3 - عبدالله بن حزام (11)

4 - رافع بن مالك

5 - سعد بن عباده

6 - منذر بن عمر

7 - عبدالله بن رواحه

8 - سعدبن ربيع

9- عبادة بن صامت

## قبيله اوس

ابوالهثيم التيهان (اهل يمن)

2 - اسد بن حصين

3 - سعد بن خنثيم (12).

پس از انتخاب نقبا مقرر شد كه در سيزدهم ذى الحجه از ايام التشريق همديگر را در خانه عبدالمطلب ملاقات كنند تا پيرامون موضوع مهاجرت و مسائل مربوط به آن تبادل نظر نمايند.

بر همين اساس با رعايت مسائل امنيتى در خانه عبدالمطلب در محل جمره عقبه گرد آمدند و پيرامون مهاجرت حضرت تصميماتى گرفتند و پيمانى مجدد امضا نمودند كه در آن جلسه اسعد بن زراره و براء بن مقرور و عبدالله بن حزام شرايط حضرت را بار ديگر پذيرفتند و نسبت به كمك و استعانت وى قول مساعد دادند كه بدان جامه عمل پوشيدند(13).

## قبل از هجرت بر مسلمين چه گذشت؟

پس از انعقاد پيمان و بيعت، سران اوس و خزرج در دومين روز از ايام التشريق به سوى يثرب بازگشتند، مشركين قريش كه از اين پيمان آگاه شده بودند به آزار و اذيت مسلمين پرداختند و در هركجا به مسلمانى دست مى يافتند او را كتك زده و تحقيرش مى كردند و مورد شماتت قرار مى دادند.

اين روش مشركين قريش مدتها ادامه داشت تا اينكه مسلمين از آزار مشركين به تنگ آمده و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استغاثه نمودند، آنگاه جبرئيل بر پيامبر نازل شد و عرضه داشت كه بهترين راه نجات اين است كه مسلمين به سرزمين يثرب مهاجرت كنند.

حضرت از اين مسأله بسيار خوشحال شد و عده اى از مسلمانان را جمع كرده و فرمود: در منطقه يثرب دو قبيله بزرگ اوس و خزرج هستند كه با ما پيمان اخوت و برادرى برقرار نموده اند، پس به سوى يثرب هجرت نمايند آنان منتظر شما هستند و از شما كاملا پذيرايى نموده و به كمك و براى شما مى شتابند.

سرانجام مسلمين از مكه به سوى يثرب هجرت كردند و انصار با آغوش گرم از مهاجرين استقبال كردند، بدين وسيله رنج از سفر بدنهاى مهاجرين زدوده شد گويى كه به تازگى به وطن اصلى خويش بازگشته اند، مسرت و خوشحالى زائد الوصفى سراپاى آنان را فراگرفت و به شكرانه نجات از دست مشركين حمد و سپاس خداى را به جاى آوردند.

## تبليغات مهاجرين و تأثير آن

پيامدهايى كه هجرت مسلمين به دنبال داشت در تحكيم مبانى عقيدتى و فكرى مسلمانان بسيار مفيد و مؤ ثر بود، در اين فرصت مسلمانان كه با هجرت خود فرهنگ غنى اسلام را به سرزمين يثرب به ارمغان آورده بودند، به نشر احكام نورانى اسلام پرداختند.

تبليغ عملى مسلمانان بيشتر از تبليغات قولى آنان در قلوب اثر مى گذاشت و قبلها را آكنده از محبت و عشق به خدا و رسولش مى نمود، در اثر تبليغات صحيح اسلامى علاقه شديدى بين قبائل انصار و قبائل ديگر ايجاد شد و همه مسلمانان به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عشق مى ورزيدند گويى اينان عشاقانى هستند كه به سر راه معشوق خيمه زده و به انتظار رؤ يت جمال يار نشسته اند.

براءبن عازب مى گويد: اولين صحابه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه به يثرب مهاجرت كردند مصعب بن عمير و ابن ام مكتوم بودند، اين دو نفر كه قرآن را در سرزمين مكه فرا گرفته بودند، در اولين قدم كلاش تعليم قرآن تشكيل دادند و انصار را گروه گروه جمع كرده و آيات خداوند را براى آنان قرائت مى كردند تا كسانى كه به تازگى اسلام را پذيرا بودند به احكام نورانى آن آشنايى پيدا كرده و قلوب زنگبار زده خود را به وسيله آيات قرآن شستشو مى دادند.

مدتى گذشت تعداد ديگرى از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قبيل عمار ياسر و بلال حبشى و سعد به يثرب مشرف شدند، و به تبليغ و تبشير اسلام پرداختند و پس از چند روز عمر بن خطاب به همراه بيست نفر از مسلمانان به جمع آنان پيوستند(14).

تعداد قليلى از ضعفه مسلمين و كسانى كه توانايى هجرت را نداشتند و همچنين عده اى كه در بند مشركين بودند در مكه باقى ماندند و نتوانستند قبل از هجرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هجرت نمايند اين دسته از افراد مهاجرينى بودند كه بعد از هجرت پيامبر و ابوبكر و حضرت على از مكه به مدينه هجرت نمودند (15) مشركين قريش پس از شنيدن صداى شيخ نجدى تصميم گرفتند كه محل استقرار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را محاصره نموده تا با سران قبائل يثرب وارد نبرد شوند.

اما از آنجا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قصد شوم مشركين آگاه بود، قبل از اينكه مشركين قريش دور خانه را محاصره نمايند به سران اوس و خزرج داد كه محل تجمع را ترك و از اطراف خانه حضرت متفرق شوند و بدون هيچ گونه درگيرى به سوى يثرب بازگردند.

سران يثرب از حضرت تقاضا نمودند كه اجازه دهد تا با مشركين قريش وارد جنگ شوند و از جان و مال و ناموس و حيثيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دفاع نمايند، اما رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زمينه را مناسب ندانسته و آنان را از جنگ با مشركين برحذر داشت و به آنان فرمود: فعلا من ماءمور به جنگ با مشركين نمى باشم (16).

سران يثرب از حضرت درخواست كردند كه چون زمينه و مقدمات مهاجرت آماده است به همراه آنان از مكه به مدينه جرت كند وليكن حضرت زمينه مهاجرت را مساعد و آماده نمى دانست، به آنان پاسخ رد داد و آنان نيز بدون هيچ گونه درگيرى با قريش از مكه به سوى يثرب روانه شدند و نتيجه مذاكرات و معاهدات را به دو قبيله گزارش دادند(17).

قريش نيز پس از آگاهى كامل از معاهده خود را كاملا مسلح نمود و شبانگاه خانه عبدالمطلب - محل استقرار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را محاصره نمودند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز زمينه دفاع را فراهم كرد و به دو نفر از ياران با وفاى خود دستور داد تا مسلح شده و از خانه ابوطالب محافظت نمايند.

حضرت على عليه‌السلام و حمزة بن عبدالمطلب مسلح شده و مشركين را از هجوم به خانه بر حذر داشتند. مشركين پرسيدند: چه كسى در اين خانه است كه شما از او محافظت مى كنيد؟ حمزه گفت: در اين خانه كسى نيست و ما از كسى حمايت نمى كنيم، سوگند به خدا! هركس قد روى عقبه بگذارد گردنش را قطع مى كنم.

پس از تهديد حمزه، مشركين قريش ماءيوسانه بازگشتند، و گفتند: ما قصد نداريم كه بين خود ايجاد مفسده كنيم زيرا بيم آن داريم كه از اين راه يكى از بزرگان قريش به دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آيد (18).

بدين وسيله رسول گرامى اسلام زمينه جنگ و درگيرى را از بين برد و در نتيجه قريش نتوانستند اهداف شوم خود را در رابطه با جنگ بين سران يثرب عملى سازند.

## كنفرانس قريش در دار الندوة

پس از اين جريان، مشركين قريش مدتها در فكر طرح نقشه اى براى جلوگيرى از نفوذ پيامبر و دين اسلام بودند، اما نفوذ آيات الهى به گونه اى گيرا و شيوا بود كه هر كس به آيات قرآن گوش فرا ميداد ناخود آگاه جذب آن مى شد و به خدا ايمان مى آورد و به نبوت حضرت شهادت مى داد. آنان چون نتوانستند با ترفندهاى گوناگون از نفوذ معنوى حضرت جلوگيرى كنند، تصميم گرفتند جلسه اى را در دارالندوة تشكيل داده و طراحان سياسى و نظامى و انديشمندان و بزرگان قريش را جمع نموده تا در نتيجه تبادل آراء و نظريات مختلف به رأی قاطعى دست يابند.

## اعضاء جلسه

در اين جلسه، جهل تن از طراحان و انديشمندان و سياستمداران قريش ‍ شركت نمودند و از شركت افرادى كه شرائط جلسه را نداشتند - مثل افراد زير چهل سال - ممانعت به عمل آوردند (19).

در اين ميان شيطان به صورت پيرمردى با محاسن سفيد بر درب دارالندوة حاضر شد هنگامى كه قصد ورود به جلسه را داشت، چون او را نمى شناختند از ورودش جلوگيرى كردند و از او خواستند تا خود را معرفى كند.

شيطان گفت: من از شيوخ و بزرگان نجد هستم، هنگامى كه شنيدم شما در اين جلسه قصد داريد تصميمات قاطع و لازمى را نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اتخاذ كنيد من هم آمدم كه شما را يارى دهم زيرا اگر در بين شما نباشم نمى توانى تصميمى صائب را اتخاذ كنيد رؤ ساى كنفرانس ‍ اجازه دادند تا شيطان نيز در جلسه شركت جويد (20).

## تصميم نهايى، نظريه شيخ نجدى

در اين جلسه نقشه ها و نظريات متعددى مطرح شد، ولى شيخ نجدى در همه آراء و نقشه هاى آنان مناقشه نمود. سران قريش كه در آراء خود به نتيجه مطلوبى دست نيافتند از شيخ نجدى اظهار نظر كردند و رأی او را در اين مسأله جويا شدند.

رأى و نظر شيخ نجدى اجراى طرح قتل و ترور پيامبر بود بدين صورت كه از هر گروه قبيله قريش يك نفر را انتخاب نموده و هر كدام يك نفر از بنى هاشم را به همراه خود داشته باشد ضمن اينكه هر يك از افراد وسيله خاصى (مثل كارد و چاقو، شمشير و آهن پاره) داشته باشد.

افراد پس از مسلح شدن، به طور دسته جمعى و هماهنگ به حضرت حمله نموده و هر يك ضربه خود را وادار سازند تا كشته شود بر فرض كشته شدن او، خون بهاى او در بين قريش و بنى هاشم توزيع خواهد شد و چون بنى هاشم نيز در قتل پيامبر شركت جسته اند نمى توانند به تقاص خون او اقدام نمايند و اگر بنى هاشم خون بهاى آن را طلب كردند سه ديه به آنها بپردازيد.

سران قريش از اين طرح تمجيد نموده و آن را امضا كردند، و با خوشحالى زياد جلسه را ترك كرده و در مسجد الحرام به رقص و پايكوبى پرداختند و دست يكديگر را فشار مى دادند و با يكديگر فرياد خوشحالى سر مى دادند و مى گفتند: ما حاضر هستيم بدل از سه ديه، ده ديه بپردازيم، ابولهب عموى پيامبر نيز از اين طرح به خوبى استقبال نموده و با مشركين قريش هماهنگ شد(21).

قرآن كريم در اين باره چنين مى فرمايد: (وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً) (22).

## آگاه شدن پيامبر از نقشه قريش

هنگام تشكيل جلسه مشركين قريش، جبرئيل امين بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده و از طرح و نقشه مشركين پرده برداشت و اين آيه شريفه بر پيامبر نازل شد: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (23).

## طرح ابولهب

در آن شب ابولهب مشركين قريش را از حمله بازداشت و گفت: ممكن است در اين خانه زن و كودك در خواب باشند و از غيرت عرب به دور است كه به خانه اى كه زن و كودك در آن خواب باشند شبانه حمله كند، زيرا ممكن است در اثر حمله مشركان كودكان دچار وحشت شده و يا زير پاى مهاجمين لگدمال شوند.

بهتر است كه امشب خانه را از تمام جوانب در محاصره داشته و عده اى تا صبحگاه نگهبانى دهند كه اگر كسى از خانه خارج شد او را به قتل برسانند و چنانچه كسى خارج نشد صبحگاه به خانه هجوم برده و طرح نقشه را مبنى بر ترور محمد به انجام برسانيم اين طرح ابولهب مورد تاءييد مشركين قرار گرفت (24).

## طرح هجرت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اساس طرح از پيش تعيين شده تصميم به هجرت گرفت، ابتدا دستور داد تا رختخوابش را پهن كردند آنگاه از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: آيا تمايل دارى امشب جانت را فداى من نمايى؟ عرض كرد: آرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد على عليه‌السلام در رختخواب او بخوابد و لحاف آن حضرت را بر روى خود بكشد.

پس در آنشب حضرت على در رختخواب پيامبر خدا خوابيد و جانش را در معرض خطر قرار داد تا بدنى سبب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تعرض دشمن مصون باقى بماند (25).

جبرئيل در آن شب بر پيامبر نازل شد و دست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرفت و از ميان قريش بيرون برد، در آن هنگام حضرت در حالى كه آيه شريفه: (وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (26) را تلاوت مى فرمود خانه را ترك و به سوى يثرب هجرت نمود.

در آن شب رسول خدا با ابى بكر به سوى يثرب حركت نمودند و در بين راه به غار ثور رسيدند و داخل غار شدند و خداوند براى حفظ جان آنها عنكبوتى را ماءمور ساخت تا بر دهانه غار تار ببندد.

## هجوم مشركين به خانه ابوطالب

شب پايان يافت، مشركين از خواب بيدار شدند و با هماهنگى كامل به خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هجوم بردند، وقتى لحاف را عقب زدند ناگهان چشمشان به على عليه‌السلام افتاد، پس فهميدند كه على در رختخواب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوابيده و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دست آنان نجات يافته است.

حضرت بر آنان بر آشفت و فرمود: شما با من چه كار داريد؟

گفتند: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را چه كردى؟

فرمود: مگر شما او را به من سپرده بوديد كه از من مى پرسيد؟ مگر شما نمى خواستيد پيامبر را از مكه اخراج كنيد؟.

مشركين قريش از اين وضع بسيار ناراحت شده و تاءسف مى خوردند كه اى كاش ديشب حمله مى كرديم، ابولهب ما را فريب داد. پس او را خائن دانسته و كتك مفصلى به او زدند كه چرا آنها را فريب داده بود.

مشركين قريش پس از مأيوس شدن از دستيابى به آن حضرت، تصميم گرفتند به هر طورى كه شده او را پيدا نموده و به قتل برسانند، پس از شخصى به نام ابوكرز (27) خواستند كه از طريق شناسايى نگاره پا، پيامبر را پيدا كند.

ابوكرز بر در حجره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاد و از نگاره پا كه بر روى زمين بسته بود تشخيص داد كه اين نگاره رد پاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همانند ردپايى است كه در مقام ابراهيم است نگاره ديگرى نيز بود كه در تشخصى رده پاى ابوبكر بود، پس ردپاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابوبكر را دنبال كرد و نگاره پاها را تعقيب كرد تا بالاخره به دهانه غار ثور رسيد، آنگاه گفت: ردپاها نشان مى دهد كه تا اين محل آمده و از اين محل تجاوز نكرده اند پس يا به آسمان پرواز كرده و يا در زمين فرو رفته اند، ملكى سوار بر اسب بر در غار ايستاده بود، از او پرسيدند كه كسى در مدخل غار نيست؟ جواب داد: خير.

در نتيجه مشركين قريش پس از ياءس و نااميدى به طرف دره سرازير شدند و به جستجوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرداختند ولى موفق نشدند و خداوند پيامبر اسلام را از دست مشركين قريش نجات داد (28).

# فصل دوم: رويدادهاى سال يكم هجرت

## استقبال انصار و مهاجرين از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

سرانجام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ظهر روز دوم ماه ربيع الاول به محله قباء رسيد و در منزل عمرو بن عوف فرود آمد (29) مسلمانان انصار و مهاجرينى كه قبل از هجرت حضرت به يثرب هجرت كرده بودند خود را آماده استقبال كرده و در محله قباء اجتماع كرده بودند.

ازدحام جمعيت به قدرى زياد بود كه مسلمانان به شوق ديدار پيامبر بر شانه هاى يكديگر سوار مى شدند تا بتوانند جمال دلارا و چهره نورانى مقام رسالت را مشاهده كنند، زيرا آنان مدت مديدى در انتظار مقدم حضرتش بودند كه بالاخره اين انتظار به پايان رسيده و به آرزوى ديرينه خود دست يافته بودند.

طبرى مى گويد: تاريخ و آغاز هجرت حضرت از اول ماه ربيع الاول آغاز شد و در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربيع الاول به محله قباء وارد گرديد، بر اساس اين نظريه مدت سفر و مهاجرت حضرت از مكه به يثرب دوازده روز به طول انجاميده است. (30)

ابن سعد مى گويد: هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در محله قبا فرود آمد خوشحالى زائد الوصفى استقبال كنندگان را فرا گرفت به طورى كه نوجوانان و كودكان خردسال از شدت خوشحالى پيامبر را به يكديگر اشاره مى كردند كه: هذا رسول الله قد جاء اين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه به تازگى به يثرب وارد شده است (31).

## اولين پيام نخست به مسلمين

حضرت در اجتماع انبوه مسلمانان به سخن كرد و فرمود: اى مردم با يكديگر با صداى بلند سلام كنيد، ديگران را به اطعام و غذا دعوت كرده و شكم گرسنگان را از غذاى خويش سير نماييد، با بستگان و خويشاوندان صله رحم انجام دهيد و رابطه را از يكديگر قطع نكنيد؛ زيرا قطع رحم از بزرگترين مى باشد، و در شب هنگام كه مردم در بستر آرامش و استراحت خوابيده اند به خواندن نماز، شب (نافله شب) اقدام نماييد اگر به دستوراتى كه گفتيم عمل كنيد روحتان از گناه پاك شده و به بهشت داخل خواهيد(32) شد.

## از قبا تا يثرب

حضرت به مدت ده روز در محله قبا با مسلمانان ديد و بازديد داشت (33)، مسلمانان از محله هاى دور و نزديك به ديدار حضرت مى شتافتند به گونه اى كه خانه و كاشانه خود را رها نموده و از آن بى اطلاع مى شدند عمده قبائل اوس و خزرج در خارج از محله قبا زندگى مى كردند و فاصله آنها از محله قبا زياد بود و اين ديد و بازديد موجب شده بود كه مسلمانان به زحمت افتاده و خانه و كاشانه آنها در معرض خطر قرار گيرد.

بنابراين پيامبر اكرم در روز جمعه سيزدهم ربيع الاول با جمعى از مسلمانان بر شترهاى خود سوار شده و به سوى شهر يثرب روانه شد مسير حركت را به گونه اى ترتيب داده بود كه با قبائلى كه در مسير راه قرار داشتند ديدار كند، پس در ابتدا به سوى محله بنى سالم حركت نمود، عده زيادى از مسلمانان قبيله بنى سالم كه در انتظار مقدم پربركت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثانيه شمارى مى كردند، از اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از محله آنها عبور مى كرد از خوشحالى سر از پا نمى شناختند(34).

سرانجام قبل از ظهر همان روز به محله بنى سالم رسيد و اولين نماز را جمعه به همراه مسلمانان و بنى سالم در مسجد بجاى آورد، تا آن زمان نماز جمعه به عنوان يك واجب الهى تشريع نگرديده بود و اين اولين نماز جمعه اى بود كه در تاريخ اسلام برگزار مى شد، از اين رو اين مسجد را مسجد الجمعه ناميدند. (صفة الصفوة، ص 144: حين قدم المدينة ثم ركب يوم الجمعة فمر على بنى سالم فجمع سالم بهم و كانت اول جمعة صلاها

## وحدت عامل پيروزى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد در ضمن خطبه ها و سخنانى كه در جماعات مسلمين ايراد مى كرد آنان را به وحدت و اتحاد و همدلى و همگون زيستى دعوت مى كرد، اگر بين دو نفر منافرت بود بين ايشان صلح برقرار مى نمود، به همين سبب در مدت كمى جامعه اسلامى نيرومندى به وجود آمد.

رسول گرامى از همين مسجد براى جبهه هاى نبرد نيروهاى رزمى را بسيج مى كرد و مسجد را به يك پايگاه بزرگ اسلامى تبديل كرده بود كه مأمن كليه مسلمانان شده بود، دلهاى شيفتگان و عاشقان هم به طور مداوم در تپش صورت قرآن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان بسر مى برد.

حضرت سرانجام مهاجرين و انصار را در مسجد جمع كرده و بين آنان عقد اخوت و برادرى و برابرى و مساوات برقرار كرده و آنان را در مال يكديگر سهيم ساخت و سهم الارث را براى آنان معين نمود بدنى گونه كه آنان بعد از موت از يكديگر ارث مى بردند و در زمان حيات در اموال يكديگر شركت داشتند.

ابن سيره تا مدتى ادامه داشت و مسلمانان به همين روش عمل مى نمودند، هنگامى كه جنگ بدر شروع شد و به فتح و پيروزى و نصرت مسلمانان خاتمه يافت سيره مسلمين نيز تغيير يافت.

پس از پايان جنگ بدر جبرئيل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده و اين آيه شريفه را بر حضرت قرائت كرد: (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ) (35)در نتيجه نزول اين آيه شريفه معاهده اخوتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خصوص مسأله ارث بين مهاجرين و انصار بسته بود نسخ شد و ارثى را كه مهاجرين و انصار بر اساس ‍ عقد اخوت از يكديگر مى بردند ممنوع شد(36).

## تغيير قبله

ابن سعد در مورد تغيير قبله گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آغاز ورود به يثرب نمازهاى يوميه و نوافل خود را به جهت بيت المقدس انجام مى داد و مسلمانان يثرب نيز از حضرت متابعت مى كردند، اين روش به مدت شانزده ماه كامل ادامه داشت رسول گرامى قبلا تمايل داشت كه عبادات خود را به جهت كعبه انجام دهد زيرا بيت المقدس كعبه يهود بود، حضرت از يهود تنفر شديدى داشت و يهود نيز حضرت را سرزنش مى كردند، لذا هرگاه حضرت رو به بيت المقدس به نماز مى ايستاده چهره اش را به طرف آسمان مى گرفت تا اينكه خداوند اين آيه شريفه را بر حضرت نازل فرمود: قد نرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطرالمسجد الحرام (37).

## موضع تغيير قبله

مورخين در مورد موضع و محل تغيير قبله دو نظريه دارند كه ابن سعد هر دو نظريه را در طبقات خود ذكر كرده است، قولى بر آن است كه محل تغيير قبله مسجد رسول الله است، زيرا گفته اند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز ظهر را در مسجد به همراه مسلمين شروع كرد، پس از اينكه دو ركعت اول تمام شد جبرئيل نازل شد و صورت حضرت را از بيت المقدس به طرف ميزاب مسجدالحرام تغيير داد، هنگامى كه مسلمانان از تغيير جهت قبله آگاه شدند به طرف كعبه رو برگرداندند.

قول ديگر اين است كه حضرت رسول در روز پانزدهم رجب به قصد زيارت ام بشر بنت براء بن مغرور به سوى قبيله بنى سالم عزيمت كرد، قبل از ظهر به منزل وى وارد شد، و مهمان آن خانم گرديد، ام بشر جهت حضرت غذا آماده كرد تا اينكه هنگام ظهر فرا رسيد حضرت به همراه قبيله بنى سالم به نماز ظهر مشغول شد، بعد از ركعت دوم جبرئيل نازل شد و كتف حضرت را گرفته و به طرف مسجد الحرام توجيه كرد، اين توجيه به گونه اى دقيق انجام شد كه با ميزاب مسجد الحرام موازى شد از اين رو اين مسجد به نام مسجد ذوالقبلتين شهرت يافت (38).

## علل تشريع جهاد

الف - دفاع از نفس و جان و احقاق حقوق - يكى از علل عمده تشريع جهاد در اسلام دفاع از نفس و جان و احقاق حقوقى بود كه به وسيله مشركين و دشمنان اسلام پايمال گرديده بود، پيامبر اكرم در مدت سيزده سالى كه در مكه (موطن اصلى) به دعوت الهى مشغول بود، مشكلات فراوانى را از مشركين قريش تحمل كرده بود زيرا مشركين به هر وسيله ممكن از اذيت و آزار وى دست بردار نبودند و به هر نحوى او رامى آزردند، و او را به القاب نامناسب خطاب مى كردند.

حضرت به حدى از دست مشركين آزار و اذيت ديد كه بارها مى فرمود: ما اوذى نبى به مثل ما اوذيت هيچ پيامبرى به مانند من اذيت و آزار نشد.

عشيره و بستگان حضرت و همچنين مسلمانانى كه در سرزمين وحى به نبوت وى ايمان آورده بودند از ايذاء مشركين در امان نبودند، مشركين قريش به انحاء مختلف در كوچه و بازار و خيابان به آزار مسلمانان مشغول بودند و تمام توان و نيروى خود را به كار انداخته بودند تا بدين وسيله بتوانند نور خدا را خاموش كنند، ولى خداوند نور خود را تتميم كرد و فرمود: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (39).

در نتيجه سران قريش بار ديگر در دار الندوة اجتماع نموده و طرح محاصره كامل اقتصادى را براى مسلمانان اجرا كرده و به تصويب نمايندگان قريش ‍ رسانيدند، بر اساس اين طرح پيامبر و يارانش به مدت سه سال، در شعب ابى طالب تحت محاصره شديد قرار گرفتند.

مشركين قرش در تپه هاى اطراف و مشرف بر شعب ابى طالب مستقر شده و روابط سياسى و نظامى و اقتصادى مسلمانان را با خارج و داخل قطعل كردند.

مسلمانان به مدت سه سال در شعب ابى طالب مشكلات فراوانى را تحمل نمودند و در اين مدت تمام اموال حضرت خديجه و ابوطالب و ساير مسلمين صرف خرج مسلمانان شد.

مسلمانان با فقر و تنگدستى عجيبى روبرو شدند و خود را در معرض خطر جدى حس نمودند، پس به خدمت حضرت عرض كردند: يا رسول الله! از خدا بخواه كه ما را از اين آزمايش سنگين نجات بخشد و رزق و روزى خود را بر ما نازل فرمايد، جبرئيل بر پيامبر اكرم نازل شد و بشارت داد كه مسلمانان از محاصره دشمن رهايى مى يابند.

قرآن كريم جنگ با مشركين را تشريع كرده و مى فرمايد: (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) (40) به كسانى كه مورد ظلم و تعدى قرار گرفته اند اذن داده شده كه به دفاع از خويش اقدام نموده و انتقام خود را از ستمگران باز ستانند، زيرا خداوند بر امداد و نصرت آنان قدرتمند است.

يعقوبى مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تهيه و آمادگى جنگى سر مى برد تا هنگامى كه خداوند اين آيه را نازل كرد و بدين وسيله حضرت از تحير در جنگ با مشركين خارج ساخت، آيه فوق به پيامبر و ساير مسلمين اجازه داده است كه در صورتى كه مورد تجاوز و ظلم قرار گرفتند و در آن فرصت نتوانستند از حق خود به دفاع برخيزند و حق خود را از دشمن باز پس بگيرند در فرصت مناسب از دشمن انتقام بگيرند(41).

نكته ديگرى كه از آيه استفاده مى شود اين است كه اصولا جنگهاى پيامبر از جنبه دفاعى برخوردار بوده است نه جنبه تهاجمى، گرچه ظاهر امر در جنگ بدر نشان مى داد كه جنگ حضرت با مشركين قريش تهاجمى بوده است وليكن بادقت در علل پيدايش زمينه هاى جنگ بدر به وضوح مى توان استفاده كرد كه اين جنگ نيز تدافعى بوده است.

اگر در جنگ بدر سپاه اسلام بر سر راه مشركين قرار گرفته و دشمن را به محاصره خويش درآوردند به اين دليل بود كه از مشركين و دشمنان اسلام كه در سرزمين وحى آنان را مورد اذيتهاى گوناگون قرار داده بودند انتقام بگيرند.

ب - جبران ضعف اقتصادى - در آغاز تشكيل حكومت اسلامى مسلمانان از جنبه اقتصادى بسيار ضعيف بودند و اين ضعف مالى و فقر و تنگدستى بر دوش مسلمين سنگينى مى كرد و از طرفى سرمايه هاى انصار نيز به تنهايى جهت اداره مسلمين كافى نبود، پس به ناچار مى بايست به هر وسيله ممكن، اين نقيصه مهم اقتصادى را ترميم نموده و وضع نابسامان مسلمين به شكل مطلوبى حل نمايد.

لذا خداوند به مسلمين نويد پيروزى داده و فرمود: شما در جنگ بدر پيروز خواهيد شد و ثروت و غنائم فراوانى به دست شما خواهد افتاد و در نتيجه بنيه اقتصادى حكومت اسلامى تقويت خواهد شد. اين مطلب در قرآن كريم آمده است كه مى فرمايد: (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) (42).

مرحوم قمى در ذيل آيه مى فرمايد: علت پيدايش جنگ بدر اين بود كه كاروانى از قريش به همراه جواهرات و خزائن اموالشان به مقصد شام در حركت بودند به سپاه دستور داده شد كه جهت اخذ سرمايه هاى قريش به سوى بدر عزيمت كنند و به آنان نويد پيروزى داد (43).

از آيه شريفه فوق استفاده مى شود كه يكى از علل جنگ بدر همان تسلط بر كاروان و تصرف اموال قريش بود، بناى خداوند بر اين بود كه سرمايه هاى فراوانى كه كاروان قريش جهت تجارت و داد و ستد به قصد ديار شام به همراه آورده بودند تحت سلطه سپاهيان اسلام در آيد و حفره هاى فقر كه در جامعه اسلامى يثرب به وجود آمده بود پر شود.

ج - ريشه كن نمودن ريشه هاى فساد و باطل - غرض از تشريع جهاد ريشه كن نمودن ريشه هاى فساد و از بين بردن باطل بود، اين نكته را خداوند در بسيارى از آيات و نيز در همين آيه اشاره فرموده است، در ذيل آيه فوق خداوند رسولش را به اين نكته توجيه فرموده است كه مى فرمايد: (وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) (44).

در اين جنگ خداوند اراده كرده بود كه حق را بر باطل پيروز نموده و باطل را نابود و عقبه كفار را قطع نمايد، قطع نمودن ريشه فساد بدون جنگ امكان پذير نيست و اين جهاد است كه با آن مى تواند گردن كفار را زد و آنان را از صحنه جهان برچيد، در واقع كفار به منزله غده هاى سرطانى هستند كه به درون جامعه انسانى راه پيدا كرده اگر بنا باشد مريض سلامتى خود را بازيابد بايد غده هاى سرطانى را از بدن جراحى كند.

خداوند متعال جامعه انسانى را به شكل يك بدن فرض نموده و عواملى را كه موجب از دست دادن سلامتى بدن جامعه اسلامى مى شوند و آن را به مرضهاى غير قابل علاج مبتلا مى كنند را همچون سرطان دانسته است كه براى سلامتى بدن بايد غدد كشنده داخلى جراحى شده و از محيط بدن خارج گردد.

براى اينكه جامعه اسلامى سالم بماند بايد انسانهاى مشرك و ملحد از محيط آن جامه جراحى گردد همان طور كه سلامت بدن مبتلا به سرطان نياز به طبيبى حاذق دارد سالم سازى محيط جامعه هم نياز به رهبر و نيروى سالمى دارد تا در سايه رهبريهاى رهبران راستين الهى و جهاد رزمندگان جبهه هاى نبرد حق عليه باطل، غدد سرطانى انسانهاى مشرك و ملحد كه سلامتى جامعه را به خطر انداخته اند تطهير شود.

د- حاكميت خداوند بر جهان - يكى ديگر از علل تشريع جهاد حاكميت خداوند بر جهان است كه در اين آيه شريفه بدان اشاره شده است: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (45)؛ با كفار و مشركين بجنگيد و آنها را از پاى درآوريد تا اينكه در زمين فتنه نباشد و آئين حاكم بر جهان از آن خداوند باشد.

دو نكته از اين آيه استفاده مى شود:

الف - قتال با كفار تا رفع فتنه ادامه يابد كه اين مطلب مسلمى است، زيرا در صورتى كه شرائط كلى آماده باشد جهاد با مشركين تا رفع فتنه ادامه دارد و در صورتى كه شرائط سياسى و نظامى و اقليمى آماده باشد جهاد واجب است گرچه مشروعيت آن بستگى به اذن معصوم دارد.

در زمان غيبت كه جهاد بر عامه مسلمين واجب نيست براى اين است كه شرائط جهاد از عده و عده و رهبريت امام معصوم آماده نيست، بر فرض ‍ آماده بودن شرائط مذكور جهاد واجب مى شود، زيرا موضوع جهاد كفار و مشركين مى باشند كه آن هم به نوبه خود در عالم بشريت دوانده و جز جهاد به هيچ قدرتى قابل دفع نيست.

ب - حاكميت مطلقه دين بر جهان از ويژگيهايى است كه جز در سايه جهاد و از ميان برداشتن حاكميت شرك و الحاد امكان پذير نيست، زيرا تنها راهى كه به وسيله آن مى توان دشمن را از سر راه حاكميت دين برداشت مسأله جهاد است كه به وسيله رزمندگان اسلام تحقق مى يابد.

به عبارت ديگر ثبات حاكميت مطلقه دين بستگى به رفع موانعى دارد كه بر سر راه دين و رشد آن ظاهر شده است و بايد آن را از سر راه برداشت، لازمه رشد و شكوفايى دين به اين است كه مسأله كفر و الحاد به صورت بزرگترين مانع رشد دين بر سر راه آن قرار گرفته به واسطه جهاد با دشمنان خدا قلع و قعم شود و ظلم و فساد از بدنه جامعه برداشته تا قسط و عدل در جامعه بشرى راه يابد(46).

بر اساس آيه فوق، گرچه در جنگ بدر حمله سپاه اسلام به سپاه مشركين در ظاهر جهت دستيابى به ثروت هنگفت و بى شمارى بود كه كاروان قريش به همراه داشت وليكن هدف اصلى اين بود كه ريشه ظلم و فساد از بدنه جامعه جزيرة العرب جراحى گردد و سپاهيان اسلام در اين نبرد نابرابر بتوانند اهرم قدرت مشركين قريش را از كار بيندازند.

در آن عصر منطقه شامات تجارت خارجى قريش به حساب مى آمد كه بر اساس آن تجارت هاى سنگينى را در اين منطقه انجام مى دادند و كالاهاى داخلى را كه از مصرف خودشان اضافه بود به بازارهاى خارجى عرضه مى كردند، و در اين راستا نبض اقتصادى جزيرة العرب را در دست داشتند.

آنان از ثروت زيادى برخوردار بودند، و براى هر جنگى كه به سويشان متوجه مى شد آمادگى كامل داشتند، نيروهاى رزمى قوى و كارآزموده اى را به طور دائم در اختيار داشتند و در سايه اين قدرت نظامى، قدرت اقتصادى منطقه را نيز در دست گرفته بودند.

دولت جديد التاءسيس اسلامى كه به تازگى در منطقه يثرب پاگرفته بود به ظاهر از جنبه اقتصادى ضعيف بود، زيرا مهاجرينى كه به يثرب مهاجرت كرده بودند به ناچار از ثروت و كاشانه خود دست كشيده و به خاطر حفظ ايمان در يثرب سكونت گزيده بودند، ولى آنان با روحيه قوى كه از اسلام و احكام نورانى آن به دست آورده بودند به خوبى در برابر مشكلات گريبانگير اقتصادى دست و پنجه نرم مى كردند.

باطن قضيه اين بود كه خداوند مى خواست به دست توانمند سپاهيان اسلام، مشركين قريش را از متن جهان برداشته و درسى فراموش نشدنى به آنها بياموزد به طورى كه در انديشه مقابله با اسلام نباشند، شاهد بر اين گفتار در ضمن آيه مذكور است كه مى فرمايد: (وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) (47)خداوند مى خواهد به واسطه كلمات خود احقاق حق نموده و عقبه كفار را قطع نمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نابرده رنج گنج ميسر نمى شود |  | مزد آن گرفت كه جان برادر كه كار كرد |

غرض اين است كه تا جنگ و جهاد نباشد غلبه حاصل نخواهد شد و در نتيجه غنائم به دست نمى آيد، آيه بعد هم اشاره به اين مطلب فوق دارد كه مى فرمايد: (لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) (48)؛ بناى خداوندى در جنگ (بدر) اين است كه حق را محقق سازد و باطل را محو نمايد گرچه مشركين قريش بدان رضايت نداشته باشند.

در نتيجه خداوند مى خواهد در اين جنگ حكومت اسلامى را تثبيت نمايد گرچه اين مسأله بر مشركين خوشايند نيست، زيرا نمى توانند باور كنند كه در سرزمين يثرب حكومت اسلامى ايجاد شدها است.

## خلاصه علل تشريع جهاد در جنگ بدر

الف - چون پيامبر و مسلمانان در مكه مورد ظلم و ستم مشركين قرار گرفته بودند، خداوند به آنان اجازه داد تا انتقام خود را از مشركين باز ستانند.

ب - در آغاز تشكيل حكومت اسلامى وضع اقتصادى مسلمانان - با توجه به مسأله مهاجرت - نابسامان بود كه به وسيله جنگ بدر و غلبه بر مشركين و دست يابى به ثروت قريش ترميم شد.

ج - اين جنگ براى ريشه كن كردن جرثومه هاى ظلم و فساد همچون ابوجهل ابولب و ابوسفيان و غيره آغاز گرديد.

د- اين جنگ جهت تثبيت پايه هاى حكومت اسلامى و در هم شكستن بت قدرت سران شرك و الحاد تشريع شد.

# فصل سوم: رويدادهاى سال دوم هجرت

## جنگ بدر

بررسى جنگ بدر از ابعاد سياسى و نظامى

كاروان بازرگانى قريش كه به رهبرى ابوسفيان روانه شامات مى شد چهل شتر كالاها و وسائل تجارى آنها را - كه مشك و عنبر بود و در آن عصر از قيمت بسيار بالايى برخوردار بود - حمل مى كرد، پيامبر نيز بر اساس ‍ اطلاعاتى كه از كاروان قريش كسب كرده بود سپاه اسلام را براى حمله به دشمن آماده كرده ولى نقشه حمله به قريش را از آنان مخفى داشت.

عده اى از مسلمانان كه به تازگى اسلام آورده بودند و از قوت ايمان بالاى برخوردار نبودند از شروع جنگ با قريش هراس داشتند، زيرا آنها از نزديك به وضع قريش آشنا بودند و قريش را يك قدرت نيرومند و شكست ناپذير مى دانستند، ليكن عده اى ديگر از سپاهيان اسلام كه از قدرت ايمان بالايى برخوردار بودند مصمم بودند كه با قريش وارد جنگ شوند، لذا، حضرت حمله را از سپاه خود مخفى مى داشت در عين حال به آنان نويد پيروزى مى داد.

در تفسير مجمع البيان مى فرمايد: «و خف بعضهم و ثقل بعضهم ولم يظنوا ان رسول الله يلقى لايدا ولاحربا» (49).

نظريه: از اين نكته تاريخى چنين استفاده مى شود كه پيامبر اكرم با توجه به اينكه قصد لشكركشى به كاروان قريش در ديار بدر را داشت با اين حال اين موضوع را با هيچ يك از فرماندهان و سپاهيان نظامى در ميان نگذاشت و بعد از اينكه سپاهيان اسلام را در برابر سپاه كفر صف آرايى نمود و به نظم نظامى درآورد آنگاه قصد باطنى خود را اظهار كرد.

اين نكته ظريفى است كه بر اساس اصول نظامى فرماندهان سپاه اسلام بايد نقشه هايى را كه در سر دارند به طور كامل سرى و مخفى نگهداشته و هيچ يك از نيروهايى اسلامى اطلاع حاصل نكنند، زيرا ممكن است در صورت اطلاع موضوع را به ديگران بازگو كرده و از اين راه اسرار نظامى به وسيله سپاهيان اسلام به يكديگر رد و بدل شده و در نتيجه جاسوسان دشمن به نكات و اسرار نظامى اطلاع حاصل نموده و خود را به جهت مقابله با سپاهيان اسلام آماده نمايند.

## استفاده از اطلاعات در جنگ

يكى از مهمترين اصول نظامى استفاده از اطلاعات و به كار گرفتن مأموران اطلاعاتى در صحنه هاى نبرد است، اين شيوه بسيار مهمى است كه سپاهيان عرب در صحنه هاى نبرد از آن استفاده ميكردند.

در جنگ بدر نيز همان طور كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ماءموران اطلاعاتى استفاده مى كرد ابوسفيان نيز از نيروهاى اطلاعاتى بهره مى برد و بر اساس اطلاعات به دست آمده مسير كاروان را تغيير مى داد تا سپاهيان اسلام بر آنها واقف نگردند.

هنگامى كه سپاه اسلام به سرزمين بدر رسيد حضرت بر اساس شناسايى قبلى كه از نيروهاى دشمن در دست داشت معيار نيروهاى دشمن را از جهت عده و عده مد نظر داشت، پس نيروهاى خود را متناسب با نيروهاى دشمن آماده و تجهيز كرده و به همراه خود به جنگ آورد.

در اين جنگ سپاه اسلام 313 نفر (يك سوم) سپاه دشمن بود كه عده اى از آنان پياده نظام و برخى از آنان با اسب در ميدان رزم شركت داشتند به بيان ساده تر نيروهايى اسلام به دو بخش تقسيم مى شد

الف - نيروهاى زرهى

ب - نيروهاى پياده نظام

هنگامى كه پيامبر به نزديكى چشمه بدر رسيد يكى از نيروهايى جاسوسى و اطلاعاتى دشمن را دستگير كرد و اطلاعاتى كافى را از او دريافت نمود و از اين مأمور اطلاعاتى دشمن، اطلاعاتى از جهت تعداد و موقعيت و امكانات دشمن كسب نمود و سپس آن را زندانى كرد.

حضرت جهت اطلاع بيشتر از وضعيت دشمن، دو نفر از ماءموران اطلاعاتى خود به نامهاى بشير بن ابى الرعبا و محمد بن ابى عمرو را جهت كسب اطلاع به سوى دشمن فرستاد.

هنگامى كه ماءموران اطلاعاتى به لب چشمه بدر رسيدند اسبان خود را مهار كردند و از آب چشمه نوشيدند و به كسب اطلاع مشغول شدند كه ناگاه صحبتها و سر صداى دو زن از زنان باديه نشين عرب را شنيدند كه در نزديك چشمه با هم نزاع مى كردند، يكى از دو زن طلب خود را از ديگرى تقاضا مى كرد.

بدهكار به وى گفت: فعلا مقدورم نيست، ديروز كاروان قريش در فلان منزل پياده شده بودند و اكنون در راه هستند و فردا به سرچشمه وارد مى شوند، من براى آنها كار مى كنم و از اجرتم طلب شما را پرداخت مى نمايم. ماءموران اطلاعاتى از مسير كاروان قريش و زمان ورودشان آگاه شدند و جريان را محرمانه به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش كردند(50).

## بررسى اطلاعات ابى سفيان

پس از بازگشت مأموران اطلاعاتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوسفيان جهت شناسايى منطقه به نزديكى چشمه بدر رسيده و شخصى به نام كسب الجهنى را ملاقات كرد و از وى پرسيد: آيا از سپاه محمد خبرى دارى؟ جواب داد: خير، ابوسفيان غضبناك شد و به لات و عزى سوگند يا كرد كه اگر تو از سپاه اسلام خبر داشته و ما را آگاه نسازى مورد كينه ما قرارى خواهى گرفت.

كسب سوگند ياد كرد كه من از سپاه محمد خبرى ندارم، ولى قبل از شما دو نفر مرد آمدند و در كنار چشمه مقدارى استراحت كرده و آب نوشيده و اسبهاى خود را آب دادند و به عقب بازگشتند. (51)

ابوسفيان نگاهى به پهن اسبهاى آنها انداخته و آنها را آزمايش كرد،در داخل پهن دانه هاى علف بود از دانه هاى علف تشخيص داد كه از علف يثرب است و فهميد كه اين دو نفر از ماءموران اطلاعاتى سپاهيان اسلام بوده اند، پس سريعا برگشته و سير كاروان قريش را منحرف نموده و از راه ساحل بحر حركت كرده و به سرعت منطقه را ترك كردند، و شخصى به نام ضمضم بن عمرو الغفارى را اجير كرده و به سوى مكه را نه كرد تا اينكه قريش را از حمله سپاه اسلام آگاه نمايد(52).

يعقوبى مى گويد: پيك ابوسفيان در مدت سه روز فاصله بين يثرب و مكه را پيمود و قريش را از حمله سپاه اسلام به كاروان قريش آگاه كرد(53).

## آماده شدن قريش

در پى اين خبر خود را آماده يك جنگ تمام عيار با سپاهيان اسلام كرده بودند، بزرگان قريش پيام دادند كه همه بايد در جنگ شركت كنند و هر كس در اين جنگ شركت نكند خانه اش را بسوزانند و ثروتمندانى كه توانايى جنگ را ندارند بايد مقدارى از ثروت خود را صرف تجهيزات نيروهاى رزمى مى نمايند.

سران قريش هر يك به فراخور حالشان بودجه اى را جهت تجهيز نيروهاى رزمى اختصاص دادند از جمله سهيل بن عمرو كه پنجاه هزار دينار پرداخت نمود، در اين جنگ عده اى از بنى هاشم چون عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حرث بن عبدالمطلب و عقيل بن ابوطالب نيز شركت كردند و در ضمن عده اى از زنان قريش را به همراه خود آوردند تا اينكه در ميدان زرم طبل جنگ را به صدا درآوردند(54).

چون مشركين قريش به خدا ايمان نداشتند بدان لحاظ از جهت معنويت محرك نداشتند پس از زنان جهت تهييج سپاه استفاده مى كردند زيرا زنان موجودات حساسى بودند و كارهاى آنان به ويژه در ميدان نبر در تهييج نيرو مؤ ثر بود و اختلاط زنان و مردان و نحوه طبل زدن آنها در تهييج نيرو اثر بسزايى داشت، و مردان را مجذوب خود مى نمود و در پيشرفت جنگ اثر مثبتى داشت.

## نزول پيك وحى در بدر

هنگامى كه ابوسفيان مسير كاروان را تغيير داد پيك وحى بر پيامبر نازل شده و او را از انحراف مسير كاروان و ورود نيروهاى كمكى براى كاروان قريش آگاه گردانيد، (55) پس حضرت قصد خويش را كه تا آن لحظه از سران سپاه مخفى داشته بود آشكار نمود و با آنان به مشورت پرداخت و در كيفيت و بكارگيرى نيروها با آنان تبادل نظر نمود.

ابوبكر در مقابل حضرت ايستاد و عرضه داشت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جنگ با قريش با اين سپاه انبوه و نيروهاى رزمى كارآزموده كار آسانى نيست، زيرا اينان ملتى هستند كه تاكنون از هيچ قدرتى شكست نخورده اند، و ما نيز ساز و برگ نظامى و تجهيزات كافى و مناسب براى جنگ با آنان نداريم.

پس از آن عمر بن خطاب ايستاد و نظر ابوبكر را تكرار كرده و تاءكيد كرد، پس ‍ مقداد در برابر حضرت ايستاده و به نداى حضرت لبيك گفته و عرضه داشت: «انا قد آمنا بك و صدقناك و شهدنا ان ما جئت به حق من الله و لو امرتنا ان نخوض جمر القضاء و شوك الهراش خضنا معك و لا نقول لك ما قالت بنواسرائيل لموسى: اذهب انت و ربك فقاتلا انا معكهما قاعدون و لكنا نقول: اذهب انت و ربك ففاتلا انا معكما مقاتلون، فقال: احسن الله لك الجزاء» (56).

سعد بن معاذ كه خود يكى از سرداران سپاه اسلام بود از قصد و نيت حضرت آگاه شد و فهميد كه غرض حضرت از اعزام سپاه اسلام به ميدان نبر با مشركين همانا جنگ با آنهاست و نمى خواهد غنائم را بدون جنگ و غلبه از آنان استيفاء نمايد، پس در برابر حضرت ايستاد و عرضه داشت: گويا شما قصد جنگ با قريش را داريد، حضرت در جواب فرمود: آرى.

سعد عرض كرد: «بابى انت و امى يا رسول الله كانك اردتنا؟ قال: نعم، قال: فلعلك خرجت على امر قد امرت بغيره قال: نعم، قال: بابى انت و امى يا رسول الله انا آمنا بك و صدقنا و نعلم ان كل ما قلت فهو من عندالله». (57)

هر دستورى كه بفرماييد ما در فرمان هستيم و از انجام آن كوتاهى نخواهيم كرد و هر مقدار كه جهت تجهيز قوا نياز به كمك باشد به ما از آن دريغ نمى كنيم زيرا مالى را كه تو از ما مى گيرى فايده اش براى ما از اموالى كه در دست ما باقى است بيشتر است.

من اگر مى دانستم كه شما قصد جنگ داريد بسيارى از مردان رزمى قبيله اوس را به همراه مى آوردم، زيرا كسانى كه از قبيله ما در يثرب ماندند و در اين جبهه شركت نكردند به خاطر ترس از جهاد نبود بلكه آنان از قصد سرى شما آگاه نبودند و نمى دانستند كه غرض نهايى از اعزام و تجهيز سپاه جنگ با مشركين است (58).

نكته اى كه نبايد از آن غفلت داشت، پنهان نگهداشتن و سرى بودن قصد حمله است، بهترين شيوه جهت عدم توجه و آگاهى دشمن از سپاه اسلام اين است كه فرماندهان نظامى قصد نهايى را از نيروهاى رزمى مخفى و پوشيده نگهدارند، زيرا در غير اين صورت، خواه ناخواه اسرار نظامى در بين سپاه اسلام و مردم نشر پيدا مى كند و دشمن هم از طريق نيروهاى اطلاعاتى خود آگاهى يافته و نسبت به آن تصميم جدى و مناسبى را اتخاذ مى نمايد.

بر همين اساس بود كه پيامبر اكرم شيوه اى انحرافى را جهت انحراف افكار برگزيد، در آغاز بيان داشت كه قصد تصرف و محاصره قافله و كاروان تجارى قريش را دارد ولى بعد از آن كه نيروها را به صحنه نبرد وارد كرد دستور جهاد را صادر فرمود.

نكته ديگرى كه لازم به تذكر مى باشد اين است كه فرمانده سپاه اسلام بايد هميشه روحيه سلحشورى را در ميان نيرو حفظ كند، حفظ روحيه سلحشورى شيوه هاى مختلفى را در بردارد

الف - نيروهاى دشمن را در نظر سپاه كوچك جلوه دهد، به گونه اى كه قدرت نيروهاى رزمى دشمن در نظرها كوچك جلوه نمايد.

ب - از شجاعت و قدرت نيروهاى رزمى سخن به ميان آورد و آنها را شجاع و دلير توصيف نمايد و دشمن را به زبونى و خوارى ياد كند تا در نتيجه روحيه رزمى در نيروها تقويت شده و با عشق به پيروزى به صحنه جنگ وارد شوند براساس همين شيوه است كه حضرت در جواب سخنان سعد بن معاذ فرمود: «كانى بمصرع فلان ههنا و به مصرع ابى جهل و عتبة بن ربيعة وشيبة بن ربيعة، ان الله وعدنى احدى الطائفتين ولن يخلف الله وعده». (59)

## بكارگيرى مجدد اطلاعات

در ابتدا بايد گفت كه مهمترين وسيله اى كه جهت تقليل تلفات و پيروزى جنگ بكار گرفته مى شود بكارگيرى نيرو و اطلاعاتى دقيق و قوى در جنگ است، زيرا فرماندهى سپاه اسلام ناگزير است كه براى مقابله با دشمن، موضع گيريهاى نظامى، مقر فرماندهى موقعيت نظامى، راههاى ارتباطى، انبار تسليحاتى، تعداد نيرو، و كيفيت آن اعم از زرهى و پياده نظام آگاهى كامل يافته تا بتواند در بكارگيرى سپاه اسلام كمال استفاده را نموده و با كمترين تلفات بزرگترين نتايج سياسى و نظامى را به دست آورد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در اكثر جنگها از اين شيوه استفاده كرده است، در جنگ بدر هم از دو شيوه اطلاعات سرى دشمن را كسب كرده و آنها را از سپاهيان اسلام مخفى داشته و به آنان كيفيت اخذ اطلاعات را آموزش مى داد كه از طريق بكارگيرى نيروهاى اطلاعاتى قوى مواضع استقرار دشمن و تعداد و كيفيت نيروهاى دشمن را به دست مى آورد، اين دو شيوه عبارت بودند از:

الف - از طريق نفوذ دادن نيروهاى اطلاعاتى به مواضع دشمن

ب - از طريق اسير گرفتن از دشمن.

هنگامى كه سپاه قريش به منطقه يمانيه رسيدند دو نفر از سربازان خود را جهت تهيه آب به بدر اعزام كردند، سپاهيان اسلام را دستگير كرده و از اسم و نسب آنان بازپرسى نمودند، آنان نيز در جواب گفتند: ما از بردگان قريش هستيم، وقتى از تعداد و محل استقرار نيروهاى قريش سؤ ال كردند آنان پاسخ مخفى دادند.

سپاهيان اسلم در نحوه بازجويى براى كسب اطلاعاتى به آن دو پرخاش مى كردند و در نتيجه ترس و وحشت بر اندام آن دو مستولى شده بود به طورى كه نمى توانستند به گونه صحيح اخبار و اطلاعات را بيان نمايند حضرت اين روش و شيوه را جهت اخذ اطلاعات مناسب نمى دانست و سپس شخصا از آنان بازجويى كرده و با روشى صحيح توانست اطلاعات لازم را كسب كند.

حضرت پرسيد: شما كيستيد؟

گفتند: ما غلامان قريش هستيم، سپس پرسيد: نيروهاى شما چند نفرند؟

گفتند: نمى دانيم، حضرت پرسيد: چند شتر مى كشند؟

گفتند: نه يا ده شتر. حضرت از اين طريق توانست تعداد نيروهاى دشمن را كاملا حساب نمايد و دريافت كه تعداد نيروهاى دشمن بين نهصد تا هزار نفر نفر مى باشد زيرا قريش براى هر صد نفر يك شتر مى كشتند(60).

سپس پرسيد چه كسانى از قبيله بنى هاشم در اين جنگ شركت كرده اند؟ گفتند: سه نفر: عباس بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث و عقيل بن ابى طالب (61).

## آگاهى دشمن از دستگيرى نيروهاى اطلاعاتى

حضرت پس از اينكه اطلاعات نظامى را از نيروهاى اطلاعاتى كسب كرد آنان را تا پايان نبرد زندانى نمود (62) تا در نتيجه اسرار و اخبار نظامى سپاه اسلام فاش نشده و دشمن بدان آگاه نگردد. (63)

اين خبر به دست سران قريش رسيد هنگامى كه از اين مسأله آگاه شدند وحشت زائدالوصفى بر نيروهاى دشمن پديدار گشت به طورى كه آرامش ‍ خود را از دست دادند(64).

بعضى از آنان تصريح كردند كه ابوسفيان در اين جنگ سهل انگارى كرده و بدون اينكه نيروهاى اسلام را به طور دقيق ارزيابى كند و از اوضاع مسلمانان و نيرومندى سربازان وفادار اسلام خبر داشته باشد ما را براى جنگ با محمد و سپاهيانش فراخواند و ما را بر اين نبرد تحريك كرده و نويد پيروزى را به همه ما داد.

از جملاتى كه عتبة بن ربيعة و ابوالبخترى با هم گفتگو مى كردند اين بود كه: جنگ ما با سپاهيان اسلام تجاوز به خاك غير است، و تجاوز هميشه محكوم به شكست است، سوگند به پروردگار وحشت و ترس از سپاه اسلام به گونه اى در من اثر گذاشته كه نمى توانم پيش روى خود را نگاه كنم ما به اين اميد آمده بوديم كه بتوانيم كاروان تجارى خود را از دستبرد و تعدى دشمن حفظ نماييم و هرگز در انديشه جنگ و نبرد نبوديم، اما متأسفانه ابوسفيان بر اثر عدم اطلاعات نظامى و سياسى كافى از منطقه ما را به يك جنگ تمام عيار فراخواند.

من دوست داشتم كه تمام ثروتهايى كه از قبيله عبد مناف در اين كاروان اندوخته شده است به يغما مى رفت ولى ما به اين سرزمين قدم نمى نهاديم (65).

سرانجام ترس و وحشت از هيبت و شكوه سپاهيان اسلام باعث شد كه غرور دشمن درهم شكسته شود به طورى كه خداوند در قرآن مى فرمايد:

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ) (66).

## امدادهاى غيبى

هنگامى كه سپاهيان اسلام به نزديكى سپاه دشمن رسيدند و از انبوه سپاه دشمن و تجهيزات نظامى و نيروهاى رزمى و پشتوانه هاى اقتصادى آنها آگاه شدند، ترس و وحشت زائد الوصفيث سراپاى آنها را فراگرفت به گونه اى كه هر لحظه به دنبال شانه خالى كردن از زير بار مسؤ وليت جنگ بودند و از بيم و ترش اشك از چشمانشان سرازير شده و از خداوند جهت ثبات در برابر دشمن يارى و كمك طلب مى كردند.

اين وضعيت همچنان ادامه داشت تا اينكه خداوند اين آيه را نازل فرمود: (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ \* وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (67).

و نيز در آيه ديگرى به يكى ديگر از الطاف خفيه الهى اشاره فرمود: آنجا كه مى فرمايد:

(إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ) (68).

امدادهاى غيبى به طور مرتب بر سپاهيان اسلام نازل مى شد و از جمله امدادهاى غيبى و كمكهاى خداوند به رزمندگان همانا آماده نمودن زمينهاى شنزار بود كه در منطقه جنگى قرار داشت، اين زمينها براى جنگيدن مناسب نبود چون ممكن بود كه در هنگام نبرد پاهاى رزمندگان در خاك و شنهاى نرم فرو رفته و در نتيجه از كارآيى لازم برخوردار نباشند.

خداوند باران رحمت را فرستاد تا هم آنان را از كسالت روحى و معنوى درآورد، و هم زمين شنزار را براى عرصه نبرد آنان آماده نمايد(69).

## مقدمات حمله

بدين ترتيب سپاهيان اسلام در برابر سپاهيان دشمن قرار گرفتند ترس شديدى سراپاى سپاهيان دشمن را فراگرفته بود، حضرت سپاه خود را صف آرايى نمود دسته اى را در طرف راست و دسته اى را در طرف چپ و خود در وسط لشكر قرار گرفت.

حضرت دستورات لازم را جهت مقدمات حمله صادر نمود

الف - چشمهايتان را به هم فشار دهيد.

ب - شما آغازگر جنگ نباشيد.

ج - هيچ كس حق ندارد با ديگرى حرف بزند(70).

حضرت در بند دوم فرمود شما آغازگر جنگ نباشيد، چون آغازگر جنگ باغى (بغى كننده) است و در نظام الهى باغى و متجاوز محكوم به شكست است هنگامى كه ابى جهل اين منظره شگفت انگيز را از سپاهيان اسلام مشاهده كرد و از تعداد كمى آنان آگاه شد، با حال تمسخر گفت: تمام نيروهاى رزمى سپاه رسول الله براى ما يك لقمه اى بيش نيست، غلامان و نوكران ما جهت قلع و قمع آنان كافى است و لزومى ندارد كه سپاهيان ما براى مقابله با آنان وارد جنگ شوند(71).

عتبة بن ربيعة يكى از فرماندهان زبده قريش احتمال مى داد كه تعدادى از سپاهيان اسلام در كمين قرار گرفته باشند، لذا پيشنهاد كرد كه قبل از آغاز عمليات نيروهاى پشتيبانى سپاهيان اسلام و محل استقرار آنان به طور كامل شناسايى گردد تا در نتيجه بى توجهى غافلگير نشويم.

فرماندهان نظامى قريش يكى از ماءموران اطلاعاتى خود را جهت كشف و رديابى نيروهاى پشتيبانى احتمالى سپاهيان اسلام به غيب نيروهاى سپاه اسلام فرستادند اين شخص كه يكى از شجاعان قريش بود سپاه اسلام را دور زد و از پشت جبهه به طور كامل شناسايى نمود و دريافت كه سپاه اسلام جز همين 313 نفر نيرو پشتيبانى ديگرى ندارند، پس نتيجه اطلاعات خود را به سران سپاه قريش گزارش نمود.

خلاصه گزارش را در چند جمله بيان مى كنيم:

اگر چه سپاهيان اسلام از نيروهاى كمكى و پشتيبانى برخوردار نيستند ولى اينان تشنگان جنگ و جهاد هستند كه از يثرب به اين ديار آمده اند، سپاهى هستند كه مرگ را همانند شربت خوشگوار بر دست گرفته اند.

مگر آنان را نمى بينيد كه چگونه لب از سخن فرو بسته اند گويا اينان زبانشان لال است و زبانها از دهان بيرون آورده و بر دور لبان خويش مى گردانند همانند كسى كه شربت شيرين نوشيده و شيرينى آن بر لبانش مانده باشد.

پناهگاه آنان شمشيرهايشان مى باشد و فكر نمى كنم كه آنها از صحنه جنگ عقب نشينى كنند مگر اينكه كشته شوند و اينان كشته نمى شوند مگر اينكه به تعداد خودشان از ما بكشند، بالاخره هر فكرى كه داريد هم اكنون انجام دهيد (72).

ابوجهل برخاسته و گفت: اين حرفهاى شما دروغ است، شما از سپاه محمد مى ترسيدى به همين خاطر اين سخنان را نزد ما مطرح مى كنى.

سرانجام سپاهيان اسلام آماده جنگ شدند و سپاه مشركين هم در نقطه مقابل آنان صف آرايى نمودند، سپاهيان اسلام از وقوع جنگ و درگيرى بيم داشتند و كثرت عده و عده سپاهيان قريش ترس و وحشت زائد الوصفى را به وجود آورده بود، تا اينكه اين آيه شريفه براى تسليه قلب مسلمانان نازل شد: (وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (73).

لكن خداوند مى دانست كه قريش به صلح حاضر نمى شود پس به وسيله اين آيه شريفه دل مسلمانان را به دست آورد و بر قلب آنان طماءنينه و آرامش را حاكم نمود و آنان را طورى صف آرايى نمود كه مشركين آنان را به وضوح مشاهده مى كردند و اين شيوه باعث رعب و وحشت شديدى ميان مشركين شده بود(74).

## آغاز جنگ

در هنگام جنگ آغاز جنگ پيامبر خدا دست به مناجات گشود و فرمود: بارالها! اگر اين جمعيت اندك را به دست مشركين هلاك كنى در پهنه زمين عبادت كننده نخواهى داشت و اگر مصلحت را در اين است كه عبادت نشوى پس عبادت نشو (75) خداوند دعاى رسولش را به اجابت رسانيد و ملائك رحمت خويش را به صورت رزمندگان خستگى ناپذير فرو فرستاد و آنان به يارى سپاهيان اسلام شتافتند(76).

سرانجام بين سپاهيان اسلام و مشركين قريش جنگ آغاز شد در اين جنگ لشگر مشركين به دست توانمند سپاهيان اسلام تار و مار گرديد و هفتاد تن از نيروهاى دشمن به هلاك رسيدند كه 26 تن از آنان به دست با كفايت حضرت على و 44 تن ديگر نيز توسط ساير رزمندگان به هلاكت رسيدند شهداى اسلام در جنگ بدر نه نفر بودند كه يكى از آنان سعد بن خيثمه از نقباى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود(77).

در اين جنگ ابوجهل فرمانده سپاه مشركين به دست ابوعبدالله بن مسعود كشته شد و عبدالله سر وى را به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد، حضرت به شكرانه اين پيروزى سجده شكر به جاى آورد(78)

در اين جنگ هفتاد تن ديگر نيز به اسارت نيروهاى اسلام درآمدند (79)، حضرت دو نفر از آنان را به قتل رسانيد و مصمم بود كه باقيمانده اسرا را نيز به قتل برساند اما مسلمانان عرضه داشتند: يا رسول الله اگر مصلحت است اينها را گردن نزن و از آنها فديه بگير كه بدين سبب وضع نابسامان مسلمين ترميم شود.

حضرت فرمود: اگر از اسراى مشركين فديه بگيرم بايد در جنگ احد كه در سال بعد شروع خواهد شد، معادل آن كشته و اسير بدهيم آيا به اين امر راضى هستيد؟ مسلمانان اين خسارت را به علت فقر مالى و تهيدستى پذيرفتند، پس پيامبر از كشتن 68 نفر ديگر صرف نظر نموده و از آنان فديه گرفت و آزاد كرد (80).

عباس بن عبدالمطلب و عقبل بن ابى طالب هر دو در جنگ بدر اسير شدند كه حضرت از آنان فديه گرفته و آنان را آزاد نمود و اين دو پس از آزادى اسلام را پذيرفتند، عباس بن عبدالمطلب پس از پذيرش اسلام به مكه بازگشت و در ميان مشركين به زندگى خويش ادامه داد و دين خويش را از قريش مخفى نموده و تقيه مى كرد، در اين مدت عباس بن عبدالمطلب به عنوان يك ماءمور اطلاعاتى اخبار و نقشه هاى قريش را كسب نموده و به مدينه اطلاع مى داد (81).

جنگ بدر با پيروزى سپاهيان اسلام به پايان رسيد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غنائم جنگ را ميان رزمندگان و سپاهيان اسلام تقسيم نمود و بدين وسيله بخشى از حفره هاى اقتصادى سپاهيان اسلام پر و اشباع گرديد، در اين جنگ عده زيادى از رؤ سا و فرماندهان زبده نظامى دشمن به دست توانمند سپاهيان اسلام به هلاكت رسيدند، اين كشتگان عبارت بودند از:

1 - ابوجهل بن هشام

2 - عتبة بن ربيعه

3 - شيبة بن ربيعه

4 - نوفل بن خويلد

5 - سهيل بن عمرو

6 - نضربن الحارث بن كلده

7 - عقبة بن ابى محيط و پسران حجاج

## عوامل پيروزى

قسمتى از آيات قرآن به خصوص در سوره انفال در مورد جنگ بدر بيان گرديده كه نكاتى از عوامل پيروزى مسلمانان را بيان مى كند.

اين عوامل عبارتند از:

1 - نحوه مقابله با دشمن

2 - نصرتها و امدادهاى غيبى

3 - عقب نشينى نكردن از برابر دشمن

4 - كوچك شمردن سپاه دشمن در نظر سپاه اسلام

5 - عدم اختلاف سپاهيان اسلام با يكديگر

6 - همراهى ملائك با سپاهيان اسلام در حين جنگ

7 - غرور نداشتن در برابر پيروزيهاى سپاهيان اسلام

8 - نسبت دادن پيروزيها به خداوند و شكستها به خود

9- به نام خدا و براى احياء قوانين الهى به سوى دشمن نشانه رفتن.

خداوند دعاى بنده محبوبش را مستجاب كرد و سپاهى از ملائك را به صورت انسانهاى ملبس به لباس سفيد فرو فرستاد و در پى نتيجه كمك و امداد نيروهاى غيبى بخشى از سپاهيان اسلام به صحنه عمليات وارد شدن و هوازن را شكست دادند و مجوعه ثروتهايى كه از خانه هاى خود جهت تأمين بودجه نظامى به صحنه جنگ آورده بودند به انضمام زنان و كودكانشان به غنيمت سپاهيان اسلام درآمد.

لذا خداوند در ذيل همين آيه شريفه مى فرمايد: (ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ) (82).

نكته: از ظاهر آيه شريفه استفاده مى شود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 80 سريه داشته است و هر جا كه سپاهيان اسلام به پيروزى دست يافته اند دست توانمند خداوند متعال مشهود بوده است لذا خداوند در كليه مواطن پيروزيهاى سپاه اسلام را به نصرتهاى خود پيوند مى دهد.

جنگهاى پيامبر دو گروه را در بر داشت: مشركين و اهل كتاب.

دسته اول - مشركين: وظائف مجاهدان در راه خدا اين است كه تا زمانى كه مشركين توحيد و نبوت را پذيرا نشده اند با آنها به نبرد ادامه دهند، اين مشروعيت على الدوام است مگر به خاطر شرائط و مناسباتى كه در حكومت اسلامى به وجود بيايد كه در اين صورت به خاطر ضعف و عدم توانايى مسلمين بايد از ادامه نبرد با مشركين خوددارى نمود، مسأله نياز به بحث مفصلى دارد كه مجال آن در اينجا تناسب ندارد.

دسته دوم - اهل كتاب: چون اهل كتاب معتقد به توحيد و معاد و نبوت هستند وظيفه حكومت اسلامى نسبت به آنان اين است كه با آنان قرار و پيمان همكارى ببندد كه اين قرارداد در اسلام به نام قرار ذمه معروف است.

## 1 - نحوه مقابله با دشمن

خداوند در قرآن مى فرمايد: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ) (83).

در پى فرار نيروهاى سپاه اسلام از برابر هوازن، هرچه پيامبر خدا آنان را فرا خواند به جبهه بازنگشتند، در اين نبرد خونين على بن ابيطالب با عده قليلى از سپاهيان اسلام در برابر دشمن مقاومت كردند، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متاءثر شد دستها را به نيايش بلند كرد و فرمود: «اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان» (84) سپس فرمود: «اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لاتعبد.»

## 2 - كوچك شمردن سپاه دشمن در نظر سپاه اسلام

از جمله عواملى كه در پيروزى جنگ دخالت مستقيمى دارد اين است كه خداوند بزرگ انبوه دشمن را در نظر سپاهيان اسلام به صورت نيرو و جمعيت اندكى جلوه مى دهد، كم نشان دادن دشمن سبب مى شود كه سپاهيان اسلام رعب و وحشت را به خود راه ندهند و با كمال قدرت وارد صحنه نبرد شوند كه خداوند اين نكته را در ضمن اين آيه شريفه مى فرمايد: (إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (85).

نكته اى كه از اين آيه شريفه استفاده مى شود اين است كه هميشه ترس و وحشت عامل عقب نشينى از برابر دشمن است، كسانى كه از ايمان والايى برخوردار نيستند و به خدا توكل نمى كنند در برابر انبوه دشمن خود را مى بازند، بنابراين براى عقب نشينى و عدم ورود به جنگ با يكديگر عقيده و ايده اختلاف پيدا مى كنند و هر جا كه اختلاف شد شكست قطعى را به دنبال خواهد داشت.

نكته ديگر اين است كه خداوند سپاهيان اسلام را در نظر دشمن كوچك جلوه مى دهد چون سپاه دشمن مغرور شده و با حال به جنگ مى پردازد و هر جا كه غرور باشد به دنبال آن تجاوز مى آيد و تجاوز خواه و ناخواه منجر به شكست مى شود.

اين مطلب را خداوند در قرآن كريم بيان مى دارد: (وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا) (86).

## 3 - صبر و ثبات در برابر دشمن

خداوند در قرآن مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) (87).

نكته اى كه از اين آيه شريفه استفاده مى شود اين است كه ثبات قدم و استوار ماندن در مقابل دشمن بايد به گونه اى باشد كه نظاميان اسلام را به اسلام و عقايد ناب آن آموزش دهند كه هيچگاه از دشمن نهراسند و با شجاعت و صلابت در برابر دشمن مقاومت نمايند.

نكته ديگر اين است كه مسلمانان در ميدان جنگ از اختلافات فكرى و عقيدتى پرهيز نمايند زيرا اگر اختلافات سليقه اى و عقيدتى در بين نيرو پديدار خواه ناخواه عزم نيرو سست شده و در نتيجه انسجام نيرو از هم گسيخته خواهد شد و در بين نتيجه شوكت و عظمت سپاه در هم فرو مى ريزد.

نكته ديگر اين است كه مسلمانان در برابر حملات دشمن و سختيهايى كه در ميدان نبرد رخ مى دهد صابر و بردبار باشند زيرا خداوند با صابران است.

## 4 - نزول ملائك

خداوند در قرآن مى فرمايد

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) (88).

## 5 - نسبت دادن پيروزيها به خداوند

خداوند در قرآن مى فرمايد: (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ) (89).

نكته اى كه از اين آيه شريفه استفاده مى شود اين است كه پيروزيهايى كه در جنگ بدر براى سپاهيان اسلام به وقوع پيوست در پرتو نصرتها و امدادهاى غيبى بود، آنجا كه خداوند مى فرمايد: شما آنهايى را كه به هلاكت رسيدند به هلاكت نرسانديد بلكه ما بوديم كه آنها را مى كشتيم، از شما رها كردن شمشير بود اما هدايت آن و فرود آمدن آن بر فرق دشمن از جانب ما بود و آنگاه كه تو تير را به طرف دشمن رها كردى تو نبودى بلكه خدا بود كه تيرها را به هدف دشمن نشانه مى رفت.

## ماجراى بنى قينقاع

اين جنگ در تاريخ 15 شوال سال دوم هجرت پس از گذشت 25 روز از جنگ بدر آغاز گرديد.

بعد از پيروزى مسلمين در جنگ بدر خبر پيروزى آنان منطقه يثرب را فراگرفت اين پيروزى چشمگير بر يهوديان به ويژه يهوديان بنى قينقاع بسيار سنگين تمام شد و از اين پيروزى بسيار ناراحت شدند، در ابتدا پيروزى مسلمين را به باد تمسخر گرفتند و سپس به ايذاء و آزار مسلمين پرداختند.

پس از مدتى معاهده اى را كه پيامبر بسته بودند نقض كردند، يهوديان بنى قينقاع جزء اوليه قبيله يهوديان بودند كه پيمان خود را نقض كرده بودند، هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نقض پيمان يهوديان بنى قينقاع مطلع گرديد به بازار بنى قينقاع كه بازار طلا و جواهرات بود رفته و آنان را جمع نمود سپس آنان را مورد نصيحت و اندرز قرار داد و به آنان گوشزد كرد كه از كينه توزى عليه اسلام دست بردارند و مسلمانان را اذيت و آزار نرسانند و به قوانين و مفاد پيمان صلح احترام بگذارند و از شكستى كه بر سپاه قريش وارد شد عبرت بگيرند تا در نتيجه به سرنوشت آنان دچار نشوند.

يهوديان بنى قينقاع فرمايشات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ناديده گرفته و در جواب گفتند: يا محمد!اگر در جنگ بدر پيروز شدى به اين خاطر بود كه مشركين مردان جنگى و كارآزموده اى نبودند، لكن ما مردان ميدان نبر هستيم و از نيروهاى كارآزموده فراوانى برخورداريم، هنگامى كه وارد نبر شديم، معلوم مى شود كه بازنده جنگ چه كسى خواهد بود (90).

سياست پيامبر اقتصاد مى كرد كه با آنان به مدارا و حسن جوار برخورد كند ولى در عين حال تمام كارهاى آنان را به دقت زير نظر داشت، مسلمانان هم به پيروى از سياست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با يهوديان بنى قينقاع رفتار متناسب داشتند و از هر گونه برخورد و درگيرى با آنان حذر مى كردند.

اما روزى يكى از زنان مسلمانان با حجاب اسلامى جهت خريد طلا و جواهر به بازار بنى قينقاع رفته و به مغازه يكى از جواهرفروشان داخل شد مقابل فروشنده نشسته و جواهراتى را جهت خريد گناه مى كرد تا جنس ‍ مرغوب مورد نظر خود را انتخاب نمايد.

عده اى از يهوديان با سوء استفاده از موقعيت، چادر را از سرش كشيدند تا اندام و مظاهر جمال او نمايان گرديد و بدين وسيله به اميال شيطانى خود دست يابند، آن زن دستان خويش را بر چهره گرفته بود و از خود دفاع مى كرد زيرا آنان مى خواستند او را تماشا كنند.

در اين حين يكى از يهوديان پيراهن آن زن را از عقب به هم گره زد، هنگامى كه آن زن از جاى خود برخاست مظاهر زيبا و ناموس وى هويدا شد، يهوديان از اين وضع لذت مى بردند و به يكديگر چشمك مى زدند و از روى خوشحالى به رقص و پايكوبى پرداخته و كف مى زدند و آن زن را اذيت و آزار مى رسانيدند.

زن مسلمان فرياد برآورد و از مسلمانان يارى خواست، يكى از مسلمانان كه در آنجا بود وقتى صداى ناله آن زن مسلمان را شنيد به يارى اش شتافت و به آن زرگر يهود كه عامل اين صحنه خلاف اسلامى بود حمله برده و او را از پاى درآورد، يهوديان بنى قينقاع هم به آن شخص مسلمان حمله برده و او را كشتند.

بدين ترتيب يهوديان با اين عمل زشت پيمان خود را با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكستند و زمينه يك جنگ تمام عيار بين مسلمانان بنى قينقاع فراهم گرديد. هنگامى كه پيامبر اكرم از جريان آگاه شد سپاه اسلام را به فرماندهى ابولبابه آماده كرد و با تاكتيكهاى ويژه قلعه بنى قينقاع را - كه از قلعه هاى محكم يهود بود - به محاصره كامل درآورد.

يهوديان بنى قينقاع كه در داخل قلعه محاصره شده بودند در سنگرهاى داخل قلعه مستقر شدند، پس از گذشت 15 روز از مدت محاصره عرصه بر يهوديان به تنگ آمد و ناچار شدند كه بدون هيچ قيد و شرط تسليم حكومت اسلامى شوند، زيرا آنان اميد داشتند كه يهوديان خارج قلعه به كمك آنان بپيوندند ولى اميد آن ها به ياءس مبدل گرديد، زيرا يهوديان اطراف مدينه از عواقب و پيامدهاى بعدى مى ترسيدند و لذا به كمك آنان اقدام نكردند.

پس از تسليم شدن يهوديان بنى قينقاع، پيامبر بنا داشت كه همه آنان را گردن بزند و زنان و فرزندان آنان را اسير نموده و اموالشان را به عنوان غنيمت تصرف نمايد. عبدالله بن ابى بكر سر كرده منافقين با يهوديان بنى قينقاع هم پيمان بود خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شد و از حضرت تقاضا كرد كه آنان را عفو عمو مى كند و از كشتن آنان صرف نظر كند.

پيامبر اكرم تقاضاى عبدالله بن ابى را در مورد يهوديان بنى قينقاع پذيرفت ولى شرط نمود كه آنان از مدينه خارج شده و در جوار مسلمانان زندگى نكنند، يهوديان اين شرط را پذيرفته و از مدينه خارج شده و به ديار اذرعات (91) كوچ نمودند و مدتى نگذاشت كه همه آنان به هلاكت رسيدند(92).

# فصل چهارم: رويدادهاى سال سوم و چهارم هجرت

## جنگ احد

بررسى جنگ احد از ابعاد سياسى و نظامى

پس از گذشت يك سال از دو پيروزى مهم جنگ بدر و بنى قينقاع، جنگ احد آغاز شد، يكى از علل پيدايش جنگ احد شكست مشركين و يهود و در دو غزوه بدر و بنى قينقاع بود، شرك به صورت حقد و كينه در دلهاى آنان راه يافته بود.

پس از اينكه مشركين در جنگ بدر شكست خوردند و به سوى مكه بازگشتند ابوسفيان رئيس قريش مشركين را جمع نموده و بيانيه اى را بدين مضمون صادر كرد: كسانى كه در اين جنگ (بدر) كشته داده اند حق ندارند بر كشتگان خود عزادارى كنند و بر آنان اشك ماتم بريزند زيرا گريه بر كشتگان عقده ها را پاره مى كند و كينه هايى را كه از محمد و يارانش به دل گرفته ايم از دل بيرون خواهد آمد و روح انتقام جويى از مردم گرفته خواهد شد و آنان ديگر در جنگ عليه مسلمانان شركت نمى كنند.

سخن ابوسفيان در ميان قريش تاءثير به سزايى گذاشت بدين لحاظ قريش سخنان ابوسفيان را پذيرفته و در طول يك سال خود را جهت يك جنگ تمام عيار با تجهيزات و امكانات بالايى آماده نمودند و در پى اين تصميم نيروهاى جنگى خود را در تيپهاى مستقل و گردانهاى احتياط آماده نبر كردند و زمينه حمله گسترده را به يثرب - مدينة الرسول كه در آن عصر به مركز حكومت اسلامى تبديل شده بود - آماده نمودند.

در جلسه مشورتى كه سران مشركين در دارالندوه تشكيل داده بودند تصميم بر اين شد كه هزينه جنگ - كه حدود 50 هزار دينار تخمين زده مى شد - از سود تجارتى قافله ابى سفيان كه در سالهاى گذشته با موفقيت حاصل شده بود پرداخت گردد.

ابوسفيان هزينه سپاه را پذيرفت و به عنوان فرماندهى كل سپاه مشركين قريش انتخاب گرديد، چون او در ترتيب نيرو و تنظيم و فرماندهى نظامى بسيار زبر دست و زيرك و نيرومند بود و از اطلاعات نظامى و سياسى خاصى برخوردار بود و با فرماندهان زبده نظامى رابطه دوستى تنگاتنگى داشت.

نظريه: به نظر مى رسد كه دشمن در طى يك سال كه از جنگ بدر گذشت نيروهاى اطلاعاتى خود را جهت شناسايى مناطق آسيب پذير در مدينه به كار گرفته و از راههاى نفوذى به داخل مدينه كاملا آگاه شد و بر طبق اطلاعات صحيح و نقشه هاى نظامى دقيق به مدينه حمله نمودند.

بى جهت نبود كه سپاه مشركين در پشت كوههاى احد موضع گرفته بودند و فرماندهى نيروهاى زرهى خود را به خالد بن وليد كه يكى از زبده ترين فرماندهان سپاه مشركين بود واگذار كنند و در پشت سپاه اسلام مستقر نمايند.

بنابراين مسئولت فرماندهى در نظام اسلامى اين است كه پيش از آغاز عمليات از محل استقرار دشمن و راههاى نفوذى و رفع موانع ايذائى آن اطلاعات لازم را به دست آورده و با اصول سياسى و نظامى خاصى به دشمن حمله نمايند، زيرا در هر جنگى مسأله پيروزى و شكست مطرح است و شكست و پيروزى نظامى شكست و پيروزى سياسى را به دنبال دارد.

## نقش زنان مشركين در جنگ احد

مشركين در اين جنگ عده اى از زنان خويش را همراه خود، به جبهه آوردند، اين زنان نقشهاى مهمى را در جنگ ايفا مى كردند

الف - كشته هايى را كه در جنگ بدر داده بودن را به ياد سپاهيان مى آوردند تا حس انتقام جويى آنان را تحريك و فزونى بخشيده و آنان را در ادامه جنگ ترغيب نمايند به طورى كه بتوانند در برابر سپاهيان اسلام شجاعانه، به نبرد ادامه دهند و از زير بار جنگ شانه خالى نكنند.

ب - هر گاه شخصى از نيروهاى مشركين از ميدان جنگ عقب نشينى مى كرد سرمه دانهايى را كه به همراه داشتند به آنان مى داند، و اين نشانه آن بود كه هر كس از برابر دشمن فرار كند زن است، پس بايستى در خانه بماند، اين حركت باعث مى شد كه نيروهاى مشركين در خود احساس غيرت نموده و از برابر سپاهيان اسلام عقب نشينى نكنند و تمام توان رزمى خود را در برابر سپاهيان اسلام به كار بندند.

ج - هرگاه نيروهاى دشمن نتوانستند مقاومت كنند و از ترس به عقب بازگشتند آنان را به استقامت وادارند.

د- مجروحين و زخم خوردگان در جنگ را پرستارى و مداوا نمايند(93).

به طور كلى نقش زنان در ميدان رزم بسيار با اهميت بود زيرا آنان به خاطر طبيعت ظريف و لطيفى كه داشتند اثر خاصى را در مردان مى گذاشتند و مردان را نسبت به اهدافشان تهييج مى نمودند و با استفاده از زيركى خاصشان وقايع جنگ را جهت آنان برخلاف واقع نشان مى دادند «نكته جالب اين است كه جنس مرد در برابر لطافت زن دائما مقهور است و ممكن است به يك غمزه يا نگاه مرد را تا سر حد مرگ پيش ببرد، نمونه اين قضيه شهادت اميرمؤمنان حضرت على عليه‌السلام على است كه شرح آن در اينجا لازم نيست».

## ابوسفيان و تقسيم نيرو

ابوسفيان بن حرب فرمانده سپاه مشركين نيروهاى تحت فرماندهى خويش ‍ را به سه دسته تقسيم نمود، دسته اى حدود 200 اسب سوار را تحت فرماندهى خالدبن وليد قرار داد تا در پشت دره هاى عينين مستقر شوند، وظيفه اين گروه اين بود كه پس از درگيرى و وقوع جنگ بين سپاه مشركين و اسلام به دفاع از نيروهاى پياده از پشت سر سپاه اسلام و حمله ور شده و سپاه اسلام را غافلگير كنند و آنان را به محاصره كامل درآوردند (94) دسته ديگر از سواره نظام ها را تحت فرماندهى عكرمة بن ابى جهل قرار داد تا در سمت چپ جبهه مستقر شده و جنگ را آغاز كنند(95).

دسته ديگرى از نيروهاى پياده نظام را تحت فرماندهى صفوان بن اميه قرار داد، اين دسته از قويترين نيروها بود بود و وظيفه آن پشتيبانى از كليه نيروهاى نظامى مستقر در جبهه (پياده نظام و سواره نظام) بود، ابوسفيان كه فرماندهى كل قواى مشركين را به عهده داشت مقر فرماندهى را در وسط نيروها اتخاذ كرد و بدين ترتيب مقدمات جنگ را فراهم نمود.

## جايگاه حفاظت و اطلاعات عباس بن عبدالمطلب

در فصل پيشين گفته شد كه پس از پيروزى سپاهيان اسلام در جنگ بدر، بخشى از نيروهاى دشمن به اسارت سپاهيان اسلام درآمد كه در ميان اين اسرا عباس بن عبدالمطلب عموى پيامبر هم به چشم مى خورد.

او بعد از اسارت به پيامبر ايمان آورد و به دستور پيامبر به مكه بازگشت لكن ايمان خود را از مشركين پنهان نگه مى داشت.

او در بين مشركين نقش يك ماءمور اطلاعاتى را داشت و مسائل مختلف و تصميماتى را كه دشمن عليه اسلام مى گرفت به حضرت اطلاع مى داد، لذا پس از آگاهى از نقشه مشركين در مورد حمله به مدينه، موضوع را در نامه اى

محرمانه نوشته و توسط شخص مورد اعتمادش به مدينه فرستاد و در آن نامه شرح كاملى از نحوه حمله دشمن به شهر مدينه را نوشته بود كه تمام زوايا و خصوصيات و نقشه كامل جنگى دشمن را در برداشت.

فرستاده عباس بن عبدالمطلب به مدت سه روز راه بين مدينه و مكه را پيمود و هنگامى كه به محله قباء رسيد نامه را به پيامبر تسليم نمود، با توجه به اينكه پيامبر اكرم در مدينه محله بنى النجار زندگى مى كرد و در محله قبا نامه را از دست فرستاده عباس گرفت، چنين برداشت مى شود كه پيامبر قبلا از اين موضوع باخبر بوده و بدان جهت محل ملاقات را در مسجد قبا قرار داده بود.

يعقوبى در تاريخ خود مى نويسد: در جنگ بدر پيامبر دو نفر از اسراى قريش ‍ به نامهاى عتبة بن ابى معيط و نضربن حارث را كشته و سپس از بقيه اسرا فديه گرفته و آنان را آزاد نمود، از جمله اين اسرا عباس بن عبدالمطلب و دو تن از برادرزاده هاى خود به نامهاى عقبل بن ابى طالب و نوفل بن حارث و عده اى ديگر از بنى هاشم بودند.

پيامبر از آنان تقاضاى فديه كرد، عباس گفت: فعلا مالى به همراه ندارم، اگر مصلحت باشد از ديگران پولى قرض گرفته و خودم را آزاد مى كنم سپس دين خويش را به آنان ادا خواهم كرد، حضرت فرمود: پس آن پولى را كه پيش همسرت ام الفضل گذاشتى چه شد؟

عباس از اين سخن بسيار تعجب كرده و در جواب گفت: سوگند به آن خدايى كه تو را فرستاده، هيچ كس جز من و همسرم از اين خبر اطلاع نداشت، پس گواهى مى دهم كه تو رسول خدايى. آنگاه هفتاد ادقيه به حضرت پرداخت و ساير حليفان را آزاد كرد (96).

## مشورت و نتيجه آن

پس از گزارش عباس بن عبدالمطلب به پيامبر، حضرت اصحاب و يارانش را گرد آورد و گزارش را براى آن ها بازگو كرد و آنان از مقاصد شوم دشمن آگاه گردانيد، پس خطبه اى خواند و در ضمن آن خطابه مسلمانان را به جهاد ترغيب نمود و از سكونت در خانه ها و شانه خالى كردن از زير مسؤ وليت جهاد برحذر داشت، آنگاه كيفيت دفاع را در ميان اصحاب به مشورت نهاد (97).

برخى از كسانى كه به جهاد تمايل نداشتند بهانه جويى نمودند، عبدالله بن ابى خزرجى (98) - نماينده قبيله خزرج - برخاسته و عرض كرد: يا رسول الله بهتر است كه در مدينه بمانيم و دشمن را به داخل شهر فرا خوانيم و در جنگ خيابانى بر دشمن پيروز خواهيم شد، زيرا اگر به اين طرح عمل شود از طرفى داخل منزلهايمان در سنگرهاى محكم و استوار قرار داريم و از طرفى ديگر زنان و فرزندان ما به عنوان نيروى پشتيبانى از ما دفاع خواهند كرد، و چون دشمن از وضع داخلى شهر آگاهى ندارد شكست خورده و با تحمل شكست منطقه را ترك مى كند (99).

نظريه: طرح اين نظريه به خاطر اين بود كه پيامبر اكرم را از رفتن به جبهه باز دارد و زمينه شكست سپاهيان اسلام را فراهم نمايد، چون اگر دشمن به شهر مدينه حمله مى نمود به طور حتم نواميس مسلمين و زنان و كودكان از تعرض دشمن در امان و امنيت باقى نمى ماندند.

كلام اميرمؤ منان - حضرت على - گوياى اين امر مى باشد كه مى فرمايد: ما غزى قوم فى عقردارهم الا ذلوا هيچ قومى نبرد به داخل خانه هاى آنها راه پيدا نكرد مگر اينكه با ذلت آنها همراه بود. بنابراين اگر جنگ به داخل شهر كشيده مى شد منافقين دست از يارى سپاهيان اسلام برمى داشتند كما اينكه اين مسأله در بسيارى از جنگها به وقوع پيوسته است.

آنگاه سعدبن معاذ - نماينده قبيله اوس - برخاسته و عرض كرد: يا رسول الله زمانى كه ما بت پرست بوديم هيچ قدرت عربى به ما طمع پيدا نمى كرد و از نيرومندى و شجاعت و جنگجويى ما بيم داشت، اكنون كه اسلام آورده و آستان ربوبى را مى ستاييم و شخصيتى چون شما در بين ما است از آنان نمى هراسيم، ما نظريه عبدالله بن ابى را نمى پسنديم، و نظريه ما اين است كه از شهر خارج شده و در خارج شهر با دشمن درگير شويم ما تابع نظر و فرمان شما هستيم.

حضرت نظريه سعدبن معاذ را پسنديد و پذيرفت در نتيجه بين دو قبيله اوس و خزرج اختلاف درگرفت و قبيله خزرج در جنگ شركت نكردند حضرت با نيروى كمى به تعداد 700 نفر به جبهه عازم شد(100).

## ترتيب سپاه

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيروها را به تناسب در مناطق مختلف نبرد مستقر كرد و دستورات لازم را به آنان گوشزد نمود و پرچم فرماندهى را به دست تواناى على عليه‌السلام داد، قبل از اينكه نيروها را در منطقه سوق الجيشى، مستقر نمايد از منطقه عملياتى شناسايى كاملى انجام داد و مناطق آسيب پذير را بررسى كرده و راههاى نفوذ دشمن را به دست آورد سپس سپاهيان اسلام را در مقابل دشمن صف آرايى كرد.

ابوسفيان هم يك تيپ از نيروهاى زرهى خود را تحت فرماندهى خالدبن وليد در پشت دره هاى عينين مستقر كرد، اين منطقه از جمله مناطق حساسى بود كه دشمن مى توانست به داخل سپاه اسلام نفوذ پيدا كند، در اين منطقه دو تپه مشرف به هم قرار داشت كه با نيروى اندك جلوگيرى از نيروهاى زياد دشمن ممكن بود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك گردان از نيروهاى خود به تعداد 50 نفر را به فرماندهى عبدالله بن جبير را در اين دره مستقر كرد و سفارشات لازم را نمود و فرمود: دره را به طور كامل حفاظت نموده و از نفوذ دشمن جلوگيرى كنيد، حتى اگر ديديد كه همه ما كشته شديم و دشمن تا مدينه ما را تعقيب نمود دفاع از تنگه را رها نكنيد و اگر هم دشمن را منهزم نموده و تا مكه به تعقيب آنان پرداختيم اين تنگه را ترك نكنيد (101).

## نقش على عليه‌السلام در احد

هنگامى كه جنگ شروع شد يكى از فرماندهان سپاه قريش به نام طلحة بن ابى طلحه العودى از اولاد عبدالذار به ميدان رزم آمده و در برابر سپاه اسلام جولان كرده و مرد جنگى را به مبارزه مى طلبيد، تنها كسى كه نداى او را پاسخ داد حضرت على عليه‌السلام بود.

طلحه نگاهى تمسخرآميز، به چهره حضرت انداخته و از كوچكى و جوانى او تعجب كرد و صدا زد: پسرم اسمت چيست؟ در جواب فرمود: انا على بن ابى طالب عليه‌السلام طلحه گفت: من از اول فهميدم كه جز تو كه با شمشير كشته مى جنگى كسى ياراى مبارزه با من را نداشت.

آنگاه به خيال خام خود حضرت را غافلگير نموده و شمشير را به طرف حضرت فرود آورد، حضرت به وسيله سپر شمشير او را منحرف كرده و از خود دور ساخت پس از آن به يك ضربت شمشير هر دو پاى او را قطع كرد، طلحه به پشت افتاد و پرچم فرماندهى از كفش نقش بر زمين شد آنگاه حضرت بر روى سينه اش نشست كه گردن او را جدا كند، طلحه حضرت را به خويشاوندى نسبى كه بينشان بود سوگند داد حضرت خواهش او را پذيرفت و از كشتن وى صرف نظر كرد، مسلمين به وى اعتراض كردند كه چرا او را نكشتى؟ حضرت در جواب فرمود: همين ضربه اى را كه به او وارد كردم تا آخر عمر او را از قدرت رزمى ساقط كرد(102).

پس از آن پرچم فرماندهى را فرزندش و به ميدان رزم آمد، حضرت على عليه‌السلام او را نيز نقش بر زمين كرد، سپس عثمان بن ابى طلحه پرچم را گرفت حضرت او را نيز از پاى درآورد، پرچم را حارث بن ابى طلحه برداشت حضرت او را نيز كشت.

پس از آن ابو عذير بن عثمان و عبدالله بن جميله و ارطاة بن شرحبيل و غلام طلحه هر يك از پس از ديگرى در برابر حضرت ظاهر شدند و به دست توانمند حضرت على عليه‌السلام به هلاكت رسيدند، سرانجام عمره دخت عقلمه از زنان قريش پرچم را برداشته و به علامت شكست درهم پيچيد و صحنه نبرد را ترك كرد (103).

بالاخره هنگامى كه جنگ شروع شد، مسلمانان با كمك و امدادهاى غيبى و با شجاعت بى نظير به دشمن حمله ور شدند، سپاه دشمن شكست سنگينى خورده و هر يك از سربازان دشمن پا به فرار گذاشته و به عقب باز مى گشتند و وسائل و تجهيزات جنگى را رها كرده و به دنبال محلى امن مى رفتند.

اين شكست به قدرى سنگين بود كه عتبه و هند دو تن از زنان قريش ‍ سرمه هايى را به دست گرفته و به هر كس كه از ميدان جنگ فرار مى كرد به سويش رفته و سرمه را به او تعارف مى كردند اين تعارف نشانه اين بود كه شما غيرت جنگ نداريد و براى اداره امور خانه سزاوار تريد، زيرا اداره جنگ و مقابله با سپاهيان اسلام به مردان نياز دارد در نتيجه در همان ابتداى جنگ سپاه مشركين شكست سخت و فاحشى را متحمل شدند و صحنه نبرد را ترك نمودند و به سوى كوهها و دره هاى احد پا به فرار گذاشتند. صحنه نبرد از دشمن تخليه شد و سپاهيان اسلام به جمع آورى غنائم پرداختند.

## نتايج تخلف از دستورات فرماندهى

همان طور كه قبلا گذشت گردان رزمى تحت فرماندهى عبدالله ابن جبير مسؤوليت حفاظت از دره هاى عينين را به عهده داشت، وظيفه اين نيرو نگهدارى از گلوگاه و تنها راه نفوذ دشمن بود كه بر اساس اصول نظامى براى پيروزى حفاظت از اين دره امرى لازم و ضرورى به حساب مى آمد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم نكات لازم و تاكتيكهاى نظامى را به آنان گوشزد كرده بود چون حضرت از اسرار نظامى و موقعيت استراتژى آن دره آگاه بود و فرمود: چه ما دشمن را شكست داديم و چه از دشمن شكست خورديم شما حق نداريد موضع خود را كه در آن مستقر هستيد ترك نماييد، علت اين سفارش پيامبر جزء اسرار نظامى بود كه هم پيامبر و هم دشمن به آن آگاه بود ولى آنرا از نيروهاى رزمى پنهان داشته بود.

سياست دشمن بدين گونه بود كه لشكرى دويست نفره زرهى را پشت دره هاى عينين مستقر كرده بود تا در هنگام درگيرى سپاه در دشت از سه محور عمليات را آغاز نموده و سپاهيان اسلام را به محاصره كامل درآورند.

هنگامى كه دشمن شكست خورد و عقب نشينى كرد مسلمين به جمع آورى غنائم پرداختند، بخشى از نيروهاى مستقر در دره هاى عينين كه از بلندى پيروزى سپاهيان اسلام را نظاره مى كردند به طمع جمع آورى غنائم منطقه مزبور را ترك نمودند و از دستورات فرماندهى تخلف كردند.

دشمن بر اساس اطلاعاتى كه از منطقه استقرار آنان داشت حمله را آغاز كرد، عده كمى چون عبدالله بن جبير - كه در محل مستقر بودند - به دفاع پرداختند، ليكن نتوانستند در برابر اين نيروى قوى و كار آزموده مقاومت كنند، پس نيروهاى دشمن به فرماندهى خالد بن وليد از پشت به سپاه اسلام حمله نموده و آنان را محاصره كردند و با قدرت زائدالوصفى به سپاهيان اسلام حمله ور شدند (104).

## نسيبه زن فداكار اسلام

نسيبه يكى از زنان فداكار اسلم بود كه به قصد مداواى مجروحين در جبهه احد شركت داشت، به هنگام فرار مسلمين از صحنه نبرد، تنها زنى بود كه جبهه را ترك نكرد و با تمام توان وجودى از پيامبر الهى به دفاع برخاست.

نسيبه فرزندى به نام مازنى داشت كه در جنگ احد شركت داشت، هنگامى كه از برابر دشمن پا به فرار گذاشت مادرش او را خطاب كرد: چرا جبهه را ترك كرده واز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمايت نمى كنى برگرد، پس ‍ او را به جبهه برگردانيد و او تا توان داشت جنگيد و از جان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمايت كرد، تا شهيد، شد هنگامى كه شمشيرش به زمين افتاد مادش شمشير را برداشته و قاتل فرزندش را به درك واصل كرد.

هجوم مشركين بسيار سنگين بود، و نسيبه جان خويش را سپر حفاظت پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داده بود، به طورى كه تمام سر و صورت و اندام و بدن او جراحت برداشته بود و جان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خريد (105).

## تعداد شهدا و مجروحين

سرانجام در جنگ احد 70 نفر به شهادت رسيده و 150 نفر مجروح شدند، برخى از اين شهدا فرماندهان زبده نظامى چون حمزة بن عبدالمطلب، مصعب بن عمير، در اين جنگ پيشانى و دندان پيامبر شكست و لب حضرت جراحت برداشت و حضرت على عليه‌السلام نيز در اين جنگ بيش از 70 جراحت سنگين برداشت (106).

پس از شايعه كشته شدند پيامبر، مشركين خوشحالى فراوان بر بالاى كوهها موضع گرفتند، ابوسفيان از بلندى شعار بت پرستى مى داد و بر بتهاى خود افتخار مى كرد و مى گفت: اعلى هبل، اعلى هبل، پيامبر به حضرت على فرمود: جوابش را بده! على عليه‌السلام فرمود: الله اعلى و اجل، سپس ابوسفيان على عليه‌السلام را قسم داد كه آيا محمد كشته شده است يا نه؟ على عليه‌السلام فرمود: هم اكنون صدايت را مى شوند! ابوسفيان ابن قميته را لعنت كرد و گفت: او به من گفت كه محمد را كشتم؟!

## تدفين اجساد شهدا

پس از پايان يافتن جنگ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را به عنوان ماءمور اطلاعاتى به سوى دشمن فرستاد، حضرت دشمن را زير نظر گرفت و در هنگام حركت كاروان نتيجه اطلاعات را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمود، پس از اطمينان كامل از پايان نبرد سپاهيان اسلام بر محور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرد آمدند.

پس حضرت سراغ شهدا و مجروحين را گرفت و احوال آنان را جويا شد و در ميان كشته ها گشته و جسد سعدبن ربيعه (اولين كسى كه پيامبر احوال او را جويا شد سعدبن ربيعه از قبيله انصار بود كه جسد او را بين اجساد شهدا يافت) و بدن مثله شده عمويش حمزه را پيدا كرد، هنگامى كه بدن مثله شده حمزه را مشاهده فرمود: هيچ وقت به اين اندازه ناراحت نشده بودم و هيچ بدنى به اندازه حمزه را مرا بى تاب نكرد، سپس فرمود: لمثل حمزة فاءلبيك البواكى (107).

اگر بر قريش ظفر يابم بدل از حمزه هفتاد نفر از آنان را مثله مى كنم، پس آيه شريفه نازل شد كه: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ) (108)

پس دستور داد كه اجساد و بدنهاى شهدا را جمع كردند و حضرت بر بدنهاى شهدا يك نماز خواند و در نماز بر بدنهاى شهدا پنج تكبير گفت (از اين تاريخ به بعد نماز ميت بدين شكل تشريع گرديد).

## عوامل شكست

عوامل شكست در جنگ احد را مى توان در سه عامل خلاصه كرد

1 - تخلف نمودن از دستورات فرماندهى - زيرا نيروهاى تحت فرماندهى عبدالله بن جبير از دستورات فرماندهى سرپيچى كرده و محل استقرار خود را ترك نمودند و دشمن با يك هجوم برق آسا بر سپاه اسلام غلبه نمود.

2 - طمع داشتن به دنيا - زيرا هنگامى كه از بلندى مشاهده كردند كه مسلمين مشغول جمع آورى غنائم جنگى هستند به طمع رسيدن به مطامع دنيوى محل را ترك نموده و زمينه نفوذ دشمن را فراهم نمودند.

3 - به طمع افتادن مسلمانان در جنگ بدر - در جنگ بدر هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت كه اسراى دشمن را بكشد، مسلمانان براى رسيدن به دنياى بهتر از حضرت تقاضا كردند كه از كشتن اسراى مشركين صرف نظر نموده و آنان را در ازاى فديه آزاد نمايد.

خداوند متعال اين تقاضاى مسلمين را امضا كرد، جبرئيل بر پيامبر نازل شد و پيامبر با مسلمانان شرط كرد كه اگر شما از مشركين فديه بگيريد بايد در سال آينده تاوان اين مسأله را متحمل شويد و آنان اين شرط را پذيرفتند كه به موجب اين پذيرش، در احد حدود 70 نفر كشته و 150 نفر مجروح را متحمل شدند(109).

## نقدى بر كتاب طلاس

مصطفى طلاس در كتاب آئين نبرد به نقل از كتاب تاريخ السير، مى نويسد: پس از گزارش خبر حمله مشركين، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تاريخ 14 شوال سال سوم هجرت جلسه اى تشكلى داد كه اهل انديشه از اوس و خزرج در آن شركت داشتند، موضوع اين جلسه پيرامون جايگاه استراتژى مسلمانان در جنگ احد بود.

در اين شورا پيامبر اكرم نظرش اين بود كه در شهر مانده و از تاكتيك جنگ شهرى استفاده نمايد، لكن گروهى از جوانان اسلام به سركردگى، حمزة بن عبدالمطلب دوست داشتند كه جنگ با مشركين را در خارج از شهر مدينه آغاز نمايند؛ عده زيادى كه در جنگ بدر شركت كرده بودند از اين پيشنهاد استقبال نمودند و پيامبر اسلام هم به ناچار از رأی اكثريت پيروى نمود.

نكته: از اين بيان استفاده مى شود كه مصطفى طلاس پيامبر را تابع اجماع دانسته و به اين شيوه مى خواهد حجت رأی اكثريت و اجماع را ثابت كند.

اشكال اين نظريه در اين است كه رأی اكثريت در صورتى ملاك عمل واقع مى شود كه پيامبر اكرم به وحى متكى نباشد، ولى پيامبر اكرم از طريق ارتباط به مبداء متعال مسائل را دريافت مى كند وبه عبارت ديگر هر چه پيامبر مى گويد وحى است و در وحى خطا نيست، همانطور كه در قرآن كريم مى فرمايد: (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ) (110).

سخن پيامبر به هواى نفس ارتباط ندارد و سخن او متكى به وحى است اگر سخن پيامبر به هواى نفس راه پيدا كند اشتباه و خطا در آن راه دارد، ولى چون به وحى متكى است در آن رشته خطا امكان پذير نيست.

ناگفته نماند كه گرچه حضرت در امور نظامى با سران سپاه مشورت مى كرد ولى هر رأی را كه اتخاذ مى نمود مطابق با واقع بود و از جانب وحى تصديق مى شد، چرا كه اختلاف آراء تمام اطراف مسأله خلاف واقع نيست بلكه يك رأی موافق با اصل نظامى و سياسى است و آن راءيى است كه حضرت بر آن توقف كرده و آن را تصديق مى نمايد.

نظير اين مسأله را در جنگ احزاب (خندق) مى توان يافت، در آن جنگ حضرت با سران نظامى در مورد نحوه جلوگيرى از نفوذ دشمن به مشورت پرداخت، چون رأی سلمان مطابق با واقع بود، بنابراين خداوند حقانيت رأی او را توسط جبرئيل به پيامبر وحى فرمود.

نكته: پيامبر اكرم در بعضى از جنگها با فرماندهان نظامى به مشورت مى پرداخت، اين مشورت به اين معنا نيست كه واقع قضيه و طرح عملياتى بر حضرت مجهول مانده باشد و از طريق آراء نظريات فرماندهان نظامى به آن واقف شود، بلكه مطرح كردن اين طرحهاى عملياتى به اين منظور بود كه منافقين آنچه را كه در دل خود پنهان دارند به مضنه ظهور درآوردند.

نقدى ديگر: نويسنده اين كتاب مى نويسد: هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ احد در منطقه اى به نام سبخه اردو زد از موقعيت آن منطقه اطلاع كافى نداشت و شخصى از سپاه اسلام به نام ابوخيثمه كه از آن منطقه سوق الجيشى آشنايى كامل داشت حضرت را راهنمايى مى كرد و او را از مواضع دشمن آگاه مى گردانيد به گونه اى كه دشمن از آن آگاه نشود.

گرچه در سير و تواريخ عامه از شخصيت بزرگ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيش از يك نابغه استفاده نخواهد شد ولى آنان آب و هواى منطقه عربستان و جو سياسى كه در آن منطقه حاكم بود را در بعد فكرى حضرت مؤ ثر دانسته و از اين رو از پيامبر يك شخصيت نظامى قوى و كار آزموده ساخته اند.

گرچه اين صفات به نوبه خود از اوصاف كمال حضرت محسوب مى شود و ما منكر آن نيستيم، ليكن اشكال در اين است كه شخصيت پيامبر اكرم را نمى توان در قالب اين اوصاف تفسير و توجيه نمود، زيرا اگر بنا باشد كه پيامبر اكرم را به عنوان يك فرد نظامى و آشنا به اصول و قوانين جنگى توجيه توجيه نماييم اين دليلى بر نبوت او زيرا به قول نويسنده ابوسفيان هم داراى همين خصوصيات و زيركى و نبوغ فكرى هم و نسبت به طرحها و نقشه هاى نظامى بسيار ماهرانه عمل مى كرد كه به نوبه خود از فرماندهان زبده نظامى عرب محسوب مى شد همچنين خالد بن وليد نيز داراى همين خصوصيات بوده است و از كسانى بوده كه در هر جنگى كه شركت مى نمود با پيروزى و سربلندى از آن جنگ بازمى گشت به طورى كه او را به فاتح عرب لقب داده بودند.

نقدى ديگر: اين نويسنده موقعيت حضرت على عليه‌السلام را ناديده گرفته و اسمى از آن به ميان نياورده است و اگر احيانا اسمى از او آورده باشد او را در عداد صحابه ديگر دانسته است اين شيوه برخورد تاريخ نسبت به حضرت على يك نوع ظلم نا بخشودنى است كه بايد به آن جواب داد، زيرا موقعت حضرت على و شجاعت او در جنگها از مسائل انكارناپذير است، او تنها كسى بود كه در تمام صحنه هاى نبرد در كنار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى جنگيد و هيچگاه از دشمن روى برنمى گردانيد.

در جنگ احد بعد از حمله خالدبن وليد و شكست نسبى، مسلمانان در برابر دشمن مقاومت نكردند و به كوه و دره ها فرار كردند، تنها سه نفر از سربازان اسلام از حضرت محافظت مى كردند و در برابر دشمن مقاومت مى كردند، براساس روايت على بن ابراهيم اين سه نفر ابودجانه انصارى، سماك بن خرشه و على بن ابيطالب بودند.

حضرت على به گونه اى جنگيد كه شمشيرش شكست به خدمت حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشت و عرضه داشت: يا رسول الله مرد به سلاح مى جنگد و من سلاح ندارم. حضرت ذوالفقار را به على داد على به صحنه نبرد بازگشت به گونه اى با دشمن جنگيد كه منادى از آسمان ندا داد: «لا فتى الا على لا سيف الا ذوالفقار»

سرانجام جنگ با تمام طرفين ادامه يافت حضرت مشركين را هر يك پس از ديگرى از دم شمشير مى گذرانيد، اين شيوه به همين روش ادامه داشت به طورى كه مشركين از دستيابى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مأيوس شدند، زيرا هدف اصلى آنان دستيابى به حضرت بود كه آن حضرت را بكشند و در نتيجه از جبهه جنگ عقب نشينى كرده و به طرف مكه بازگشتند.

## منن نظريه طلاس

در كتاب مزبور مسأله را به عكس بيان داشته و مى گويد: كسانى كه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند و صحنه نبرد را ترك نكردند سه نفر بودند: ابودجانه انصارى، سماك بن خرشه و على بن ابى طالب. آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به آنان فرمود: كدام يك از شما حاضر است مرا بگيرد و از من دفاع نمايد ابودجانه جواب مثبت داد و حضرت شمشيرش را به وى داد.

نظريه: به نظر مى رسد كه عمده نظر تاريخ نگاران بر اين بوده كه تاريخ را از مسير طبيعى خود منحرف نمايند، به همين خاطر از فضائل على سخنى به ميان نيامده و فضائل آن حضرت را به بى دجانه نسبت داده اند. او مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به آن فرمود: چه كسى مى تواند حق شمشير را ادا مى كند مردانى چند براى گرفتن شمشير از جاى برخاستند ولى حضرت به آنان توجهى نكرد، زيرا مقصود اصلى او ابى دجانه بود و شمشيرش را به وى عطا كرد.

يكى از ضعفهايى مهمى كه در اين كتاب مى باشد اين است كه از شهامت و شجاعت على سخن نگفته و گويا اصلا على در اين جنگ شركت نداشته است، به عنوان نمونه يك بخش از سخنان ابى واثله شقيق بن سلمه را نقل مى كنيم كه مى گويد: روزى عمربن خطاب قدم مى زديم ناگهان حالت عجيبى به وى دست داد و با حالت نفس زنان از كنار من پا به فرار گذاشت به او گفتم: چرا ترسيدى؟ در جواب گفت: مگر هربز را نمى بينى كه به اينجا مى آيد او غضيم پسر غضيم است و در شجاعت و دلاورى بالا دست ندارد و با دشمنان خود مى خروشد و آنان را از دم تيغ مى گذارند. نگاه كردم ديدم كه حضرت على است.

آنگاه عمربن خطاب يكى از شجاعتهاى حضرت على را بيان داشت و گفت: در جنگ احد ما همه با پيامبر بيعت نموديم مبنى بر اينكه صحنه نبرد را ترك نموديم و هر كس از ما فرار كند گمراه است و هر كس كه در صحنه بجنگد و كشته شود شهيد است فرماندهى سپاه اسلام به دست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

ناگهان سپاهيان مشركين به سوى ما حمله ور شدند ما همه صحنه را ترك كرديم و پا به فرار گذاشتيم، تنها كسى كه شجاعانه در برابر دشمن مقاومت مى كرد و از جان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دفاع مى نمود على بن ابى طالب بود هنگامى كه ما را در حال فرار از صحنه نبرد ديد مشتى خاك از زمين برداشته و به سوى ما ريخت و سپس فرمود: چهره هايتان سياه باد، چرا صحنه نبرد را ترك كرديد آيا مى خواهيد به آتش غضب خداوند گرفتار شويد؟ ولى ما برنگشتيم، بار ديگر مشتى ريگ به طرف ما ريخت و همان مطلب را تكرار كرد.

در آن حال از شمشير و سپر حضرت خون مى چكيد و دو چشمانش همانند دو، كاسه خون مى درخشيد، حضرت فرمود: چرا بيعتتان را با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكستيد، من فكر كردم كه على قصد دارد كه به ما حمله نمايد فورا به طرفش رفتم و گفتم: شما را به خدا سوگند به ما حمله ور نشويد، سيره عرب بر اين است كه گاهى فرار مى كند و وقتى زمينه را مساعد ديدند برگردند.

حضرت شرم كرده و شرش را به پايين افكند، و هم اكنون كه زمان بسيارى از آن ماجرا مى گذرد هنوز آثار غضب و هيبت وى در اندام من مى باشد.

## غزوه حمراء الاسد

حموى مى گويد: حمراء الاسد مكانى است كه در هشت مايلى مدينه قرار گرفته و محلى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از پايان جنگ احد به تعقيب مشركين پرداخت (111).

هنگامى كه مسلمانان از جنگ احد بازگشتند عده زيادى از آنان شهيد و برخى هم جراحات سنگينى به تن داشتند، پيامبر اكرم دستور داد كه نيروهاى رزمى سپاه كه در جنگ مجروح شده اند سلاح خود را بر زمين نگذارند و به تعقيب دشمن بپردازند، اين تعقيب چند هدف را به دنبال داشت

الف - دشمن پس از بازگشت به سوى مكه، در منطقه حمراء الاسد توقف كردند و در آن جا با يكديگر به مشورت پرداختند و نقشه اى طراحى كردند كه در اين جنگ كار سپاه اسلام را يكسره سازند، بنابراين در صدد حمله مجدد به سپاه اسلام بودند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اساس اطلاعاتى كه از دشمن به دست آورده بود، پيش از آنكه مشركين قريش نقشه خود را عملى سازند سپاه اسلام را آماده جنگ نمود، پس حضرت على - عليه‌السلام - را به ماءموريت فرستاد تا از وضعيت آنان اطلاعاتى كسب نمايد (112).

ب - پيامبر خدا براى تعقيب دشمن از نيروهاى زخمى استفاده نمود، زيرا پاداشى كه از طرف خداوند به آنان وعده شده بود با تكميل و اتمام عمل صورت مى گرفت، و تكميل آن به اين بود كه از حمله احتمالى دشمن جلوگيرى شود، اين تعقيب سبب شد كه دشمن از تصميم حمله منصرف شود.

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از احد به مدينه بازگشت جبرئيل نازل شد و عرض كرد: يا رسول الله خداوند تو را امر مى نمايد كه با آن گروه كه در جنگ احد مجروح شده اند به تعقيب دشمن بپردازى (113).

قرآن كريم در اين باره مى فرمايد: (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ) (114).

در ذيل آيه فوق از ابن عباس و قتاده و سدى نقل شده كه سبب نزول آيه فوق اين بود كه: هنگامى كه ابوسفيان به سوى حمراء الاسد بازگشت و از كرده خويش پشيمان شده و تصميم گرفت كه حمله را مجددا آغاز نمايد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و باقيمانده مسلمين را از پاى درآورد (115).

نكته: دنباله اين مطلب آمده است: «و سمع بهم النبى فدعا اصحابه الى الخروج و قال: لايخرج معنا الا من حضرنا امس لقتال و من تأخر عنا فلا يخرج» معنا از كلمه سمع استفاده مى شود كه حضرت اين خبر را به واسطه مأموران اطلاعاتى كه در داخل دشمن داشت استفاده كرد.

قرآن كريم در اين باره مى فرمايد: (وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (116).

از اين رو، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمان داد نيروهايى كه در روز گذشته از جبهه احد بازگشته اند اگر چه مجروح و خسته هستند لكن بايد به تعقيب دشمن بپردازند پس قبل از اين كه دشمن بتواند تصميمات لازم را اتخاذ نمايد در حمراء الاسد موضع گرفت و نيروها را مستقر كرد، سپاه مشركين نيز در منطقه روحاء واقع در حمراء الاسد توقف كرده بودند.

عده اى از سران نظامى دشمن چون عكرمة بن ابى جهل، حارث بن هشام، عمروبن عاص و خالدبن وليد تصميم گرفته بودند كه بار ديگر حمله را به مدينه آغاز نمايند، پس نيروهاى خود را آماده كرده و به سوى مدينه رهسپار شدند، در بين راه به مسافرى برخوردند كه از مدينه مى آمد، او را گرفته و از وى اطلاعات كسب نمودند.

شخص مسافر گفت: در بين راه كه از مدينه مى آمدم به حضرت محمد برخورد كردم كه همراه سپاهيانش در حمراءالاسد مستقر شده و قصد حمله به شما را داشتند.

اين گزارش در تصميم سران نظامى قريش خلل وارد كرد و آنان را از تصميمشان برگردانيد، ابوسفيان فرمانده كل سپاه مشركين خطاب كرد: محمد به ما حليه و نيرنگ زده و تصميم گرفته كه با نيرنگ وارد نبر شود و تقاص كشته هاى احد را از ما بگيرد.

گرچه در آغاز ما بر آنان تجاوز كرديم و آنان را شكست داديم، لكن طبيعت تاريخ عرب نشان داده است كه متجاوز هيچگاه، در جنگ پيروزى به دست نخواهد آورد. پس بهتر است كه قبل از درگير شدن به آنان به سوى مكه بازگرديم (117).

ترس و وحشت زيادى بر دشمن حاكم شده بود، ابوسفيان به نعيم بن مسعود اشجعى - كه در مدينه زندگى مى كرد - برخورد كرد و گفت: اين پيام را از طرف ما به محمدبرسان و به وى اطمينان بده كه ابوسفيان مى گويد: همه هم پيمانان از ما جدا شده و قصد ندارند در جنگ ما را يارى كنند، ما تصميم داريم كه به مكه بازگرديم، و قصد جنگ با شما نداريم.

پس اگر پيامبر قبول كند و متقاعد شود و از جنگ منصرف شود ما ده بار شتر پر از خرما و كشمش به تو هديه مى كنيم.

نعيم بن مسعود در حمراء الاسد به خدمت پيامبر مشرف شد و پيام ابوسفيان را به حضرت گزارش كرد، لذا پيامبر تصميمش را تغيير داده و با سپاه اسلام به مدينه بازگشت (118) جبرئيل بر پيامبر نازل شد و فرمود: خداوند در دل مشركين رعب و وحشت زيادى انداخته كه ديگر به شما حمله نخواهند كرد.

## نتائج تعقيب

نتائجى كه در اين تعقيب حاصل مى شود در چند نكته خلاصه مى گردد

الف - روحيه سپاهيان اسلام هميشه بايد زنده بماند و هيچگاه روحيه شكست را كه در نيرو به وجود آمده است نبايد باقى گذاشت و به هر وسيله ممكن روحيه پيروزمندانه را به سپاه بازگردانيد بر اين اساس است كه پيامبر با سپاهيانى كه در احد طعم شكست را چشيده بودند به تعقيب دشمن پرداخت.

ب - هيچ گاه نبايد از كيد دشمن غفلت داشت، زيرا با توجه به اينكه سپاه قريش در اين نبرد پيروز شدند مع الوصف به طمع حمله مجدد افتاده و سپاه را آرايش نظامى دادند، لكن بر اساس اصول و قواعد سياسى و نظامى سپاهيان اسلام نقشه آنان عقيم ماند.

ج - براى ترس و ارعاب دشمن بايد از هر وسيله ممكن استفاده كرد، خداوند در اين باره مى فرمايد: (وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ) (119) بنابراين در صورتى كه دشمن از ارعاب و وحشت مسلمين ترسيد دندان طمع را كشيده، و جرأت حمله به سپاه اسلام را ندارد.

ه‍- با توجه به كيفيت آگاهى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تصميم دشمن مبنى بر حمله به سپاه اسلام مشخص شد كه سازمان اطلاعاتى حضرت بسيار نيرومند عمل مى كرد و به گونه اى در داخل سپاه مشركين نفوذ مى كرد كه دشمن هم بدان واقف نبود.

استفاده از نيروهاى اطلاعاتى و گزارشگر سرى از مسائل رايج بوده و در اكثر جنگها از آن استفاده مى شود، زيرا تصميمات نظامى و سياسى بر اساس ‍ گزارشات اطلاعاتى انجام مى گرفت و در نتيجه استفاده از نيروى كيفى و كمى دائما مورد دقت و توجه مسؤ ولان نظامى و سياسى حكومت قرار داشت.

## جنگ بنى النضير (اجلاء و اخراج بنى النضير)

در مورد تاريخ و نحوه و علل اجلاء و اخراج بنى نضير بين مورخين اختلاف نظر وجود دارد، لكين ما اين حادثه را بر اساس تفسير مجمع البيان نقل كرده و نقاطى را نيز از تاريخ طبرى و الكامل و تبيان بدان ضميمه مى كنيم (120).

زهرى تاريخ وقوع اجلاء را شش ماه پس از جنگ بدر ذكر كرده است بنابراين نظريه واقعه بنى النضير بين دو جنگ بدر و احد روى داده است ليكن برخى از مورخين تاريخ وقوع آن را در بين ماههاى محرم و صفر سال چهارم هجرت ذكر كرده اند، بنابراين نظريه واقعه بنى النضير بعد از شكست مسلمين در جنگ احد روى داده است (121).

## علت وقوع حادثه اجلاء

پس از اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه به مدينه هجرت نمود و دولت اسلامى را در مدينه تشكلى داد، يهوديان بنى النضريه خدمت حضرت مشرف شدند و با او قرار داد صلح امضا نمودند. شرائطى كه در اين قرار داد صلح ذكر شد مبنى بر اين بود كه:

1 - مادر كنار يكديگر به طور مسالمت آميز زندگى كرده و بر عليه يكديگر اقدامى نخواهيم كرد.

2 - هرگاه نياز به استعانت و كمك مالى شما پيدا كرديم شما نبايد از آن دريغ كنيد. (پيشنهاد پيامبر).

3 - بر عليه شما جنگ نكرده و در جنگ هم به شما كمك نخواهيم كرد (پيشنهاد بنى النضير).

پيامبر اكرم شرائط را پذيرفت و قرار داد صلح امضا شد(122).

پيروزى مسلمين در جنگ بدر - در سال دوم هجرت - موجب شد كه ظن يهوديان در مورد پيامبر به يقين مبدل گردد و دريافتند كه اين شخص همان پيامبر آخرالزمان است كه در مورد تورات و كتب آسمانى گذشته به ظهور او وعده داده شده است و هر پرچمى كه عليه او بلند شود سرنگون خواهد شد.

اين پيروزى يهوديان بنى النضير را بر عمل به مفاد صلح نامه محكم استوار ساخت و آنان كاملا به شرائط ذمه علم مى كردند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم با آنان مدارا و سازش مى كرد، اين شيوه به همين ترتيب ادامه يافت (123).

در سال بعد جنگ احد آغاز شد، مسلمين در اين جنگ شكست خوردند، اين شكست موجب شد، كه يهوديان بنى نضير نسبت به بقاء قرارداد صلح ترديد نموده و در نبوت حضرت شك نمايند.

عده اى از سران بنى النضير چون كعب بن اشرف معاهده و پيمان صلح را نقض كردند و به همراه چهل نفر از بزرگان بنى النضير جهت عقد پيمان با مشركين قريش به سوى مكه شتافتند. هنگامى كه قريش از ورود سران يهود بنى النضير آگاه شدند، چهل نفر از بزرگان قريش به رهبرى ابى سفيان در مسجد الحرام جمع شدند و در آنجا قرار داد و پيمان سياسى نظمى عليه دولت اسلامى منعقد نمودند، سپس يهوديان به همراه كعب بن اشرف به مدينه بازگشتند.

## آگاهى پيامبر از معاهده يهوديان

جبرئيل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گرديد و او را از پيمان و معاهده يهود با قريش آگاه ساخت، به حضرت عرض كرد كه در كشتن كعب بن اشرف همت گمارد. حضرت محمد بن سلمه برادر رضاعى كعب بن اشرف را ماءمور ساخت تا كعب بن اشرف را ترور نمايند.

قبل از اينكه محمد به سلمه تصميم به قتل كعب بن اشرف بگيرد، براساس قرار داد گذشته كه بين بنى عامر و يهوديان بنى النضير حاصل شده بود، شخصى از بنى عامر از روى خطا دو نفر را كشت، چون بنى عامر در اجاره دولت اسلامى بود ديه آن بر عهده دولت اسلامى بود.

حضرت به همراه عده اى از مسلمانان جهت اخذ وجه ديه به قلعه بنى النضير آمد و از آنان - طبق قرار داد صلح - تقاضاى كمك مالى نمود، آنان به حضرت جواب مثبت دادند ولى در واقع نقشه كشتن حضرت را كشيده بودند و در مورد اجراى نقشه ترور با يكديگر به تبادل نظر پرداختند و با هم گفتند: الان بهترين وقتى است كه مى توانيم به هدف خود رسيده و محمد را به قتل برسانيم.

قبل از اينكه نقشه آنان عملى شود جبرئيل بر حضرت نازل شد و او را از ماجرا آگاه كرد. حضرت به سرعت موضع و مكان خود را تغيير داد و از قلعه خارج شده و به سوى مدينه بازگشت و همراهان خود را در همان قلعه گمارد.

مراجعت حضرت به تاءخير افتاد و اين مسأله باعث تشويش خاطر اصحاب شد پس در پى حضرت به سوى مدينه بازگشتند، در بين راه به شخصى برخورد كردند و از حضرت سراغ گرفتند، او در جواب گفت: هنگامى كه از مدينه خارج مى شدم او به مدينه وارد شد، پس اصحاب به مدينه بازگشتند و به خدمت حضرت مشرف گرديدند.

حضرت مسلمانان را جمع كرد و نقشه ترورى را كه يهوديان بنى النضير براى او كشيده بودند را براى مسلمانان بازگو كرد، سپس به تجهيز و ترتيب سپاه پرداخت و آنان را صف آرايى كرده و به حالت آماده باش درآورد.

## ترور كعب بن اشرف

قبل از اينكه سپاهيان اسلام به سوى قلعه دشمن حركت كنند، محمدبن سلمه به همراه چهار نفر از نيروهاى زبده و كارآزموده رزمى و اطلاعاتى به قصد ترور كعب بن اشرف يهودى به سوى قلعه بنى النضير روانه شدند حضرت نيز از دور آنان را تعقيب نموده و خود را در محلى نزديك قلعه مخفى كرده بود تا بتواند بر شيوه ترور كعب نظارت كامل داشته باشد.

هنگامى كه محمدبن سلمه وارد قلعه بنى النضير شد همراهان خود را در موقعيتى مناسب و دور از چشم دشمن مستقر كرد، سپس درب قصر كعب بن اشرف را كوبيد، كعب كه در كنار زن جوان و تازه عروس خود نشسته بود سرش را از پنجره بيرون آورد و نگاهى به درب قصر انداخته و صدا زد: چه كسى در مى زند؟

محمد بن سمله گفت: من محمد برادر رضاعى ات هستم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نياز به پول داشت تا ديه آن دو شخص را كه از روى خطا كشته اند را بپردازد، پس از من درخواست پول كرد و من دستم خالى بود، به فكر افتادم كه از شما مبلغى قرض گرفته و در فرصتى مناسب پرداخت نمايم.

كعب گفت: من پول درخواستى را پرداخت مى كنم ولى بدون وثيقه نمى شود محمدبن سلمه گفت: من وثيقه و امانت را به همراه آورده ام، پول را بده و وثيقه را از من بگير.

نوعروس كعب بن اشرف زن بسيار زرنگ و ماهرى بود، هنگامى كه صداى محمدبن سلمه را شنيد به وى مظنون شد و كعب را از پرداخت پول برحذر داشت، ولى هرچه تلاش كرد نتوانست او را از اين كار منصرف كند. پس آن دو به يكديگر دست داده و با هم معانقه كردند.

در ضمن صحبت، كمى از قصر دور شده و به صحرا رسيدند، پس محمدبن سلمه دست برگردن كعب انداخت، چهار نفر ديگر از پشت به او حمله كردند و او را از پاى درآوردند.

ضجه و ناله كعب بلند شد، از صداى كعب زن وى فريادى كشيد و قبيله بنى نضير را از كشته شدن كعب با خبر كرد، هنگامى كه بنى النضير از قلعه خارج شدند و به صحرا شتافتند محمد بن سلمه و همراهانش منطقه ترور را ترك كرده و به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند و او را از قتل كعب آگاه نمودند.

روز بعد قبل از فرمان حمله، حضرت خبر ترور كعب بن اشرف را به سپاهيان اسلام بازگو كرد و بدين وسيله روحيه شجاعت و دلاورى را مجددا در سپاه زنده كرد (124) سپاهيان اسلام را خوشحالى زائدالوصفى فرا گرفت، حضرت پرچم فرماندهى عمليات را به دست على عليه‌السلام داد و سپاه اسلام تحت فرماندهى على عليه‌السلام قرار گرفت.

در سحرگاه دستور حمله صادر شد و قبل از طلوع آفتاب قلعه بنى النضير به محاصره كامل درآمد، سپاهيان اسلام بخشى از درختان خرما را كه جنبه ايذائى داشت قطع كرده و سوزانيدند، اين مسأله مورد اعتراض يهود بنى النضير قرار گرفت و گفتند: شما ما را از كارهاى بد نهى مى كنيد و مع ذلك دست به كارهاى ناشايست مى زنيد؟ خداوند متعال جهت منكوب نمودن يهود اين آيه را نازل فرمود: (مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ) (125).

محاصره قلعه بنى النضير توسط سپاهيان اسلام 15 روز به طول انجاميد، عرصه بر آنان تنگ شده و سرانجام تسليم شدند و عرضه داشتند: ما تابع كليه خواسته هاى شما هستيم از كشتن ما صرف نظر كنيد، حضرت تقاضاى آنان را مبنى بر مصالحه پذيرفت و قراردادى تنظيم كرد كه

الف - از سرزمين اسلام (مدينه) خارج شويد.

ب - هر سه نفرتان حق دارد يك شتر اثاثيه به همراه بردارد.

ج - كليه مايملكتان - چه منقول و چه غير منقول - از ملكتان خارج و متعلق به دولت اسلامى است (126).

اين قرارداد به امضاى طرفين رسيد و براساس قرار داد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را از مدينه خارج كرد.

طبرى گويد: اموال بنى النضير به طور كامل به طلق رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت، زيرا در اين حمله دشمن بدون درگيرى به سپاه اسلام تسليم، و مسلمانان در اين اموال شركت نداشتند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براساس ولايت مطلقه الهى در مورد مصرف آن مجاز مى باشد(127).

## منطقه جغرافيايى بنى النضير

قلعه بنى النضير در نزديكى مسجد قبا قرار داشت و باغات منطقه قبا همگى متعلق به يهوديان بنى النضير بود، در اين محاصره يهوديان به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشنهاد صلح دادند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين پيشنهاد را با شرايطى كه قبلا متعرض شديم پذيرفت و كليه اموال منقول و غير منقول از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت (128) به علت اينكه سپاهيان اسلام در گرفتن قلعه بنى النضير دست به اسلحه نبردند و پس از 15 روز محاصره يهوديان بنى النضير تسليم گرديدند(129).

يهوديان بنى النضير از ثروت بسيار زيادى برخوردار بودند، براساس نقل بلاذرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ثروت متروكه يهوديان بنى النضير وسائل و تجهيزات جنگى را تهيه مى كرد و اضافه آن را خرج عيالات خويش مى نمود، فقراى مدينه نيز از اين ثروت استفاده مى كردند.

بلاذرى از عمربن خطاب نقل كرده است كه: سه اموال خيبر و بنى النضير و فدك به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشت و اين اموال مخصوص ‍ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد، زيرا بدون هيچ گونه درگيرى و جنگى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تسليم شد (130).

نظريه: اموالى كه به صورت فى ء به دولت اسلامى برميگردد مسلمانان در آن ذى حق نيستند بلكه اين اموال به خدا و رسولش برميگردد، زيرا اصل در مالكيت زمين و مالكيت اعتبارى آن از آن خداوند است و اداره آن توسط بندگان شايسته خدا انجام خواهد شد، قرآن كريم، در اين باره مى فرمايد: (...اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (131).

بنابراين چيزى كه در دست كفار است و بر آن تسلط دارند به صورت غصب در دست آنان مى باشد. اگر حاكميت زمين به دست بندگان ناصالح قرار گرفت ملك تحت اداره مالك خود نيست، بلكه يدى كه بر آن واسطه دارد يد عدوانى است و هنگامى كه يد عدوانى دشمن از مالكيت چيزى به واسطه قهوه قهريه و جنگ برداشته شد، اموال و املاك آن به عنوان غنائم جنگى متعلق به سپاه اسلام است، و فرمانده نظام وظيفه دارد غنائم به دست آمده را بين نيروهاى رزمى تقسيم نمايد.

ولى اگر در بدست آوردن مالكيت آن قوه قهريه به كار گرفته نشد، بلكه به صلح واگذار گرديد، اموال و املاك به ملك خدا و رسولش رجعت مى كند، كه در اين صورت استفاده از آن امواتل به دست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد و هر طور كه بخواهد مى تواند در آن تصرف كند، از اين رو مسأله فدك و خيبر و بنى النضير و بنى قينقاع از اين نمونه است و اين اموال تحت عنوان صلح به دولت اسلامى واگذار گرديده است (132).

واقدى گويد: مخيريق از جمله راهبان يهود بنى النضير بود او مردى دانشمند بود و اطلاعات زيادى را در مورد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشت در محاصره قلعه بنى النضير رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آورد و كليه اموال خود از جمله: هفت باغ و محوطه زراعى و نخلستان خرما را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخشيد، محوطه هاى او عبارت بودند از: ميثب، صافيه، دلال، حسن، برقه، الاحوف، و مشربة ام ابراهيم (133).

زهرى گويد: محاصره قلعه بنى النضير شش ماه بعد از جنگ احد اتفاق افتاد، اين محاصره به حدى طول كشيد كه آنان به صلح حاضر شده و اموال خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار كردند و از مدينه جلاء وطن نمودند(134).

## غزوه ذات الرقاع

اين غزوه در اول جمادى الاولى سال چهارم هجرى اتفاق افتاد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاهيان اسلام را به قصد درهم شكستن نيروهاى قبيله بنى محارب و نبى ثعلبه - كه هر دو از مشركين بودند - اعزام داشت و نيروهاى خود را در منطقه نخل پياده كرده و در دامنه كوهى مستقر شدند كه سنگها و شنهاى آن سياه و سرخ و سفيد بودند، از اين لحاظ اين غزوه به غزوه ذات الرقاع موسوم گرديد، ولى اين غزوه بدون درگيرى خاتمه يافت.

## خاتمه جنگ

زنى از زنان مشركين به دست نيروهاى اسلام افتاد سپاهيان اسلام اين زن را همراه خود آوردند، حضرت دو نفر از نيروها - يك نفر از مهاجرين و ديگرى از انصار - را براى پاسدارى انتخاب نمود و دستور داد كه در جلو دره اى كه سپاهيان اسلام شب را در داخل آن به سر مى بردند پاسدارى نمايند، پاسدار مهاجر به استراحت پرداخت و پاسدارى كه از قبيله انصار بود بيدار مانده و از دره حراست مى نمود.

شوهر آن زن در آن شب به ميان قبيله خود بازگشت، به وى گفتند كه سپاه اسلام همسرتان را ربوده و او را به همراه خود برده اند، آن مرد سوگند كرد تا وقتى يك نفر از سپاهيان اسلام را به قتل نرساند از پاى ننشيند.

پس شبانگاه خود را بر دهانه دره كه محل استقرار سپاه اسلام بود رسانيد شخصى را كه در حال نماز و عبادت ديد، از شيوه عبادت و راز و نياز او دريافت كه اين شخص از پاسداران اسلام است كه در طليعه سپاه قرار دارد و از سپاه حراست مى نمايد.

پس كمين گرفت و تير اول را به سويش شليك كرد، آن تير به بدن رزمنده اصابت كرد ولى او نمازش را رها نكرد و تير را از بدن بيرون كشيد، پس تير ديگرى رها كرد كه به جاى ديگرى از بدنش اصابت كرد ولى او تير را از بدنش بيرون كشيده و باز به حال نماز ايستاد بار سوم كه به سجده رفت تير سوم به وى اصابت كرد او تير را از بدنش بيرون كشيد و نمازش را به پايان رسانيد.

رزمنده مهاجر كه در حال استراحت بود از خواب بيدار شد، و حال او را جويا شد و گفت: چرا مرا از خواب بيدار نكردى؟

رزمنده انصار گفت: من در حال قرائت سوره اى از قرآن بودم و دوست نداشتم آن را قطع نمايم، سوگند به خدا اگر در مقام حراست نمى بودم هر آينه جانم به لب مى رسيد(135).

# فصل پنجم: رويدادهاى سال پنجم هجرت

## جنگ احزاب (خندق)

جنگ خندق در سال پنجم هجرت آغاز شد، اين غزوه پس از گذشت 55 ماه از هجرت به مدينه به وقوع پيوست (136) يكى از علل پيدايش اين جنگ اجلاء بنى النضير از مدينه بود(137).

پس از اجلاء بنى النضير عده اى از سران قبيله بنى النضير از جمله: سلام بن ابى حقيق و حى بن اخطب و ابن ربيع به همراه عده اى از قبيله بنى النضير به مكه وارد شدند و بسيارى از قبايل قريش را كه در مكه زندگى مى كردند و آنان را به جنگ عليه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا خواندند و به آنان قول مساعدت و همكارى نظامى و سياسى و معنوى دادند و گفتند: مادامى كه ريشه مسلمانان را از منطقه جزيرة العرب نكنيم از پاى نخواهيم نشست.

قريش از اين پيشنهاد يهوديان خرسند شده و از آن استقبال نمودند و قول مساعدت و همكارى را دادند(138).

تبليغات يهود به گونه اى اميد بخش بود كه توانست كليه قبائل عرب را عليه دولت اسلامى بسيج نمايد، از جمله تبليغات آنان سخنان حى بن اخطب بود كه گفت: محمد و يارانش با شما به گونه اى جنگيدند كه سران شما را كشتند و پشتوانه هاى نظامى شما را نابود ساختند ما را از وطن آواره كوه و بيابانها كردند و اموال ما را به غنيمت گرفتند، برخى از رؤ ساى ما را كشتند و زندگى را بر ما حرام كردند برخى از بنى اعمام ما را از وطن اخراج و اموال آنان را نيز تصرف و زنان آنها را اسير كردند.

پيشنهاد ما اين است كه نمايندگانى به سوى قبائلى، كه با شما پيمان نظامى دارند، بفرستيد و آنان را براى يك جنگ تمام عيار آماده كنيد، ما هم قبيله بنى قريظه را- كه از بستگان ما مى باشند و در مدينه زندگى مى كنند - به همكارى دعوت مى نماييم و از آنان پيمان مى گيريم كه در اين جنگ شركت نمايند، آنان داراى يك لشكر 700 نفره رزمى مى باشند كه بسيار كارآزموده و در فنون جنگى مهارت كامل دارند.

در ترتيب جنگ آنان از پشت و شما هم از مقابل حمله را آغاز نموده و سپاه اسلام را در محاصره كامل قرار مى دهيد، در اين صورت براى سپاه اسلام را نجات ميسور نيست و مشركين و يهود از قدرت بزرگ اسلامى كه هر دو را تهديد مى كند نجات خواهند يافت (139).

از نظر منطقه جغرافيايى محله بنى قريظه در دو مايلى مدينه قرار داشت و محل جنگ به گونه اى اتخاذ شده بود كه سپاهيان اسلام در محاصره كامل دشمن قرار داشتند، هم اكنون نام آن منطقه به بئر المطلب موسوم است (140).

بر اثر تبليغات مسموم و زهرآگين كه از طرف سران يهود در ميان قريش انجام شد مردم قريش و قبائل مكه با آنها پيمان برادرى و نظامى بستند، سران قريش با همراهى سران يهود به تجهيز و تهيه سپاه پرداختند و يك سپاه بسيار بزرگى را به وجود آوردند. كسانى كه توانايى شركت در جنگ را نداشتند هر يك به نوعى هزينه جنگ را پرداخت نمودند، برخى از سران قريش نيز ثروت خود را به تاءمين نيازمنديهاى جنگ اختصاص دادند.

## عهدشكنى عادت يهود

در خصوص اين جنگ نقش يهود به وضوح به چشم مى خورد، قرآن كريم نيز به اين مطلب اشاره دارد كه: در هر پيمانى كه يهود با پيامبر اكرم مى بستند اين پيمان تا زمانى برقرار بود كه يهود قدرت و توانايى نقض و پيمان را نداشتند زيرا يكى از عادات هميشگى يهود پيمان شكنى و هيچگاه به عهد و قرار داد ذمه عمل نكرده اند.

اگر در مواردى يهود به شرائط ذمه پيمانى عمل مى كردند به خاطر وفادارى و تعهد به قانون نبوده است بلكه رعايت اصول و مقررات اسلامى به لحاظ موقعيت آنها بوده است.

پيامبر اكرم به وسيله گزارش نيروهاى اطلاعاتى مستقر در مكه از قصد شوم و حمله گسترده قريش آگاه شد، نيروهاى اطلاعاتى توانستند مذاكرات و تبادل آراء و افكار و نقشه دشمن را با گزارشى دقيق به پيامبر اكرم اطلاع دادند، اين گزارش زمانى به پيامبر اكرم رسيد كه تنها سه ماه به عمليات قريش مانده بود.

پيامبر اكرم سران نظامى اسلام را گرد آورده و آنان را از جريان حمله گسترده دشمن مطلع گردانيد، و با آنان در مورد شيوه مقابله با جنگ به مشورت و تبادل نظر پرداخت طرحها و نقشه هاى مختلفى در نحوه پيشگيرى دشمن مطرح شد ولى تنها طرحى كه مورد تصويب پيامبر قرار گرفت طرح سلمان بود (141).

سلمان عرضه داشت: يا رسول الله، در بلاد ما ايران مرسوم است كه هرگاه بلدى مورد هجوم دشمن قرار گيرد و نيروهاى دشمن از نظر عده و عده با نيروهاى داخلى قابل مقايسه نباشند، اين كمبود عده و عده را از طريق بكارگيرى تاكتيكهاى نظامى جبران مى نمايند، و معمولا در اينگونه موقعيتها از روش خندق بر دور شهر استفاده مى كنند.

جبرئيل نازل شد و به پيامبر خدا عرضه داشت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طرح و نقشه سلمان طرح مطلوبى است (142).

نكته: تعداد سپاهيان اسلام، در مقايسه با سپاه قريش كمتر از يك سوم محسوب مى شد، زيرا تعداد نيروهاى اسلام 300 نفر و تعداد نيروهاى سپاه كفر 10000 نفر بود، به حسب ظاهر پيامبر خدا ناگزير بود كه به هر شيوه ممكن از پايتخت حكومت اسلامى به دفاع برخيزد و اين دفاع با عدم رعايت اصول و تاكتيك هاى نظامى امكان پذير نبود، بنابراين كمبود نيرو را با ايجاد موانع ايذائى (حفر خندق) بر سر راه دشمن جبران كرد و از حد فاصل كوههاى احد تا پشت مسجد قبا به طول 7 كيلومتر خندق ايجاد كرد.

## حفر خندق

پيامبر خدا مساحت و طول منطقه را بين اعضاء و نيروهاى شركت كننده در جنگ تقسيم كرد، و گروههايى مركب از مهاجرين و انصار تشكيل داد و متناسب جمعيت سهميه آنها را از زمين افراض كرد به طورى كه سهميه هر نفرى حفر زمينى به طول 3.2 متر و عرض 5 متر و به عمق 4 متر بود كه در طول سه ماه هر يك وظيفه خود را انجام مى داد، سه روز قبل از اينكه نيروهاى دشمن به منطقه نظامى و عملياتى وارد شود موانع ايذائى آماده شد.

حضرت نيز شخصا در يكى از دسته هاى مهاجرين به كندن خندق مشغول شد، در حين كار حضرت زمين را به وسيله كلنگ حفر مى كرد و على خاكها را به بيرون خندق مى ريخت، فشار كار به گونه اى زياد بود كه عرق از سر و روى حضرت سرازير شده بود و خستگى او را مى آمرزد، حضرت در گوشه اى نشست و قدرى استراحت نموده و آنگاه فرمود: «لاعيش الا عيش الاخرة، اللهم اغفر للانصار و المهاجرين»؛ زندگى بدون زحمت فقط در آخرت است، خداوند انصار و مهاجرين را بيامرز (143)

هنگامى كه سپاهيان اسلام حضرت را در حال كلنگ زدن مشاهده نمودند به شوق آمده و تبعيت از حضرت مشغول كار گرديدند، دسته اى با كلنگ حفر مى كردند و دسته اى ديگر خاكها را از خندق بيرون مى ريختند. در حينى كه به حفر خندق مشغول بودند به سنگى برخورد نمودند هر چه تلاش مى كردند نمى توانستند سنگ را از جاى بركنند، جابربن عبدالله انصارى كه در اين دسته كار مى كرد در مسجد فتح به خدمت حضرت شرفياب شده و جريان را به وى گزارش داد.

حضرت وارد خندق گرديد، دستور داد آب آوردند وضو گرفت و مقدارى از آب را در فضاى دهان مضمضه كرد سپس روى آن سنگ ريخت اصحاب نيز كارهاى پيامبر را نظاره مى كردند، پس حضرت كلنگ اول را كه زد جرقه اى از سنگ پريد، اصحاب در پرتو آن نور قصور شام را مشاهده نمودند، كلنگ دوم را كه زد جرقه اى پريد كه در پرتو آن نور قصور مدائن را ديدند، و كلنگ سوم را كه زد جرقه اى پريد كه در پرتو آن قصور يمن مشهود بود.

پس حضرت فتح و پيروزى مسلمانان بر اين بلاد را در آينده اى نه چندان دور به مهاجرين و انصار بشارت داد، اين بشارت پيامبر در پى وعده هايى بود كه حضرت قبل از مهاجرت به نقباى انصار داده بود، مبنى بر اينكه اگر شما به من معاونت و مساعدت كنيد و در زمينه مهاجرت به مدينه با من همكارى نماييد سلطنت بر عرب و عجم از آن شما خواهد شد (144).

## استقرار نيرو در دهانه گذرگاهها

سرانجام سه روز قبل از اينكه نيروهاى دشمن به منطقه وارد شوند كار خندق پايان يافت و موانع ايذائى آماده بهره بردارى قرار گرفت (145) در نقشه و طرح خندق 8 دهانه و گذرگاه پيش بينى شده بود كه كاملا بر اساس نقشه صورت پذيرفت.

حضرت بخشى از سپاه خود را در گردانهاى مختلف تقسيم نمود و براى هر گردانى دو فرمانده انتخاب كرد كه يكى از فرماندهان از انصار و ديگرى از مهاجرين بودند، و هشت گردان را به همراه 16 فرمانده بر هشت گذرگاه منصوب كرده و حفاظت و حراست هر منطقه را به آن نيروها سپرد(146).

نكته: يكى از دو فرمانده در پست معاونت انجام وظيفه مى كرد و ديگرى در سمت رياست و اداره گروه نيروهاى سپاه اسلام در پستهاى فرماندهى و دفاعى مشغول به كار بود، نقشه و طرح به كارگيرى نيرو به گونه اى با ظرافت و حفاظت انجام گرديد كه فوق تصور بود

خلاصه سه روز مانده بود كه نيروهاى دشمن، سپاهيان اسلام در مناطق استراتژى مستقر شدند و خود را براى يك جنگ بسيار طولانى آماده نمودند، سپاهيان اسلام مناطق كوهستانى همانند كوههاى سلع را در دست داشتند و ديده بانان حضرت به طور كامل بر حركات دشمن مسلط بودند.

مقر فرماندهى حضرت مسجد فتح بود كه در دماغه كوه سلع در بلندى كوه قرار گرفته است، حضرت بخش مهم سپاه را در نزديكى مقر فرماندهى مستقر نموده و به آرايش نظامى پرداخت، بخش مهم ديگر سپاه را براى رزم آماده كرده و در دامنه كوه سلغ مشرف به وادى عقيق مستقر نمود.

## ورود سپاه دشمن به وادى عقيق

ابى سفيان سپاه قريش را به دو دسته تقسيم كرد، يك دسته را در وادى رغابه مستقر كرد كه تركيب اين دو نيرو را بخشى از قريش و كنانة و سليم و هلال تشكيل مى داد كه رئيس هر قبيله فرماندهى نيروهاى قبيله خود را به عهده داشت.

بخش ديگر از سپاه قريش كه حى بن اخطب نيز در آن قرار داشت تحت فرماندهى ابى سفيان در وادى مستقر گرديد(147).

حى بن اخطب طبق تعهداتى كه به قريش داده بود، شبانگاه به قلعه بنى قريظه وارد شد و با حيله و تزوير بسيار قبيله بنى قريظه را به نقض عهد ترغيب نمود، يهوديان بنى قريظه تا آن تاريخ تحت شرائط ذمه عمل مى كردند حى بن اخطب به وسيله تبليغات مسموم و مداوم آنان را به نقض ‍ پيمان واداشت و سند قراردادى را كه به امضاى طرفين رسيده بود مچاله كرده و دور ريخت (148).

## بكارگيرى اطلاعات در جنگ خندق

گزارشگران اطلاعاتى كه در بين يهوديان بنى قريظه به كار اطلاعات مشغول بودند نقض و پيمان شكنى بنى قريظه - كه توسط حى بن اخطب انجام گرفته بود - را سريعا به پيامبر گزارش نمودند.

حضرت از اين جريان بسيار ناراحت گرديد، دو نفر از افسران اطلاعاتى خود را به نامهاى سعد بن معاذ و اسيد بن حصين (149) جهت كسب اطلاعات دقيق تر بر قلعه بنى قريظه فرستاد تا قضيه نقض عهد را تحقيق كرده و صحت و سقم آن را به دست آورده و بدون اينكه كسى را آگاه كنند به پيامبر گزارش نمايند.

هنگامى كه فرماندهان اطلاعاتى براى كسب خبر به پشت قلعه رسيدند درب قلعه را كوبيدند، حى بن اخطب از طبقه بالاى قصر سرش را از پنجره بيرون آورده و وقتى چمش به سعد بن معاذ و اسيد بن حصين افتاد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آنان را مورد شماتت و ناسزاگويى قرار داد.

افسران اطلاعاتى از نقض پيمان بنى قريظه آگاه شده و سريعا به سوى سپاه اسلام بازگشتند و نتيجه تحقيقات را مبنى بر صحيح بودند نقض پيمان را به رمز كلمه عضل فاره (150) به پيامبر گزارش دادند.

پيامبر خبر نقض پيمان بنى قريظه را از سپاه اسلام به گونه اى پنهان داشت كه سپاهيان و فرماندهان اسلام مستقر در جبهه بدان واقف نگرديدند(151).

نكته: الف: پنهان نگهداشتن نقض پيمان بنى قريظه به لحاظ تقويت روحيه رزمندگان و صلابت نيروهاى اسلام بود، زيرا اگر بنا مى شد كه سپاه اسلام بدان واقف گردند قطعا نمى توانستند در برابر دشمن مقاومت نمايند و ترس ‍ و وحشت سراپاى وجودشان را فرا مى گرفت.

ب - مسأله مهمى را كه فرماندهان نظامى بايد به آن توجه كنند نحوه سنگرسازى و ايجاد موانع دفاعى است كه بايد تحت حفاظت و اطلاعات سپاهيان اسلام انجام پذيرد. فرماندهان نظامى در حفظ اسرار نظامى بايد به گونه اى دقيق و ظريف عمل نمايند كه هر يك از مسائل نظامى را جزء اسرار نظامى و حفاظتى مى باشد و دشمن بدان واقف نگردد.

به عنوان مثال: اگر سنگريزه هاى دفاعى و موانع ايذائى به گونه اى انجام پذيرد كه تحت اشراف دشمن باشد و دشمن از خصوصيات آن آگاه شود قطعا براى وهم كوبيدن نيرو از طرق مناسب استفاده خواهد كرد و راههاى نفوذ را شناسايى كرده و در فرصتهاى مناسب ضربه كارى را وارد خواهد كرد.

پيامبر اكرم بر اساس حفظ اطلاعات و اسرار نظامى، قبل از اينكه دشمن به موضع نظامى و كيفيت و كميت نيروهاى اسلام واقف گردد سپاه خود را از نيروهاى كيفى مناسب تشكيل داد و جهت جلوگيرى از نفوذ دشمن به داخل شهر مدينه از سيره ايرانيان (حفر خندق) - كه در بين ملت عرب يكى از موانع دفاعى بديع بود - استفاده نمود. هنگامى كه پيش قراولان قريش به نزديكى سپاه اسلام رسيدند به خندق برخوردند و از اين وضع تعجب نمودند و دريافتند كه اين شيوه دفاعى از شيوه هاى عرب نيست (152).

عدم اطلاع و آگاهى دشمن از اسرار نظامى پيامبر اكرم نشان مى دهد كه حضرت در حفظ و نگهدارى اسرار نظامى بسيار قوى و نيرومند عمل مى نمود، و به گونه اى در حفظ و نگهدارى اسرار نظامى دقيق و منضبط بود كه نزديكترين فرماندهان نظامى هم به اسرار نظامى او آگاه نمى شدند، بنابراين مسائل نظامى كاملا بايد سرى باشد واز مقام اطلاعات نظامى به خارج درز نكند.

## آغاز جنگ خندق

سرانجام عده اى از پيش قراولان سپاه مشركين و در رأس آنان عمروبن عبدود خود را به نزديكى خندق رسانيدند، سه نفر از فرماندهان نظامى قريش به نامهاى عمروبن عبدود، هيبرة بن وهب و ضرار بن خطاب بر اسب خود صيحه اى زده، خندق را پشت سر گذاشته و خود را به سپاهيان اسلام رسانيدند (153).

نحوه حمله به گونه اى برق آسا و مهيب انگيز بود كه عده اى از سپاه اسلام را كه در دامنه كوههاى سلع مستقر شدند بودند عقب نشينى كردند و حضرت به تنهايى در جلو پيش قراولان دشمن قرار گرفت.

برخى از ياران حضرت عقيده داشتند كه كسى از دامن اين سپاه جان سالم بدر نمى برد، پس بهتر است عقب نشينى كرده و صحنه عمليات را ترك نموده و محمد را به سپاه مشركين تحويل دهيم، در اين هنگام خداوند اين آيه شريفه را نازل فرمود: (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) (154).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولقد بجحت من الندأ بجمعكم هل من مبارز |  | ووقت اذجبن الشجاع مواقف القرن المتاجز |
| اين كذلك لم ازل متسرعا نحو الهزاهز |  | ان الشجاعة فى الفتى والجودمن خير العزائر |

حضرت فرماندهان زبده نظامى را به مقابله فراخواند، كسى جراءت نمى كرد تا در صحنه نبرد حاضر شود و تنها كسى كه سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را لبيك گفت على بود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على از خصوصيات عمرو آگاه نموده و سابقه هاى درخشان وى را در جنگها را به او بازگو كرده و فرمود: عمرو كسى است كه در جنگها هزار نفر از جنگجويان عرب را نقش بر زمين كرده است آيا ياراى مقاومت در برابر چنين شخصى را دارى؟

على عرضه داشت: من هم على فرزند ابى طالب هستم قدرت رزم عمرو در برابر ديگران است نه من.

پس حضرت را به نزد خويش فراخواند و عمامه رزم را بر سرش نهاد و ذوالفقار را به وى داد و او را عازم ميدان نمود و اين دعا را بدرقه راهش فرمود: «اللهم احلفه من بين يديه و من خلفه و من يمينه و من شماله و من فوقه و من تحته» على به صحنه نبرد حاضر گرديد و همانند شير غران بر عمرو غريد، قدمهاى استوار نظامى خود را بر زمين كوبيده و با صداى بلند چنين رجز خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاتجعل واءتاك صوتك غير عاجز |  | ذونية و بصية والصدق منجى كل فائز |
| انى لارجوا اقيم عليكم نائحة الجنابذ |  | من ضربة نجلو يبقى صوتها بعد الهزاهز |

## نبرد على با عمروبن عبدود

در ابتداى نبرد، حضرت على سه مسأله را به عمروبن عبدود پيشنهاد كرد

الف - به خدا و رسولش ايمان بياورد.

ب - صحنه نبرد را ترك نمايد و با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد جنگ نشود.

ج - اگر قصد جنگ دارد كمال مردانگى را رعايت كند، و از اسب پياده شود، زيرا جنگ سواره و پياده با غيرت عرب سازگار نيست.

عمرو پيشنهاد اول را نپذيرفت و از پيشنهاد دوم نيز سرباز زد، زيرا عقب نشينى را پيش خود ننگ و عار مى دانست و عرب نيز با عقب نشينى او زبان به طعنه مى گشود و مى گفت: عمرو از سپاه اسلام ترسيد و از جنگ عقب نشينى كرد و اين براى عمرو عار بود.

اما پيشنهاد سوم را پذيرفت و از اسب پياده شد و يقه حضرت را گرفت، حضرت فرمود: راه و رسم جنگ اين نيست من تا به حال نديدم هيچ مرد جنگى بدين صورت به صحنه نبرد حاضر شود، عمرو يقه حضرت را رها كرد و سپس در برابر هم قرار گرفتند.

## بكارگيرى نيرنگ در جنگ

به هنگام شروع جنگ، عمرو سبقت جسته و شمشيرش را با قدرت تمام به طرف حضرت فرود آورد، حضرت سپر را جلو گرفت، شمشير عمرو به گونه اى تيز و قوى بود كه سپر حضرت را شكافت، و بر سر حضرت فرود آمد.

حضرت نيرنگ بكار گرفته و فرمود: آيا قدرت تو براى كشتن من كافى نيست كه نيروى كمكى تقاضا كردى؟ عمرو صورت را به عقب برگرداند كه حضرت به سرعت شمشير را از كمر فرود آورده و هر دو پايش را قطع نمود، شمشير عمرو از فرق حضرت رها شد، در اين هنگام درگيرى شديدى آغا از شد و گرد و غبار فضاى صحنه نبرد را پر كردت صداها و ناله هاى طرفين بلند شد، منافقين خوشحال شده بودند زيرا خيال مى كردند كه اين ناله هاى على است و على به دست عمرو كشته شده است.

حضرت ميدان را دور زده و بر سينه عمرو نشست و ريش او را گرفته و سرش را از تن جد كرد و در حال يكه خون سرش بر روى صورتش جارى و از نوك شمشيرش خون، مى چكيد با صداى بلند فرياد زد: «إنا على بن ابى طالب و الموت خير للفتى من الهرب» سپس خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاضر شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه صحنه را از آغاز تا پايان نبرد زير نظر داشت دريافت كه على در برابر عمرو حليه و نيرنگ بكار برده است پس با حال تبسم فرمود: يا على ماكرمته؟ قال: نعم يا رسول الله! الحرب خديعة

با پيروزى على بر عمرو سپاه اسلام روحيه اى تازه به دست آوردند و سر به سجده شكر نهاده و از خداوند سپاسگزارى نمودند، و حزن و اندوهى كه بر پيكره سپاه اسلام حكم فرما شده بود، زائل شده و در نتيجه مقدمات شكست دشمن فراهم گرديد.

## نقش زبير و عمربن خطاب در جنگ

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبير را براى مقابله با هيبرة بن وهب فرستاد، جنگ تن به تن بين طرفين آغاز گرديد، در اثناء جنگ زبير با سرعت تمام شمشيرش را به فرق هيبرة بن وهب فرود آورد و او را از پاى درآورد.

پس از آن عمربن خطاب را براى مقابله با ضرار بن الخطاب فرستاد، بين طرفين بستگى نسبى وجود داشت بدان لحاظ ضرار بيان داشت: چنانچه آسيبى از دست تو بر من وارد شود قبيله عدى (155) جان سالم بدر نخواهند برد، پس عمر از مقابله با او صرف نظر كرد ضراره با نيزه اى كه در دست داشت به طرفش حمله برد ولى به وى آسيبى نرسانيد، عمر اين مسأله را تا پايان عمر به ياد داشت و هنگامى كه به خلافت رسيد او (ضراربن خطاب) را تحت حمايت و حفظ قرار داد.

## طرح نعيم بن مسعود

براساس مقدمات از پيش تعيين شده زمينه براى حمله گسترده دشمن عليه سپاهيان اسلام آماده مى شد، زيرا حى بن اخطب يهوديان بنى قريظه را به هر وسيله ممكن وادار حمله كرد تا پيمان و معاهده اى را كه با دولت اسلامى برقرار نموده بودند را نقض نمايند. در پى وساوسى كه حى بن اخطب در ميان يهوديان بنى قريظه ايجاد كرد اعلام داشتند كه هر گونه همكارى لازم را به سپاهيان قريش تعهد نموده و سپاهيان - حدود 750 نفر - را به اضافه امكانات مادى و معنوى در اختيار قريش قرار مى دهند.

نعيم بن مسعود - كه به تازگى اسلام را اختيار كرده بود - (156) با ابى سفيان فرمانده سپاه قريش و قبيله بنى قريظه ارتباط مطلوب و تنگاتنگى داشت و به گونه اى عمل كرده بود كه مورد اعتماد طرفين بود، او اسلام خود را از طرفين پنهان داشته بود و آنان نيز از تشرف وى به اسلام آگاه نبودند، پس ‍ محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شده و عرضه داشت: يا رسول الله! اگر چه به تازگى اسلام آورده اند وليكن مى خواهم به اسلام خدمتى كنم، و بر اساس ارتباطى كه بين يهوديان بنى قريظه و مشركين قرش ‍ دارم ميان آنان اختلاف ايجاد كنم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اساس اصول سياسى و نظامى شيوه هايى در جنگ عليه دشمن بكار مى گرفت كه با وجود نيروى كم بر دشمن غالب مى شد و نقشه دشمن را خنثى مى كرد، يكى از اين شيوه ها ايجاد اختلاف بود. حضرت از نقشه دشمن به خوبى آگاهى داشت با اينكه بر نقض پيمان بنى قريظه واقف بود ولى آنرا به احدى بازگو نكرد و در فكر چاره اى بهتر براى خنثى نمودن نقشه دشمن بود.

هنگامى كه نعيم بن مسعود طرحق خود را به حضرت ارائه كرد حضرت بسيار خوشحال شده كار او را پسنديده و راهنماييهاى لازم را به او ارائه داد. پس نعيم بن مسعود بر اساس سابقه درخشانى كه بين طرفين داشت به صورت مأمور اطلاعاتى بر ابى سفيان وارد شده و طرح خود را - كه كاملا ساختگى بود - با ظرافت و زيركى خاصى به كار بسته و آنرا ارائه نمود.

نعيم بن مسعود به ابى سفيان گفت: شما توجه داريد كه من يكى از دوستان و اهل مودت با شما هستم و قصد ندارم شما را فريب داده و به گمراهى سوق دهم، اميدوارم خداوند شما را بر دشمنانتان (سپاه اسلام) پيروز گرداند، لكن قبل از آنكه شما به اين منطقه حاضر شويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با يهوديان بنى قريظه پيمان بسته بود كه يهوديان بنى قريظه از سپاه اسلام حمايت نمايند، و در صورت پيروزى سپاه اسلام اموال بنى النضير و بنى قينقاع در اختيار يهوديان بنى قريظه قرار مى گيرد.

طرح و نقشه سپاه اسلام بدين گونه است كه بنى قريظه را هم پيمانان شما تحت عنوان نيروهاى كمكى قرار دهند، آنها گرچه در ظاهر و در قالب ياران شما عمل مى نمايند ولى در واقع قصدشان اين است كه همزمان با حمله سپاهيان اسلام از داخل عليه شما وارد جنگ شوند و ضربه نهايى را به شما وارد سازند.

لذا پيشنهاد مى كنم كه قبل از آغاز حمله 10 نفر از سران بنى قريظه را به عنوان گروگان بگيريد، در صورتى كه بنى قريظه به نفع شما وارد جنگ شدند پس از پايان جنگ آنان را آزاد نماييد، و اگر احيانا به نفع دشمن وارد عمليات گرديدند از آنان وثيقه در دست شما باشد، ابى سفيان پيشنهاد نعيم را پذيرفت و او را بسيار تعريف و تمجيد نمود و گفت: راهنماييهاى شما بسيار شايسته و مناسب است.

نعيم پس از پايان يافتن مذاكراتش با ابى سفيان مخفيانه، به سوى قبيله بنى قريظه رفته و با كعب بن اسد به مذاكره نشسته و گفت: اى كعب سابقه دوستى و محبت من در پيش شما قبيله بنى قريظه روشن است.

بر اساس تحقيقات حاصله ابى سفيان و قريش مى خواهند شما را در برابر نيروهاى حمله كننده قرار دهند. اگر بر دشمن پيروز شدند ضربه كارى را به دشمن وارد كرده و پيروزى كامل از آن قريش خواهد شد. ثروتهاى مسلمين و زراره و زنهاى آنان را غنيمت برده و به ديار مكه سوق مى دهند، قرها زحمتهاى جنگ را شما به دوش كشيده ولى ثمرات حاصله از آن به دست قريش خواهد افتاد.

و اگر احيانا شكست خوردند ضربه را به شما متحمل شده و آنان به سوى مكه فرار مى كنند، زيرا وطن اصلى آن ها اينجا نيست و شما مجبوريد زندگى نماييد و اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يارانش از جنگ با قريش رها شوند به شما حمله مى كنند روشن است كه نيروهاى رزمى شما در برابر سپاه اسلام قابل مقايسه نيست، قطعا شما را مى كشند و اموال و زراره و زنان شما را به غنيمت مى برند.

پيشنهاد مى كنم كه اگر قريش شما را به يارى و كمك خود دعوت نمايند ده نفر از سران قريش را به عنوان گروگان در نزد خود نگهداريد تا در صورت شكست شما را تنها نگذارند. پيشنهاد نعيم بن مسعود مورد تصديق قرار گرفت و يهوديان بنى قريظه از طرح خير خواهانه نعيم بسيار تقدير و تشكر كردند

نقشه و طرح نعيم به طور دقيق و به دور از اطلاع دشمن انجام شد و به گونه اى سرى بود كه جز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى به آن واقف نبوت و وحدت و انسجامى كه بين مشركين قريش و يهوديان بنى قريظه ايجاد شده بود از هم گسيخته شد و نتايج مطلوبى را به ارمغان آورد.

مشركين قريش پس از پانزده روز محاصره تصميم گرفتند كه عمليات از پيش ‍ تعيين شده را به اجرا درآوردند كه اين عمليات مى بايست از دو محور اساسى زير انجام مى شد

الف - سپاه دشمن از جانب وادى عقيق

ب - سپاه بنى قريظه از پشت كوههاى سلع

ابى سفيان حى بن اخطب را به سوى بنى قريظه فرستاده تا از آنان درباره پيمان و عهدشان جويا شود، شبانگاه حى بن اخطب به قبيله بنى قريظه وارد شد و با آنان درباره نحوه مبارزه در ميدان رزم مذاكره نمود.

آنان گفتند: سپاه قريش در مدينه سكونت ندارند، و اگر شكست بخورند مى توانند به عقب بازگردند، ولى خانه و كاشانه ما اينجاست و در صورت شكست سپاهيان محمد ما را رها نخواهند كرد و قطعا با ما وارد جنگ مى شوند و ما را مى كشند و اموالمان را غنيمت و زنان و زراره ما را اسير مى كنند.

بنابراين اگر بنا باشد كه با قريش همكارى كنيم با ده نفر از رؤ سا و بزرگان قريش را به عنوان وثيقه و گروگان نزد ما بگذارند، زيرا در صورتى كه پيروز شديم آنان را باز مى گردانيم و در صورتى كه شكست خورديم قريش ما را در برابر تهديدهاى سپاه اسلام تنها نمى گذارند.

حى بن اخطب نتيجه مذاكرات را با ابى سفيان در ميان گذاشت و پيشنهاد يهوديان بنى قريظه را مطرح كرد، ابى سفيان طرح پيشنهادى بنى قريظه را نپذيرفت و سپس گفت: ما به يارى اصحاب قرده و خنازير نيازى نداريم (157).

بدين صورت پيمان مشركين قريش و يهوديان بنى قريظه كه يك سال روى آن سرمايه گذارى كرده بودند از هم گسيخته شد و پيامبر خدا از اين اتفاق بسيار خوشنود گرديد و سرانجام سپاه اسلام از اين جنگ خانمانسوز و پيروزمندانه و با سربلندى و افتخار نجات پيدا نمودند(158).

## آثار پيروزى در سپاه اسلام

پس از نقص پيمان مشركين قريش و يهوديان بنى قريظه، از طرفى دورى از وطن و فشار روحى بر سربازان دشمن اثر گذاشته و در سپاه دشمن رعب و وحشت زائد الوصفى ايجاد نمود، از طرفى ديگر طولانى شدن جنگ سبب شده بود كه بخش مهمى از سپاهيان اسلام كه در جنگ شركت جسته بودند جبهه را ترك كنند به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضه داشتند: زنان و بچه هايمان را تنها گذاشته ايم و مدتى است كه از احوال آنان خبر نداريم. قرآن كريم قول آنها را بدين صورت بر پيامبر وحى فرموده است: (يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا) (159).

پيامبر اكرم با بخش قليلى در برابر دشمن مقاومت مى كرد و گرسنگى و خستگى نيز بر سپاه فشار آورده بود، پس حضرت در مسجد فتح رو به درگاه ربوبى نموده و فرمود: «يا صريخ المكروبين و يا مجيب المضطرين و يا كاشف الكرب العظيم! انت مولاى و وليى و ولى آبائى الاولين اكشف عنا غمنا و همنا و كربنا واكشف عنا شرهولاء القوم بقولك و حولك و قدرتك» (160).

جبرئيل در دماغه كوه سلع - محل مسجد فتح - بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و عرضه داشت: خداوند دعاى تو را اجابت فرمود و سپاهى از ملائك را فرو فرستاد اين سپاه در قالب بادهاى صرصر (بادهاى بسيار تند) به فعاليت پرداختند و خيمه و خرگاه دشمن را از زمين بر كندند، به طورى كه هوا بسيار سرد شده و ديگهاى روى اجاق كه براى طبخ غذا گذاشته بودند از جاى كنده شدند، وزش باد به حدى شديد بود كه طومار سپاه دشمن را درهم پيچيد و آنان را مجبور به عقب نشينى نمود.

## گزارش مأموران اطلاعاتى

در پى گزارشاتى كه ماءموران اطلاعاتى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارسال كردند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى از افسران اطلاعاتى خود به نام حذيفه را جهت اطمينان بيشتر به داخل سپاه دشمن فرستاد.

حذيفه بسيار ماهرانه به سپاه دشمن داخل شده و به گونه اى با سپاهيان دشمن است گرفت كه گويى يكى از افسران قريش است، پس خود را به مقر فرماندهى رسانيد، فرماندهانى نظامى در كنار ابوسفيان نشسته و در مورد كيفيت و نحوه عقب نشينى صحبت مى كردند.

ابوسفيان براى اطمينان كامل از عدم وجود نيروى دشمن در ميان فرماندهان نظامى دستور داد كه هر كس اسم بغل دستى خود را بپرسد، حذيفه با زيركى پيش دستى كرده و قبل از اينكه فرماندهان نظامى از او سؤال كنند دست بر روى شانه يكى از فرماندهان نظامى - كه در طرف راست او نشسته بود - گذاشته و نام او را پرسيد و بدين وسيله شخصيت خود را از دشمن پنهان داشت.

حذيفه در پايان گزارشات خود را دسته بندى كرده و سريعا از سپاه دشمن خارج شده و به مقر فرماندهى سپاه اسلام وارد شد و پيامبر را از جريان عقب نشينى دشمن آگاه نمود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سپاهيان اسلام از اين خبر بسيار خوشنود شده و پس از اطمينان كامل از خروج دشمن به سوى مدينه بازگشتند، و جنگ خندق با ناكامى دشمن و عدم دستيابى به اهداف از پيش تعيين شده آن خاتمه پذيرفت (161).

## جنگ بنى قريظه

قلعه بنى قريظه در فاصله دو مايلى خارج از مدينه واقع است كه اين محله به بئر المطلب نيز موسوم است. در مورد تاريخ وقوع جنگ بنى قريظه ميان مورخين اختلاف وجود دارد، تاريخ يعقوبى زمان نبقض پيمان را در سال پنجم هجرت، ماه ذى القعده قبل از جنگ خندق ذكر شده است زيرا جنگ خندق در شوال سال پنجم هجرت آغاز و در پايان همان ماه پايان يافت.

لكن بر اساس تفسير على بن ابراهيم قمى جنگ بنى قريظه پس از ورود نيروهاى مشركين به وادى عقيق ذكر گرديده است، و مطالب اين كتاب هم برگرفته از اين كتاب مى باشد، زيرا اين كتاب از كتب معتبره اماميه است و عمده بزرگان بر آن اعتماد نموده اند. بر اساس گفته بعضى از مورخين محاصره در ماه ذى القعده آغاز و در اوايل ذى الحجه سال پنجم هجرت پايان يافت (162).

قبل از اينكه درباره جنگ بنى قريظه بحث شود نكته اى مهم را بايد به عنوان مقدمه متذكر شد، در حكومت اسلامى اقليتهاى مذهبى كه اهل كتاب آسمانى هستند بعد از اينكه پيمان ذمه را با دولت اسلامى قبول كردند همانند ساير مسلمانان از آزادى كامل برخوردار بوده و اموال و نواميس آنان محفوظ و محترم خواهد بود، همانطور كه دولت اسلامى موظف است كه امنيت جامعه اسلامى را حفظ كند و به حقوق فردى و اجتماعى آنان كاملا رسيدگى نمايد نسبت به اقليتهاى مذهبى نيز همين وظيفه را دارد.

ولى به اين معنا نيست كه اقليتهاى مذهبى در قبال حكومت اسلامى هيچ گونه مسؤ وليتى نداشته باشند، بلكه يك سلسله امور و مقررات و شرائطى مى باشد كه رعايت آن لازم است، اين شرائط و امور از سوى دولت اسلامى تعيين و در ضمن قرار داد ذمه به آنان تعهد مى شود و اقليتهاى مذهبى بايد به آن شرايط ملتزم شوند و در مسائل سياسى و اجتماعى و نظامى و از آنچه كه عليه امنيت كشور است نظير جاسوسى براى دشمن و پناه دادن جاسوسان دشمن خوددارى نمايند و قوانين و مقررات قرارداد ذمه را رعايت نمايند.

همان طور كه گذشت نقض پيمان يهوديان بنى قريظه در جنگ خندق موجب شد تا در صبح روز بعد - كه سپاهيان اسلام از جنگ خندق بازگشته بودند - قبل از اينكه لباس رزم را از تن بيرون كنند و گرد و غبار ميدان نبرد از تن بشويند به منطقه بنى قريظه حمله كنند.

زيرا هنگام بازگشت به مدينه، جبرئيل بر حضرت نازل شده و عرضه داشت كه خداوند مى فرمايد: نماز عصر را بايد در منطقه بنى قريظه ادا كنيد، پيامبر اكرم هم پرچم فرماندهى را به دست على سپرده و با سپاه خسته و كوفته به منطقه بنى قريظه حمله بردند و آنجا را به محاصره كامل درآوردند (163)حمله به گونه اى برق آسا بود كه دشمن را به طور كامل غافلگير كرد.

نكته: يكى از شيوه هاى مهمى كه در جنگ بايد بدان توجه كرد پنهان داشتن دشمن را قصد حمله و كيفيت و نقشه عمليات است كه دشمن با آن كياست و زيركى كه داشت از نقشه و راههاى نفوذى آن آگاهى نداشت، به نظر مى رسد كه طرح و نقشه عمليات از پيش تعيين شده بود و سران نظامى در طرح و نقشه عمليات دخالت داشتند ولى آن را به طور كامل از ديگران پنهان مى داشتند.

## نتايج محاصره

اين حمله و محاصره نتايج نظامى زيرا را در برداشت

الف - نقشه و طرح حمله از قبل آماده شده بود.

ب - قصد حمله محرمانه بود و پيامبر اكرم كسى را از آن آگاه نگردانيد به طورى كه هيچ يك از فرماندهان از آغاز حمله اطلاعى نداشتند.

ج - عمليات و محاصره به گونه اى انجام شد كه سپاه اسلام بدون هيچ گونه درگيرى و تلفات بر دشمن پيروز گرديدند.

د- حكم سعد بن معاذ جزء اسرار نظامى بود و از اهداف اصلى پيامبر اكرم به حساب مى آمد، اين هدف كاملا از دشمن مخفى بود زيرا سعد بن معاذ حكم خدا را از چهره پيامبر دريافت و مطابق با قصد باطنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت.

ه‍ - بعد از محاصره كامل، حضرت دستور داد كه سربازان اسلام سرهاى خود را از سنگر بيرون نياورند. به نظر مى رسد اين دستور به خاطر رعايت اصول حفاظت و امنيتى صادر گرديد و شيوه حضرت اين بود كه اصول نظامى و جهات امنيتى را به طور دقيق بكار ببندد تا در نتيجه با تلفات كم نتايج بسيارى را به دست آورد و اين نتايج در جنگ بنى قريظه حاصل شد(164).

محاصره دشمن سه روز به طول انجاميد، عرصه چنان بر يهوديان تنگ شد كه غزال بن شمول از بزرگان قبيله بنى قريظه از قلعه بيرون شد و به خدمت پيامبر عرضه داشت: يا رسول الله به قتل ما اقدام نكن و ما را رها كن، ما حاضريم كه با ما همانند قبيله بنى النضير برخورد كنيد و هر سه نفر يك شتر اثاثيه برداشته و ما ترك از آن دولت اسلامى باشد و از ديار شما خارج خواهيم شد.

حضرت تقاضاى بنى قريظه را رد نمود، و فرمود: شما بايد بر اساس حكم حكومت اسلامى عمل نماييد. غزال بن شمول مأيوسانه به قلعه بازگشته و ماجرا را به سران بنى قريظه بازگو كرد ولى آنان به حكم حضرت تسليم نشدند.

حضرت مدت محاصره را تمديد كرد، در اين فاصله آثار محاصره در دشمن هويدا شد و رعب و وحشت سپاهيان اسلام آنان را به شدت آزار داده بود و ضجه و ناله زنان و كودكان تمام قله را فرا گرفته بود.

اين فشار روحى حاكم سبب شد كه زنان و كودكان بنى قريظه به سران و بزرگان خود فشار آوردند تا با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سازش نموده و به هر وسيله ممكن حلقه محاصره را بشكنند، پس به ناچار در برابر حكومت اسلامى تسليم شدند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردان را از زنان جدا كرده و سپس 700 نفر از مردان بنى قريظه را كه به قريش قول همكارى داده بودند را گرفته و كتف و شانه هايشان را بست، اين برخورد پيامبر ترس و وحشت زيادى را بر قبيله اوس ايجاد نمود، زيرا قبيله اوس در زمان جاهليت با يهوديان بنى قريظه پيمان همكارى نظامى و اجتماعى و اقتصادى داشتند.

## نص حكم بن معاذ

قبيله اوس از حضرت تقاضا كردند كه به قتل آنان اقدام ننمايند و با آنان همانند يهوديان بنى قينقاع برخورد كند (165)، و بر تقاضايشان اصرار فراوانى ورزيدند كه حضرت به تقاضاى آنان پاسخ رد ندهد، حضرت براى اينكه دل آنها را به دست آورد فرمود من: از بين شما سعد بن معاذ را به عنوان حاكم انتخاب مى كنم. قبيله اوس به اين طرح تسليم شدند(166).

پس سعد بن معاذ (167) جهت تحكيم حاضر شد، قبيله اوس برگرد او جمع شدند و به او گفتند: از خدا بترس و درباره هم پيمانانت احسان و نيكى كن، زيرا بنى قريظه در بسيارى از جنگها و آباد نمودن نخلستانها ما را يارى نموده اند، پس از اصرار اوس سعد در جواب آنان فرمود: الان زمانى است كه سرزنش كنندگان سعد را از غرض اصلى و حكم نمودن بر اساس رضاى خدا باز ندارد اوس از اين جواب متأثر شده و نا اميدانه گفتند: كار بنى قريظه پايان يافت پس ازآن زنان و كودكان بنى قريظه با حالت گريه و شيون از سعد تقاضا كردند كه به آنان نيكى شود و از حكم ناروا پرهيز نمايد.

آنگاه سعد خطاب به يهوديان بنى قريظه كرده و فرمود: آيا به حكم من راضى هستيد؟

گفتند: آرى اميدواريم كه حكم منصفانه باشد، پس بار ديگر گفته خود را تكرار كرد و آنان هم جواب را تكرار كردند سپس سعد رو به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نموده و عرض كرد: يا رسول الله پدر و مادرم فدايت باد نظر شما چيست؟ حضرت فرمود: من به حكم تو تسليم و راضى هستم.

پس سعد عرض كرد: من حكم مى كنم كه مردان آنها را گردن بزنيد و زنان و زراره آنها را به اسارت درآوريد و اموال و ما ترك و غنائم آنها را بين مهاجرين و انصار تقسيم نماييد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى سعد حكم تو درباره بنى قريظه همان حكم خداوند در بالاى آسمانهاى هفتگانه است. پس زخم سعد باز شده و خونش ريخت و به لقاء الله پيوست (168).

## برخورد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد حكم سعد

بالاخره سپاهيان اسلام توانستند در اين جنگ بر دشمن پيروزى كامل را به دست آوردند بدون اينكه يك نفر مجروح يا كشته هم بر جاى بگذارند، تعداد نيروهاى سواره نظام 36 نفر و باقيمانده نيروها پياده نظام در اين جنگ شركت كرده بودند.

در پى حكم سعد بن معاذ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما ترك بنى قريظه (اعم از ثروتهاى منقول و غير منقول) را بين مهاجرين و انصار كه در جنگ شركت داشتند تقسيم نمود، به رزمندگان سواره نظام دو سهمند و به رزمندگان پياده نظام يك سهم بخشيد - در اين جنگ تفاوت بين سهم پياده نظام و سواره نظام تشريع و در جنگهاى بعدى به صورت يك قانون كلى مورد عمل قرار گرفت (169) - زنان و كودكان را اسير كرده و آنها را بين رزمندگان تقسيم نمود و مردان آنها را با شانه هاى بسته به مدينه وارده كرد و در طى سه شبانه روز آنان را يك به يك گردن زده و در گودالى در قبرستان بقيع دفن نمود (170).

از ميان زنان اسير شده 17 كنيز بين فقراى بنى هاشم تقسيم شد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز يك جاريه به نام ريحانه را براى خود انتخاب نمود و باقيمانده زنان و كودكان بين مهاجرين و انصار تقسيم شد(171).

## دفاع از رهبر

هنگامى كه قلعه بنى قريظه در محاصره سپاهيان اسلام قرار گرفت، كعب بن اسيد از بزرگان بنى قريظه، سرش را از حصار قلعه بيرون آورد، چون چشمش به رسول گرامى و سپاهيان اسلام افتاد آنان را مورد اهانت و ناسزاگويى قرار داد. حضرت على از اين جريان ناراحت شده و به خدمت حضرت عرضه داشت: يا رسول الله! شما خود را ديد دشمن دور بداريد و به سوى دشمن نزديك نشويد پيامبر فرمود: گو اينكه به من توهين مى كنند. على عرض كرد: آرى.

از اين شيوه رفتار حضرت على در مى يابيم كه احترام و دفاع از مقام رهبرى الهى امرى لازم و ضرورى مى باشد و يكى از اصول سياسى، جنگى و نظامى صيانت فرماندهى و دفاع از مقام رهبرى مى باشد (172).

# فصل ششم: رويدادهاى سال ششم هجرت

## جنگ بنى المصطلق

تحليل سياسى و نظامى از جنگ بنى المصطلق

يهوديان بنى المصطلق در منطقه مريسع در ساحل درياى سرخ زندگى مى كردند و در نزديك آنها قبائل ديگر عرب سكونت داشتند كه با آنان پيمان و قرارداد همكارى داشتند (173) شكست بخشى از قبائل يهود در مدينه همچون بنى قينقاع و بنى النضير و بنى قريظه سبب شده بود تا قبيله بنى المصطلق در صدد تدارك حمله نظامى عليه پايگاه حكومت اسلامى باشند.

حضرت به وسيله گزارشات نيروهاى اطلاعاتى خود از قصد حمله قبيله بنى المصطلق به رهبرى حارث بن ضرار آگاه شد كه به انضمام نيروهاى قبائل عرب ساكن در منطقه مريسع خود را براى يك حمله گسترده عليه سپاهيان اسلام آماده كرده بودند(174).

پس از گزارش نيروهاى اطلاعاتى، حضرت يك لشكر زرهى و پياده در قالب يك هزار نفر - 30 نفر سواره نظام و 970 نفر پياده نظام - از نيروهاى رزمى و كارآزموده را تجهيز كرده و در اول شعبان سال ششم هجرت به سوى قبيله بنى المصطلق روانه شد(175).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه را به سه دسته تقسيم كرد، دسته مهاجرين تحت فرماندهى ابى بكر بن ابى قحافه، و دسته انصار تحت فرماندهى سعد بن معاذ عباده و دسته سوم كه سواره نظام بودند تحت فرماندهى خويش قرار داد بخشى از منافقين هم به سركردگى عبدالله بن ابى در اين جنگ شركت جستند.

## دستگيرى مأمور اطلاعاتى دشمن

نيروهايى كه در طليعه سپاه حركت مى كردند در بين راه يكى از جاسوسان بنى المصطلق را - كه به قصد رديابى از سپاه محمد به كار اطلاعاتى مشغول بود - دستگير كرده و به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند، حضرت به وى اسلام را پيشنهاد كرد ولى او از قبول اسلام امتناع ورزيد، عمر بن خطاب به دستور پيامبر او را به قتل رسانيد

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اساس اصول سياسى و نظامى سپاه را از بيراهه حركت مى داد، زيرا مسأله جنگ از اسرار نظامى، بود و در واقع مى بايست نحوه حركت سپاه اسلام به گونه اى باشد كه دشمن بدان آگاه نشود، پس قبل از اينكه بنى المصطلق خبردار شود در منطقه اى به نام قديد (176) مستقر شده و به تجهيز قوا و تحكيم مواضع پرداخت.

قبائل عرب و مشركين كه با يهوديان بنى المصطلق پيمان نظامى بسته بودند از ورود سپاه اسلام با خبر شده و نيروهاى خود را در جبهه مقابل سپاه اسلام در منطقه قديد مستقر نمودند و رابطه سپاهيان اسلام با بنى المصطلق را قطع كردند، زيرا، منطقه اى كه نيروهايى دشمن در آن مستقر شده بودند در حد فاصل بنى المصطلق و سپاهيان اسلام قرار گرفته بودند.

حضرت، عمر بن خطاب را به سوى آنان فرستاده و به وى فرمود: آنان را به اسلام دعوت كن اگر اسلام را پذيرفتند و تحت راءيت اسلام درآمدند جان و مال و ناموسشان در سايه حكومت اسلامى محفوظ خواهد ماند و در غير اين صورت جريان را به من گزارش كن.

عمربن خطاب به سوى قبيله آنان رهسپار گرديد و آنان را به اسلام دعوت كرد، ولى آنان از پذيرش اسلام سرپيچى نمودند، عمر نيز قضيه را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمود.

حضرت دستور حمله صادر كرد، سپاه اسلام به سرعت تمام قبيله بنى المصطلق را از چهار طرف به محاصره كامل درآوردند، و رابطه بنى المصلطلق را با قبائل مشركين قطع كردند محاصره به گونه اى سريع انجام شد كه هم پيمانان نتوانستند با بنى المصطلق ارتباط برقرار كنند. محاصره مدتها طول كشيد تا اينكه قبيله بنى المصطلق تسليم شدند، در اين محاصره 14 نفر از بنى المصطلق كشته شده و قبيله بنى المصطلق اسير شدند و اموال آنان به غنيمت گرفته شد(177).

## نفاق عبدالله بن ابى

پس از پيروزى سپاه اسلام در جنگ، اسراى بنى المصطلق را به همراه خود به مدينه درآوردند، در بين راه بر سر چاه كم آبى توقف كردند، در هنگام آب كشيدن از چاه بين شخصى از قبيله بنى غفار و به نام جهجاء بن سعيد (غلام عمربن خطاب) و سنان جهنى نزاعى درگرفت.

در حين نزاع جهجاء (غلام عمر بن خطاب) مشتى به دهان سنان بن جهنى كوبيد، سنان قبيله خزرج را به يارى طلبيد، و غلام عمر نيز از مهاجرين استعانت جست، سرانجام بين مهاجرين و انصار نزاع در گرفت و مشاجرات لفظى شديد شد و بالاخره شمشيرها را از نيام بيرون كشيده و در برابر هم صف آرايى نمودند.

عبدالله بن ابى غضبناك شده قبيله خزرج را جمع كرد و آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت: از اول هم قصد نداشتيم كه در اين جنگ شركت كنم، آيا پاداش شما اين است كه عرب شما را كتك بزند و بر روى شما شمشير بكشد؟ شما مهاجرين را پناه داديد، از جان و مال خود گذشتيد، آنان را پناه داديد و گردنهايتان را جهت حفظ آنان در مقابل شمشير دشمن برافراشتيد.

آيا سزاوار است كه در برابر اين همه فداكاريها، عرب اينگونه با شما برخورد كند؟ اگر آنان را از وطنتان آواره كنيد و زحمتشان روى دوش ديگران قرار گيرد اينگونه به شما اجحاف نمى كنند، اگر به مدينه بازگشتيم عزتمندان بايد مهاجران ذليل را از مدينه بيرون برانند(178).

زيد بن ارقم كه جوانى نورس و در عنفوان بلوغ بود سخنان عبدالله بن ابى را شنيده و بلافاصله ماوقع را به حضرت گزارش داد، حضرت پس از اطمينان از صحت گزارش با حالى غضبناك سوار بر مركب شده و به سوى مدينه حركت نمود.

سعد بن عباده كه از جمله افسران نظامى بود بر سر راه حضرت گرفته و از حضرت سؤ ال كرد: الان كه وقت حركت نبود چرا سوار بر مركب شده ايد؟

حضرت فرمود: مگر حرفهاى دوستت عبدالله بن ابى را نشنيدى؟

سعد گفت: من جز شما دوستى ندارم.

حضرت فرمود: عبدالله بن ابى قصد دارد پس از مراجعت به مدينه مهاجرين را از مدينه اخراج كند و گفته است كه عزيزان بايد ذليلان را خارج كنند.

سعد در جواب گفت: شما و اصحابتان عزيز هستيد و عبدالله بن ابى و ياران او ذليل خواهند بود (179).

سرانجام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ناراحتى به همراه اصحاب و ياران خود منطقه را ترك كرده و به سوى مدينه حركت نمود، كسى را ياراى صحبت با او نبود اصحاب نيز از وضعى كه پيش آمده بود ناراحت بودند پس عبدالله بن ابى را به محاكمه كشاندند و گفتند: چرا به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ياران مهاجر او اهانت كرده و آنها را آزرده خاطر كردى؟

عبدالله بن ابى سوگند ياد كرد كه هرگز من به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ياران او اهانت نكرده ام واگر كسى از قول من مطلبى را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يارانش گزارش نموده باشد كذب محض است اصحاب گفتند: به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شده و از حضرت و ياران او عذرخواهى كن.

عبدالله بن ابى پيشنهاد اصحاب را پذيرفت و به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شده و از مطلبى كه به وى نسبت داده بودند عذرخواهى نموده و زيد بن ارقم را تكذيب نمود و شهادتين را بر زبان جارى كرد حضرت نيز گفته او را قبول كرد.

پس از اين ماجرا اصحاب زيد بن ارقم را مورد شما الهى و سرزنش قرار دادند و گفتند: چرا به حضرت گزارش دروغ دادى و خاطر مبارك حضرت و ياران او را آزردى و به عبدالله بن ابى تهمت و افترا بستى؟ زيد بن ارقم از اين مسأله ناراحت شده و به خدا عرضه داشت: پروردگارا! تو خوب ميدانى كه من گزارش دروغ به رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ندادم.

در بين راه جبرئيل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گرديد و سوره منافقون را بر حضرت نازل فرمود در آن هنگام حضرت بر شتر سوار بود و در هنگام ظهور آثار وحى سنگينى زيادى به وى عارض شد به گونه اى كه ناقه حضرت كمرش خميده و از حركت باز ايستاد و زانو زد، پس حضرت در گوش زيد بن ارقم فرمود: خداوند گفته هاى تو را تصديق نمود، و سوره منافقون را نازل فرمود پس كاروان متوقف كرده و سوره منافقون را براى آنان قرائت فرمود.

نكته: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سرعت در حركت سپاه از هرگونه امكان وقوع درگيرى و نزاع داخلى جلوگيرى كرد، زيرا كاروان در هنگام حركت از غضب باز ايستاد و حركت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبب شد تا آثار غضب در بين اصحاب فرو نشيند.

## برخورد پيامبر اسرار

سرانجام پس از شكست قبيله بنى المصطلق زيادى در اختيار سپاهيان اسلام قرار گرفت، حضرت كليه اموال و اسراى بنى المصطلق را به مدينه آورد و آنان را بين اصحاب تقسيم كرد، و با جويريه دختر حارث بن ضرار ازدواج نمود، ساير مسلمين از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى نمودند، و با زنان بنى المصطلق ازدواج نمودند.

نظريه: علت اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با جويريه ازدواج نمود اين بود كه جويريه بى سرپرست بود و پدر و عمو و شوهرش در جنگ بنى المصطلق به دست سپاهيان اسلام به هلاكت رسيده بودند، در موقع تقسيم غنائم در سهم ثابت بن قيس قرار گرفت و وى جويريه را در معرض فروش گذاشت، حضرت آن را از ثابت بن قيس خريد و او را از كتابت آزاد نمود، و قيمت كتابت وى را مهريه اش قرار داد و به همان مهريه با وى ازدواج نمود(180).

بر اثر برخورد مسالمت آميزى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با قبيله بنى المصطلق و اسراى آنان انجام داد، قبيله بنى المصطلق اسلام را پذيرفتند، و اسلامشان را به حضرت اعلام نمودند. پيامبر اكرم آنان را آزاد كرد و به ديارشان بازگردانيد، حضرت وليد بن عقبه را جهت جمع آورى زكات به مريسع اعزام داشت، وليد به علت كينه و خصومتى كه با قبيله بنى المصطلق داشت جريان را برخلاف به پيامبر گزارش نمود و گفت: قبيله بنى المصطلق از دادن زكات خوددارى نموده و قصد كشتن مرا داشتند.

مسلمانان در صدد تجهيز سپاه براى جنگ با بنى المصطلق بودند، در اين ميان نماينده اى از بنى المصطلق به مدينه آمد و به حضرت عرضه داشت: هنگامى كه با خبر شديم كه شما نماينده يا را به سوى ما فرستاده ايد، ما به قصد احترام و تعظيم به استقبال او آمديم، و بر آن بوديم تا زكاتمان را به وى پرداخت كنيم، ولى او ترسيد و به عقب بازگشت و متاءسفانه مسأله را برخلاف واقعيت به شما گزارش نموده است خداوند در تكذيب وليد بن عقبه آيه زير را نازل فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) (181).

## صلح حديبيه

پس از پيروزى مسلمانان در جنگ بنى المصطلق: حضرت تصميم گرفت كه در ماه ذى القعده به قصد انجام عمره از مدينه به سوى مكه عزيمت نمايد، حضرت بنابر اطلاعاتى كه از مشركين قريش داشت احتمال وقوع درگيرى نظامى را بسيار قوى مى دانست.

به همين منظور به اصحاب فرمود كه: همه كسانى كه در مدينه و اطراف آن تحت حمايت حكومت اسلامى زندگى مى كردند در اين سفر براى انجام اعمال حج او را همراهى كنند، حدود يك هزار و پانصد نفر از مسلمانان - اعم از مهاجرين و انصار و اعرابى كه در اطراف مدينه زندگى مى كردند - به قصد زيارت خانه خدا حضرت را همراهى نمودند، و عده اى نيز از همراهى با پيامبر سرپيچى كردند، زيرا احتمال وقوع جنگ را بعيد نميدانستند.

## گزارش اطلاعات به دشمن

هنگامى كه كاروان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منطقه عسفان - به فاصله دو منزل تا مكه - رسيد، مشركين قريش از ورود سپاه اسلام به آن منطقه آگاه شده و بر آن شدند كه از ورود كاروان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مكه ممانعت نمايند، پس با تجهيزات لازم و نيروهاى كارآزموده در اطراف مكه سنگر گرفتند.

سران مشركين بشر بن سفيان را براى مذاكره به خدمت پيامبر فرستادند، وى پيامبر خدا را در عسفان ملاقات كرده و عرضه داشت: همانا قريش از سفر شما آگاه است و به دنبال آن جهت ممانع از ورود شما به مكه، سپاه بزرگى را تشكيل داده و در محله ذى طوى سنگر گرفته اند و عهد بسته اند كه به هر صورت ممكن از ورود شما به مكه جلو گيرى نمايند(182).

حضرت از اين سخن تعجب كرده و فرمود: جنگ قريش را بلعيده است، آيا هنوز هم از جنگ و جدال دست بر نمى دارند؟ چه شده است كه با وجود شكستها و خساراتى كه ديده اند باز هم به فكر جنگ و جدال افتاده اند؟

چه مى شد كه قريش بين من و ساير عرب مانعى ايجاد نمى كرد؟ اگر آنان به من آسيب مى رسانيدند به هدفشان مى رسيدند و اگر خدايتعالى مرا بر آنان غلبه مى داد و آنان به اسلام روى مى آوردند براى آنان فخر بود، زيرا من از قبيله آنها بوده و با آنها در يك قبيله زندگى مى كردم.

قريش چگونه مى انديشيد؟ آيا فكر مى كنيد كه حكومت اسلامى از جنگ هراس دارد؟! سوگند به خدا كه من در راه خدا جنگ مى كنم و هيچ گونه بيم و هراسى را به دل راه نخواهم داد و تا سرحد جان از اسلام دفاع كرده و به آن ادامه خواهم داد (183).

پس از خاتمه مذاكره، حضرت سپاه خود را براى يك جنگ تمام عيار آماده كرده و مسيرش را از منطقه عسفان تغيير داد، هنگامى كه به منطقه ثنية المرار رسيد شتر حضرت زانو زد، برخى از سپاهيان به حضرت عرضه داشتند: گويا شتر شما از پيمودند راه جا زد، حضرت فرمود: شتر من از پيمودن راه جا نزد بلكه خداوند شتر مرا از حركت بازداشت و ما وظيفه داريم سپاه را در اين محل مستقر كنيم.

سپاه اسلام از قصد پيامبر آگاه شدند و كاروان را چهره ديگرى پيدا كرد، زيرا در آغاز حركت كاروان براى انجام عمره به سوى مكه عازم شده بود ولى پس از مذاكره پيامبر با نماينده مشركين حالت حركت جنگى شده بود. پس حضرت سپاه را در منطقه ثنية المرار مستقر كرده و دستورات لازم را به آنان تذكر داد و فرمود: اگر چه سپاه قريش براى جنگ آماده شده اند ولى هرچه از من بخواهند به خاطر صله رحم به آنان خواهم داد.

در منطقه اى كه سپاه اسلام استقرار يافت آب وجود نداشت، پس حضرت نيزه را از نيام درآورده و به دست يك نفر از ياران داد، او نيزه را به زمين كوبيد، در پى آن چشمه آبى نمايان، شد و سپاه اسلام با طماءنينه خاطر در آنجا منزل كرد.

سپاه قريش منطقه استقرار نيروهاى اسلام را زير نظر گرفته بود پس عده اى از قبيله خزاعه را بر سرپرستى بديل بن ورقاء به نمايندگى از قريش به حضور پيامبر اكرم فرستادند، تا از واقعيت امر جويا شوند كه پيامبر اكرم به چه منظور به مكه آمده است؟ آيا به منظور جنگ آمده يا به منظور ديگرى؟ پيامبر در جواب به بديل بن ورقاء فرمود: من براى جنگ و مقابله با شما به اينجا نيامده ام، بلكه به قصد زيارت و عمره مفرده آمده ام.

پس از مذاكره، نمايندگان قريش بازگشته و جريان را براى قريش بازگو كردند بديل بن ورقاء بن قريش گفت: پيامبر اكرم به قصد جنگ به اينجا نيامده است بلكه مى خواهد با يارانش عمره مفرده انجام دهد و خانه خدا را زيارت كند، شما ندانسته حضرت را به جنگ متهم نموديد و در برابر آن جبهه جنگ تشكيل داده ايد؟

قريش گفته ورقاء بن بديل را قبول نكردند و اظهار داشتند كه: اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قصد جنگ نيامده است پس چرا با نيرو و سپاه به مكه وارد مى شود؟ پس بار ديگر پيكى را جهت تهيه گزارش فرستادند تا آنها را از كم و كيف سفر حضرت آگاه سازد (184).

## گزارشهاى تكميلى قريش

بكر بن حفص از طرف قريش ماءموريت يافت تا گزارش تكميلى از هدف حضرت به دست آورد، هنگامى كه به ثنية المرار رسيد حضرت او را به حضور پذيرفت و همانند جوابهاى قبلى كه نماينده قبلى داده بود به او جواب داد، بكربن حفص نيز پس از بازگشت گزارش مذاكره را براى سران قريش بيان كرد. قريش به اين گزارش قانع نشدند و در پى آن يكى از سران قبيله احابيش به نام حليس بن علقمه را فرستادند، چون اين شخص اعتقاد به خدا داشت و قبيله احابيس نيز در ميان عرب سابقه توحيدى داشتند و خدا را مى پرستيدند.

پس هنگامى كه به منطقه رسيد پيامبر او را براى ياران خود معرفى كرد و فرمود: اين شخص موحد است و به خداوند يكتا ايمان دارد، هركس كه به همراه خود بدنه آورده است آنرا به وى نشان دهد. اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدنه ها را به طور دسته جمعى از پيش روى او در صحراى ثنية المرار عبور دادند و با اين شيوه اعلام داشتند كه قصد جنگ ندارند، حليس بن علقمه به عقب بازگشت و جريان را براى سران قريش ‍ بازگو كرد.

پس عروة بن مسعود ثقفى را جهت تهيه گزارش به خدمت پيامبر اكرم فرستادند، حضرت نيز هدف اصلى خود را براى او بازگو كرد، جذبه و معنويت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به گونه اى در عروه تاءثير گذاشته بود كه به سختى از كنار حضرت فاصله مى گرفت و دلش ‍ ياراى جدايى از حضرت را نداشت، و نحوه رفتار و برخورد پيامبر با اصحاب را زير نظر داشت.

از طرفى ديگر عشق و دلباختگى اصحاب او را به تعجب واداشته بود، زيرا هر گاه پيامبر خدا وضو مى گرفت يا آب دهانش را بيرون مى انداخت اصحاب جهت تبرك جستن به آن از يكديگر سبقت مى گرفتند و اگر مويى از بدن حضرت جدا مى شد آنرا به سرعت از روى زمين برمى داشتند.

پس به سوى قريش بازگشت و نتايج مذاكره و گزارش خود را براى رساندن قريش بيان كرد. از جمله مذاكراتى كه به قريش يادآورى نمود عشق ورزيدن ياران حضرت به وى بود، سپس گفت: من در زمان سلطنت كسرى و قيصر و نجاشى با سلاطين آنها ملاقات نموده و گفتگوهايى داشته ام، به خدا سوگند هيچ سلطانى را نديدم اينگونه كه اصحاب و ياران حضرت به وى عشق مى ورزيدند، و به آب وضو و دهان و موى بدن او سبقت مى جستند، ياران و پيروانشان به آنها عشق ورزند، حال اين شما و جنگ با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

اين گزارش تاءثير فراوانى داشت و روحيه جنگ طلبى را از دشمن خنثى كرد، سران قريش پس از مذاكره و تحقيق و بررسى دقيق تصميم گرفتند كه دست از جنگ بشكند و حضرت را به صلح وادار نمايند (185).

نظريه: از نحوه برخورد حضرت با اصحاب و شدت فداكارى كه ياران نسبت به حضرت انجام مى دادند روشن مى شود كه نيروهاى رزمى و كادرهاى نظامى و انتظامى علاوه بر اينكه از افراد زبده و كارآمد باشند بايد داراى ايمان قوى بوده و عشق و علاقه شديدى نسبت به هدف و رهبر داشته باشند، زيرا در غير اين صورت روحيه كفر ستيزى در آنان پيدا نخواهد شد.

به نظر مى رسد تنها مسأله اى كه قريش را - در قضيه صلح حديبيه - سست كرد و از تصميم جنگ بازداشت همانا روح تقوى و صلابت ايمان و عشق به هدف و پيامبر الهى بود كه اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به حضرت از خود نشان دادند، ديپلماتهاى سياسى قريش علاوه بر انجام امور ديپلماسى از نظر اطلاعاتى نيز بسيار ظريفانه عمل مى كردند، و نحوه رفتار و برخورد اصحاب با پيامبر را زير نظر داشتند بنابراين فرماندهان نظامى سه نكته را بايد مورد دقت و بررسى قرار دهند

1 - نيروهاى رزمى را از افراد مؤ من و متدين انتخاب كنند، همان طوريكه پيامبر سفر خويش را با نيروهاى رزمى و به قصد عمره آغاز كرد.

2 - نيروهاى رزمى بايد داوطلبانه شركت كنند، همان طور كه پيامبر بسيج عمومى را صادر كرد، در پى صدور فرمان بسيج فقط عده اى از نيروهاى رزمى با عشق و علاقه داوطلب شدند، و در سفر حضرت را همراهى نمودند(186).

3 - نيروهاى رزمى تا آنجا كه امكان دارد بايد از اهل تقوى، و فضيلت برگزيده شود، اين مطلب را مى توان از نحوه انتخاب و برخورد پيامبر اكرم استفاده نمود.

در واقع پيروزيهايى كه در جنگها حاصل مى شود در گرو اخلاص عمل صالحان و مجاهدان راه خدا و دلباختگان كوى يار مى باشد، به گونه اى كه اگر آنان در اين رهگذر سر از پا نمى شناختند و روح فداكارى و اخلاص را در برابر پيامبر خدا ابراز ميداشتند و همان روح فداكارى باعث گرديد كه عروة بن مسعود با حالت بهت آورى به سوى مشركين بازگردد و آنان را از هدف جنگ منصرف كند.

## اعزام عثمان بن عفان

حضرت عثمان بن عفان را به نمايندگى از طرف دولت اسلامى برگزيده و مواضع و اهدافش را در ضمن نامه اى نوشته و به وسيله عثمان بن عفان اعازم داشت (187).

هنگامى كه عثمان خود را به قريش رسانيد و نامه را براى آنان قرائت كرد واهداف حضرت را براى آنان بيان كرد، سران قريش عثمان را دستگير كردند، سپس توسط عده اى از مشركين خبر قتل او را شايعه كردند، هدف آنها را از اشاعه قتل عثمان ايجاد رعب و وحشت در بين سپاه اسلام بود.

هنگامى كه حضرت از جريان مطلع گرديد اصحاب و ياران خود را در سايه درختى گرد آورده و تصميمات جنگى را كه از پيش در سينه خويش پنهان مى داشت روشن ساخت و سپاهيان اسلام را براى جنگ بسيار بزرگى آماده نموده و از آنان پيمان گرفت كه تا آخرين نفس ايستادگى نمايند

گزارشگران مشركين تصميم پيامبر را به قريش ارسال داشتند كه موجب رعب و وحشت مشركين قريش گرديد، سران قريش تصميم گرفتند كه از شروع جنگ صرف نظر كنند و اعلان كردند كه بهترين شيوه طرح صلح است، زيرا آثار قدرت نيروهاى اسلام را در جنگهاى سابق ديده بودند، پس نماينده اى را به محضر پيامبر خدا فرستادند تا شايعه قتل عثمان را تكذيب كرده و طرح صلح را كه توسط سران قريش آماده شده بود ارائه كرد.

حضرت اصل صلح را از دشمن پذيرفت، به دنبال به دنبال آن عده اى از سران قريش در نثية المرار حاضر گرديدند و مواد صلح حديبيه را به نفع دولت قريش منعقد كردند كه مورد تصويب طرفين قرار گرفت.

مواد صلح: موادى كه صلح را تشكيل مى دادند 9 ماده بودند:

1 - ان نضع الحرب عشر سنين (188)

2 - لاخيانة بينهم فلا يخونون بعضهم بعضا

3 - لاسرقة فياءمنوا على اموالهم فى تلك المدة و لايعين احد المتعاقدين على الاخر

4 - من احب ان يدخل فى عقد محمد و عهده دخل فيه و من احب ان يدخل فى عقد قريش و عهدهم دخل فيه (189).

5 - من اتى قريشا من المسلمين لايردونه الى المسلمين

6 - من اتى من قريش الى المسلمين مسلما يردونه اليهم

7 - ان يكون الاسلام ظاهرا بمكة لايكره احد على دينه و لايؤ ذى ولايعير.

8 - ان محمدا يرجع عنهم عامه هذا و يدخل عليهم فى العام القابل ثلاثة ايام.

9- لايدخل عليها بسلاح الا سلاح المسافر السيوف فى القراب (190).

بر اساس توافق طرفين حضرت به اميرالمؤ منين فرمود كه قرار داد صلح را بنگارد، حضرت على در ابتداى متن قرارداد نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، سهيل بن عمرو (نماينده مشركين قريش) به حضرت اعتراض كرد و گفت: ما رحمن را نمى شناسيم بايد عبارت را تغيير داده و به شيوه اى كه پدرانمان قبل از اسلام نام خدا را در آغاز قراردادهاى صلح مى نوشتند عمل كنيد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفته نماينده قريش را پذيرفت و به حضرت على عرض كرد: به جاى اين جمله بنويس: بسمك اللهم، زيرا اين جمله اى بود كه قبل از اسلام در عرب مرسوم بود و مشركين قبل از ظهور اسلام به اين شيوه عمل مى كردند، حضرت على گفته پيامبر را نوشت، گرچه با اعتراض مسلمانان روبرو شد ولى حضرت على خطاب به آنان فرمود: اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من امر نمى كرد من اين كار را نمى كردم اطاعت از او اطاعت از خدا و بر ما واجب است.

سپس حضرت به على فرمود كه بنويسد: هذا ما قاضى عليه رسول الله و سهيل بن عمرو، در هنگام نوشتن اين جمله، باز مورد اعتراض سهيل قرار گرفت و گفت: ما رسالت پيامبر را قبول نداريم، والا با شما جنگ و درگيرى نمى كرديم، قرارداد بايد به گونه اى تنظيم شود كه مورد قبول و توافق قريش‍ قرار گيرد، حضرت باز گفته سهيل را پذيرفت و به حضرت على عرض كرد: اين جمله را اينگونه بنويس: هذا ما قاضى عليه محمد بن عبدالله و سهيل بن عمرو (191).

سهيل بن عمرو پيشنهاد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پذيرفت (192) و صورت قرارداد در دو نسخه تنظيم گرديد كه در ظاهر به نفع قريش تنظيم شد و كليه خواسته هاى قريش عملى شد و حضرت در آن سال از زيارت خانه خدا محروم شد، در نتيجه مسلمانان با قلبى پر از اندوه و چشمانى اشكبار در برابر قرارداد صلح ناخواسته تسليم گرديدند كه قبول آن بر مسلمين به سادگى قابل تحمل نبود.

## اختلاف مسلمانان

پس از پايان يافتن صلح حضرت دستور داد تا بدنه ها را در همانجا قربانى كنند سپس تقصير نموده و از احرام مفرده خارج شوند، گروهى از مسلمانان به حضرت اعتراض كرده و گفتند: شما در آغاز به ما وعده دادى كه در اين سال وارد مكه مى شويم و حال آنكه قبل از آنكه به مكه وارد شويم دشمن راه بر ما سد نمود، و گفته شما خلاف درآمد. حضرت با حالت بردبارى فرمود: من به شما وعده دادم كه امسال وارد حرم خواهيد شد و اين انجام گرفت من به شما قول ندادم كه به انجام مناسك فوق خواهيد شدت سرانجام عده اى از مسلمانان كه از قرارداد صلح ناراضى بودند از فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرپيچى كردند(193).

براساس اين قرارداد قبيله خزاعه تحت الحمايه دولت اسلامى و قبيله بنوبكر نيز تحت الحمايه مشركين قريش قرار گرفت، اين قرارداد در دو نسخه تنظيم شد كه يك نسخه در دست دولت اسلامى و نسخه اى ديگر در دست سران قريش قرار داشت (194).

هنگامى كه كار صلح پايان يافت حضرت اصحاب را مورد خطاب قرار داد و فرمود: هركس بدنه خود را قربانى نموده و سرهايتان را بتراشيد، مسلمانان هم فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گردن نهادند ولى عده اى از اطاعت آن سرپيچى كرده و به مخالفت پرداختند، زيرا آنان فكر مى كردند كه اين حج باطل است زيرا مسلمانان به مكه مشرف نشده و طواف نكرده بودند و در حالى كه سعى بين صفا و مروه انجام نشده چگونه بدنه ها را قربانى كنند؟!

حضرت از اين جريان بسيار ناراحت شد پس به ام سلمه وارد شده و با وى مشورت نمود، ام سلمه حضرت را تسلى داده و عرض كرد: شما اعمال خود را انجام بده و سپس به سوى مدينه حركت كن، حضرت پيشنهاد ام سلمه را انجام داد و بدنه را به قربانگاه برد و آن را قربانى كرد، عده اى از مسلمانان از پيامبر تبعيت كردند بدنه ها را در همان محل قربانى كرده و به حلق رأس پرداختند بخشى از مسلمين بدنه نداشتند خداوند نيز تكليف را از آنان ساقط كرد(195).

آنگاه حضرت با مسلمانان به سوى مدينه مراجعت كردند، هنگامى كه به محله تنعيم رسيدند، حضرت مسلمانان را در سايه درختى گرد آورد، عده اى از مسلمانان كه از فرمان حضرت سرپيچى كرده بودند خدمت حضرت مشرف شده و از گذشته خود اظهار ندامت كردند و از حضرت تقاضا كردند كه براى آنها استغفار كند، حضرت توبه آنها را پذيرفت و در سايه درخت با آنان بيعت كرد، اين بيعت به بيعة الرضوان مشهور شد زيرا خداوند سوره مباركه فتح را نازل كرد (196) كه در آن رضايتش نسبت به مسلمانان مشهود بود: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (197).

## نتايج صلح

نتائج و فوائدى را كه اين صلح در برداشت در 7 مورد خلاصه مى شود

1 - اين صلح باعث شد كه دولت اسلامى با قريش - و همچنين بالعكس - روابط سياسى و اجتماعى برقرار نمايد، در نتيجه در سايه ارتباطات سياسى و اجتماعى به مواضع سياسى و اقتصادى و اجتماعى و اخلاقى يكديگر آشنا شده و در سايه حسن همجوارى و حسن تفاهم بتوانند مشكلات اجتماعى و سياسى خود را از طريق مذاكره حل و فصل كنند

لازم به ذكر است كه بر اثر اين ارتباطاتى كه بين دو ملت همجوار برقرار گرديد كليه خصلتهاى عالى و صفات اخلاقى و معجزات از طريق روابط اجتماعى توسط ملت مسلمان به ملت قريش منتقل شد و در فاصله كمى زمينه گرايش و قبول اسلام ميان ملت قريش فراهم گرديد، به طورى كه عده از مشركين - كه بستگان آنان قبلا اسلام را پذيرفته و به مدينه هجرت كرده بودند - به نيت صله رحم از بستگان و خويشاوندان نزديك خود ديدن مى كردند.

فرهنگ غنى اسلام به گونه اى در منطقه يثرب بر مسلمين حاكم بود كه مشركين مجذوب شده وصفات عاليه را از مسلمانان فرا مى گرفتند و هنگام بازگشت در بين قريش نشر مى دادند.

2 - روابط صحيح و مناسب بين طرفين موجب شد كه به واسطه انتقال ملكات فاصله اسلامى ملت جزيرة العرب شيفته و عاشق اسلام و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردند، صلح مزبور سبب شد كه مسلمين در آينده بدون درگيرى سياسى و نظامى به انجام عمره مفرده توفيق يابند.

3 - مشركين قريش قبل از انعقاد صلح عناد خود را نسبت به مسائل اسلامى معجزات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اظهار مى داشتند و هنگامى كه سخنان گهربار و آيات نورانى قرآن را مى شنيدند پنبه در گوش ‍ خود مى كردند و با تنفر خود را دور مى كردند ولى خوشبختانه بعد از انعقاد صلح كينه و منافرتهاى زيادى كه از قبل بين قريش و ملت اسلامى بود در سايه صلح و آرامش از بين رفت و آنان به سخنان يكديگر گوش فرا مى دادند و حرفهاى حق را از يكديگر مى پذيرفتند و در آيات قرآن انديشه مى كردند، بدين وسيله زمينه پذيرش اسلام در فرهنگ ملت عرب راه يافت و در فاصله كمى به يك دعوت عمومى همه آنها اسلام را پذيرفتند.

4 - قبل از انعقاد صلح اظهار اسلام در بين ملت عرب ممنوع بود و هيچ كس جراءت نداشت كه دين خود را ظاهر نمايد، غالب مسلمانانى كه به خاطر شرائط حاكم بر زندگيشان نمى توانستند از بلادشان به مدينه هجرت كنند در حال تقيه زندگى مى كردند و نمى توانستند عقائدشان را اظهار كنند.

اين صحل سبب شد كه در فاصله دو سال مسلمانان بتوانند اسلام را به عنوان يك آئين الهى در بين مشركين اظهار نموده و به تبليغ آن بپردازند، اذيت و آزار مشركين نيز آنها را رنج نمى داد چون اساس شرائط صلح مبتنى بر آزادى بيان و عقيده بود و هر كس متمايل به اسلام بود با ميل و رغبت اسلام را قبول كرده و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان مى آورد.

5 - به موجب اين صلح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان از جنگ فارغ شده و در صدد نشر حقائق گهربار اسلام برآمدند و اسلام را از طرق مختلف به جهانيان ابلاغ كردند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تمام نقاط جهان هيئت سياسى نظامى و تبليغى اعزام داشت، بدين وسيله مناطق مختلف جزيرة العرب - چون يمن و بحرين و يمامه - تحت پوشش تبليغات اسلامى قرار گرفت، در پى ابلاغ پيامهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ملل مختلف جان ديرى نگذشت كه مردم فوج فوج به دين اسلام گرايش كردند و اسلام عزيز را به عنوان يك دين الهى و جهانى پذيرفتند.

6 - به موجب اين صلح دولت اسلامى تقويت شده و مسلمانان نيرو گرفتند از طرفى ديگر گروهى از سلاطين عرب و عجم به اسلام روى آوردند و هدايايى گرانبها از طرف سلاطين به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارسال مى شد.

ابوسفيان رهبر قريش تمامى مسائل و قضايايى را كه در اين فاصله به وقوع مى پيوست را به طور دقيق زير نظر داشت و در پيشرفت اسلام مى انديشيد، او مشاهده كرد كه چگونه قيصر پادشاه روم در برابر اوامر حضرت سر تعظيم فرود آورد و به اسلام تسليم گرديد و از نامه حضرت استقبال كرد، او به خوبى ايمان آوردن نماينده كسرى پادشاه ايران زمين را در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده كرده بود.

عظمت بزرگى و جلالت رسول گرامى اسلام در صحنه جهان نمودار شد، مشركين از عظمت اسلام و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبهوت شدند در نتيجه قدرت نظامى و اقتصادى دشمن رو به افول و غروب نهاد و آن ها از شروع جنگ عليه اسلام نااميد گرديدند، به طوريكه در هنگام فتح مكه تمام قريش بدون استثناء به اسلام گرايش نموده و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آوردند بدون اينكه حتى قطره خونى از دماغ كسى بريزد(198).

7 - قبل از سال ششم هجرت كه صلح حديبيه در آن به وقوع پيوست، حكومت قريش براى اينكه قداست معنوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از بين ببرد و شخصيت او را لكه دار كند دست به تبليغات گسترده اى عليه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زد مبنى بر اينكه

الف - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى خانه و كعبه احترامى قائل نيست.

ب - با بستگان خود قطع رحم كرده و رابطه ندارد.

ج - عده اى از اوباش ولگرد را به دور خود جمع كرده تا در زمين فساد و خونريزى كند.

خوشبختانه با اين صلح تبليغات دشمن خنثى و بى اثر ماند زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اينكه لشكرى قوى و قدرتمند به همراه خود آورده بود دست به شمشير نبرد و تقاضاى دشمن را در مورد صلح پذيرفت.

# فصل هفتم: رويدادهاى سال هفتم هجرت

## جنگ خيبر

اين جنگ در سال هفتم هجرت اتفاق افتاد (199) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اواخر محرم سپاه اسلام را به طرف خيبر بسيج كرد و سباع بن عرفطه را به جانشينى خود در مدينه تعيين كرد.

سپس سپاه حضرت در منطقه رجيع (200) - حد فاصل خيبر و غطفان - مستقر شد، علت انتخاب اين مكان بدين جهت بود كه بر اساس اطلاعات واصله يهوديان خيبر با قبيله غفطان - كه جمعى از مشركين را تشكيل مى داد - قرارداد سياسى نظامى بسته بودند و تصميم داشتند تا به كمك يكديگر به پايگاه اسلام حمله نمايند.

براساس اين پيمان قبيله غطفان خود را موظف مى دانست كه از يهوديان خيبر دفاع كند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براساس اطلاعات به دست آمده سپاه خود را در رجيع مستقر كرد تا بدين وسيله نيروهاى كمكى دشمن از كار ايستاد و در نتيجه نتوانست به پشتيبانى يهوديان خيبر اقدام كند و نقشه خنثى شد و قبيله غطفان نتوانستند به وعده هاى خود نسبت به يهوديان خيبر وفادار باشند.

## نقش يهود در پيدايش جنگها

حضرت توسط خبريابهايى كه در داخل سرزمين يثرب و منطقه خيبر داشت از پيمان يهوديان خيبر با مشركين غطفان آگاه شد، بنابراين با سپاهى متشكل از 1400 نفر كه 200 نفر از آن سواره نظام و باقى پياده نظام بودند به منطقه وارد شده و نيرو را در رجيع - حد فاصل خيبر و غطفان - مستقر كرد تا بدين وسيله دشمن را از اهداف شوم خود باز دارد (201).

اصولا نقش يهود در هر يك از جنگهايى كه در منطقه جزيرة العرب بين دولت سلامى و مشركين به وقوع پيوست روشن و واضح است، علت جنگ خيبر را مى توان در غزوات ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جستجو كرد، ولى به طور كلى دو نكته مهم علت وقوع جنگ خيبر را بيان مى كند

نكته اول - اخراج بنى النضير: همان طور كه قبلا در جنگ بنى النضير گذشت در پى نقض عهدى كه يهوديان بنى النضير نسبت به قرارداد صلح انجام دادند قرارداد نامه از طرف يهود فسخ شد، در نتيجه حضرت يهوديان بنى النضير را از مدينه اخراج نمود گروهى از اين يهوديان به موطن اصلى خود بازگشتند و بخشى به منطقه خيبر و عده اى هم به سرزمين مكه هجرت كردند.

گروهى از سران يهود بنى النضير و بنى قينقاع در پى تبليغات مستمر و وعده هاى كاذب مشركين و يهوديان بنى قريظه را به جنگ با رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمان تحريك نمودند كه در نتيجه اين جنگ موجب شكست مشركين در وادى عقيق و شكست بنى قريظه شد.

عده اى از اين يهوديان كه به منطقه خيبر گريخته بودند دوباره شروع به فعاليت تبليغى و تحريكى خود عليه دولت اسلامى نمودند، و يهوديان خيبر و قبيله غطفان را كه در نزديكى خيبر قرار داشت بر عليه رسول خدا و حمايت از يهود ترغيب نمودند و با يكديگر پيمان نظامى امضا كردند.

براساس اين پيمان يهوديان خيبر با قبيله غطفان براى تهيه و تنظيم جنگى بزرگ عليه اسلام بسيج شدند، يهوديان خيبر پيش بينى هاى لازم را در اين جنگ كرده بودند، آنها احتمال مى دادند كه ممكن است قبل از اينكه آنان عليه اسلام وارد جنگ شوند قواى اسلامى بر آنان حمله كنند قطعا در صورت وقوع چنين احتمالى يهوديان خيبر در محاصره سپاه اسلام قرار مى گرفتند.

مقاومت در برابر سپاه اسلام به نيروهاى كمكى و تاءمين هزينه هاى مادى بستگى داشت، روى اين اساس بود كه ديوارهاى قلعه را بسيار مستحكم ساختند و سنگرهاى دفاعى محكمى در داخل قلعه ها ايجاد كردند تا در صورت وقوع حمله سپاهيان اسلام بتوانند از قلعه و زنان و كودكان خود به دفاع برخيزند، و هزينه يك سال جنگ را تهيه كرده و در انبارها ذخيره سازى نمودند و تمام لوازم مورد نياز را تاءمين كرده بودند.

نكته دوم - انعكاس صلح حديبيه: صلح حديبيه در ظاهر نوعى شكست را براى دولت اسلامى وانمود مى كرد گرچه نتائج آن منافع زيادى، را براى دولت اسلامى داشت، پس از بازگشت سپاهيان اسلام به مدينه، مردم اطراف مدينه از شكست ظاهرى و صورى سپاهيان اسلام اطلاع يافته و اظهار خوشحالى مى كردند.

اين شكست ظاهرى و صورى سپاه اسلام سبب شد كه يهوديان خيبر و قبيله غطفان تصميم گرفتند كه به كمك يكديگر حمله گسترده خود را عليه پايتخت حكومت اسلامى آغاز كنند و شكست هاى تلخى را كه در طول تاريخ بر قبائل يهود وارد گرديده بود جبران نمايند.

## گزارش اطلاعات

افسران اطلاعاتى و ماءموران سرى كه در بين قبائل يهود و غطفان زندگى مى كردند نقشه ها و طرحهايى را كه بين يهود و قبيله غطفان صورت مى گرفت زير نظر داشتند و به طور دقيق و محرمانه گزارشات را تهيه نموده و قبل از اينكه دشمن نقشه خود را عملى سازد جريان را به پيامبر اسلام مى رساندند(202).

حضرت نيز نقشه هاى طراحى شده دشمن را خنثى نموده و يك لشكر كارآزموده و شجاع 1400 نفرى را تهيه ديده و قبل از آنكه دشمن به آن واقف شود به منطقه رجيع وارد شده و راههاى ارتباطى بين قبيله غطفان و يهوديان خيبر را قطع كرد (203).

## بكارگيرى رمز در جنگ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرچم جنگ را به علامت و صورت عقاب سياه تصوير كرد علامت روى پرچم عقاب سياه نام داشت و اين رمز رمزهاى سرى نظامى بود زيرا به اشاره كه در پرچم قرار داشت نحوه حمله و رمز حمله را به نيرو تفهيم مى كرد و به گونه اى كه دشمن بدان پى نبرد.

بالاخره حركت سپاه دشمن به گونه اى تنظيم شده بود كه سپاه اسلام شبانگاه در هنگامى كه دشمن غافل است در منطقه عمليات مستقر شود، استقرار سپاه به گونه اى بود كه از طرفى بين دو نيروى غطفان و يهود فاصله انداخت و از طرفى ديگر بلافاصله قلعه هاى خيبر را تحت محاصره كامل خود درآورد.

يك گردان از سپاهيان اسلام به طرف سپاهيان غطفان سنگر گرفته و حمله تهاجمى خود را آغاز كردند، هدف از اين تهاجم ايجاد رعب و وحشت در قبيله غطفان بود، در اين حمله مزارع غطفان به محاصره گردان رزمى درآمد، بخش مهم نيروهاى رزمى نير به استحكامات نظامى در اطراف قلعه هاى خيبر پرداختند.

صبحگاه هنگامى كه قبيله غطفان به طرف مزارع خود حركت كردند خود را در محاصره سپاه اسلام مشاهده نمودند رعب و وحشت زائدالوصفى بر آنان حاكم شد و از مقابل سپاه گريخته و به خانه هاى خود پناه بردند و يكديگر را از ورود سپاه اسلام باخبر ساختند و به كلمه رمز مى گفتند: محمد و خميس؛محمد با پنج سپاه ما را محاصره كرد(204).

## تنظيم سپاه

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرماندهى نظامى را بر عهده داشت سپاه اسلام را در چهار محور مستقر كرد يك گردان را در نزديكى قبيله غطفان متمركز كرد تمركز اين دسته جنبه سمبليك داشت و از حمله احتمالى غطفان جلوگيرى مى كرد، لكن هدف اصلى محاصره قلعه هاى مستحكم يهود خيبر بود كه از اين طريق قصد خويش را پنهان نگه مى داشت.

حضرت بخش مهم سپاه را در چهار دسته تقسيم كرد دسته اى صف شكن بودند كه ماءموريت آنها درگير شدن با سپاه دشمن بود اين دسته در اطراف قلعه هاى خيبر مستقر شده و در خارج قلعه هاى خيبر به استحكام مواضع خود پرداختند، سه دسته ديگر از سه محور وارد عمليات شدند، بدين گونه كه دسته اى از سمت چپ و دسته اى از سمت راست، و بخشى نيز از وسط نيروهاى صف شكن را پشتيبانى مى كردند.

حماسه سازان خيبر قبل از اينكه نيروهاى اسلام وارد عمليات شوند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من حلقه هاى خيبر را از بيخ و بن بر مى كنم ان شاء الله. اين جمله به گونه اى قاطع بود كه روحيه رزم و شجاعت را در نيرو احياء كرد و سپاهيان اسلم با تمام قدرت و شجاعت نبرد را آغاز كردند.

## شناسايى نيروهاى دشمن

بر اساس اطلاعات سرى و نظامى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مواضع دشمن را شناسايى كرده و بر تعداد آن ها آگاه شد و مواضع انبارهاى تغذيه آنها را كشف كرد، تعداد نيروهاى رزمى يهود ده هزار نفر بود و تعداد قلعه هاى مستحكم كه در آن ها استقرار داشتند شش قلعه به نامهاى سلالم، قموص، قطاة قصاره، شق، و مربط بود كه يهوديان خيبر در آنجا زندگى مى كردند (205) مهمترين و مستحكمترين قلعه يهود قموص بود كه مرحب خيبرى در آن سكونت داشت.

يهود براساس اصول نظامى و دفاعى نيروهاى زبده خود را در اطراف خيبر مستقر كرد و زمينه ديگرى را در بيرون قلعه به وجود آورد، آنان از نظر امكانات نظامى و دفاعى به مراتب از سپاهيان اسلام قوى تر بودند زيرا علاوه بر اينكه نيروهاى رزمى آنان بيشتر از سپاهيان اسلام بود هزينه يك سال جنگ را در انبارها ذخيره كرده بودند.

مع الوصف سپاهيان اسلام به سرعت دشمن را محاصره كرده و فشارهاى نظامى را يكى پس از ديگرى بر يهود وارد مى كردند، شجاعت و دلاورى سپاه اسلام به گونه اى چشمگير شد كه رعب و وحشت زائدالوصفى بر سپاه يهود ظاهر شد، حملات سپاهيان اسلام نسبت به يهوديان پياپى انجام مى شد سرعت حملات سپاهيان اسلام به گونه اى بود كه فكر و انديشه را از يهوديان گرفت.

نيروهاى يهوديان خيبر كه در كشتزارهاى خارج از حصارهاى قلعه جنگ مى كردند به ناچار شكست مفتضحانه اى را متحمل شدند، يكى از فرماندهان يهود به نام سلام بن مشكم كشته شد و پرچم فرماندهى به دست حارث بن ابى زينب داده شد.

فرماندهى جديد بر اساس اصول نظذامى مصمم بود كه ديوار دفاعى را كه براى جلوگيرى از نفوذ سپاه اسلام در اطراف حصون و ديوارهاى سر به فلك كشيده قلعه كشيده بودند نگهدارند و كاملا از قلعه دفاع نمايند. لكن هجوم سپاهيان اسلام به گونه اى قوى و نيرومند بود كه سپاه اسلام با شجاعت فراوان خطوط دفاعى دشمن را شكست داده و سنگرها را يكى پس از ديگرى فتح مى كرد.

## حماسه سازان خيبر

سپاهيان يهود كه در خارج ديوارهاى قلعه جنگ مى كردند شكست خورده و به داخل قلعه ها پناه بردند و در سنگرهاى دفاعى از پيش تعيين شده مستقر شدند، پس از شكست يهود در خارج از قلعه اسرا و غنائم بسيارى به دست سپاهيان اسلام افتاد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد اموال يهوديان خيبر را جمع كردند، حضرت سپاه را جمع آورى كرد و به تنظيم سپاه پرداخت زيرا براى فتح قلعه هاى مستحكم يهود تاكتيكهاى نظامى ديگرى لازم بود.

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه را جمع آورى كرد، سه حمله پياپى در فاصله سه روز انجام داد تا به هدف اصلى خود كه فتح قلعه هاى خير بود برسد، روز اول، سپاهى را به فرماندهى ابى بكر بن ابى قحافه به سوى دشمن فرستاد، وى در حمله شكست خورده و به عقب بازگشت، سپس حضرت در روز دوم پرچم فرماندهى را به دست عمربن خطاب سپرد او هم مانند ابى بكر شكست خورده و عقب نشينى كرد.

پس از آن حضرت فرمود: فردا پرچم جنگ را به دست كسى خواهم داد كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نيز او را دوست دارند، او از جبهه باز نمى گردد مگر اينكه خداوند به دست او فتح و پيروزى را براى مسلمانان به ارمغان آورد (206) پس روز بعد پرچم را به دست على سپرد، در پى اين حمله حضرت مرحب را كشته و درب قلعه (207) را از جا كند و راه قلعه را براى سپاهيان اسلام گشود.

پس قلعه خيبر به دست توانمند اميرالمؤ منين عليه‌السلام فتح شد، سپاهيان اسلام تحت فرماندهى على حمله را به داخل قلعه آغاز كردند و قلعه هاى خيبر را يكى پس از ديگرى فتح كردند، نيروهاى دشمن از هم متلاشى شدند وعده اى نيز توانستند به قلعه هاى بعدى عقب نشينى كنند.

بلاذرى (208) مى گويد: پس از تهاجم سپاهيان اسلام يهوديان خيبر عقب نشينى نموده و در قلعه هاى وطيح و سلالم پناه گرفتند، سپاهيان اسلام آنها را حدود يك ماه به محاصره درآورد، و آنان نيز تسليم شدند.

طبرى (209)مى گويد: در نتيجه حمله سپاهيان اسلام يهوديان خيبر به قلعه هاى قموص و سلالم عقب نشينى كردند، اين قلعه ها بسيار مستحكم بودند پس ‍ سپاهيان اسلام آنان را در محاصره قرار دادند، عرصه بر يهوديان به تنگ آمد و به ناچار تسليم گرديدند، زيرا يهوديان كه در محاصره يهوديان سپاهيان اسلام قرار داشتند دريافتند كه اگر حملات سپاهيان اسلام به همين صورت ادامه يابد در جزيرة العرب اثرى از يهود باقى نخواهد ماند.

يهوديان خيبر پس از تسليم شدن از حضرت خواستند كه با آنها به صلح و مدارا رفتار نمايد و عرضه داشتند: يا رسول الله دست از جنگ عليه ما بردار و همان برخورد و معامله اى را كه با برادران ما در قبيله بنى النضير انجام دادى با ما نيز چنان رفتار كن.

ما از كليه ثروتهاى منقول و غير منقول خود صرف نظر مى كنيم و همه را در اختيار شما قرار مى دهيم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تقاضاى صلح را از آنان پذيرفت قلعه هاى محاصره شده بدون درگيرى تسليم پيامبر شدند(210).

يهوديانى كه در قلعه فدك زندگى مى كردند از بيم اينكه دامنه جنگ به آنجا كشيده شود بلافاصله به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شده و منطقه فدك را كه سرزمين آباء و اجدادى آنان بود به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار كردند مشروط بر اينكه حضرت با آنها جنگ نكند (211) سرزمين فدك به ملك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتقل شد و جزء صفاياى وى قرار گرفت، حضرت نيز آن را در زمان حيات خود به دخترش فاطمه عطا كرد.

پس از تسليم شدن يهوديان خيبر، بخشى از سرزمين خيبر كه به وسيله هجوم سپاهيان اسلام آزاد شده بود جزء غنائم محسوب شده و در اختيار سپاهيان اسلام قرار گرفت، و بخش ديگرى از سرزمين خيبر كه به وسيله محاصره و بدون درگيرى و خونريزى به پيامبر تسليم شده بود جزء اموال فى ء قرار گرفت، اموال فى ء متعلق به شخص رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و در هر راهى كه صلاح ديد مصرف مى كند.

يهوديان خيبر و فدك از حضرت تقاضا كردند كه آنها را از سرزمينشان آواره نكند زمينهاى زراعى را در اختيارشان بگذارد و اجرت و نسق بر زمينهاى زراعى قرار دهد، به اين صورت كه يهوديان كشاورزى را انجام دهند، و محصول كلى را به دولت اسلامى تحويل دهند و به اندازه اجرتشان استفاده كنند(212).

## غنائم خيبر

در اين نبر غنائم بسيارى نصيب مسلمانان شد و در اختيار سپاهيان اسلام قرار گرفت، تمامى قلعه هاى خيبر با سرزمينهاى آن فتح گرديد و بخش زيادى از زنان و كودكان به اسارت اسلام درآمد، حضرت تمام محصولات خرما و گندم و جو و غيره را بين رزمندگان تقسيم كرد و زنان خيبر را نيز بين بنى هاشم تقسيم نمود. از جمله اين زنان صفيه دخت حى بن اخطب بود كه حضرت صفيه را آزاد كرده و سپس با او ازدواج نمود(213).

## نظريه

1 - از نحوه عملكرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين استفاده مى شود كه حضرت از تاكتيك اطلاعاتى بسيار دقيقى برخوردار بود زيرا قبل از شروع جنگ بخشى از عيون و جاسوسان خود را در ميان يهوديان خيبر قرار داده بود، وظيفه آنها اين بودكه كليه جرياناتى كه بين آنان مذاكره مى شود طبقه بندى كرده و به حضرت گزارش نمايند.

اين شيوه به گونه اى مخفيانه و ظريفانه انجام مى شد كه سپاهيان حضرت هم بدان آگاه نبودند، و حضرت نام آنها را از سپاهيان خود مخفى نگهداشته بود و جز خودش كسى از مسائل سرى نظامى آگاه نبود. به طور كلى قائمه حكومت را نيروهاى اطلاعاتى تشكيل مى داد، بنابراين حكومت اسلامى قبل از هر چيز بايستى نسبت به اهداف سياسى و نظامى دشمن اطلاع پيدا كند تا بتواند در مقام تصميم گيرى سياسى و نظامى مواضع مناسبى انتخاب كند.

2 - نكته مهمى كه از شيوه حضرت در جنگ استفاده مى شود اين است كه قبل از اينكه دشمن نقشه حمله اش را عملى نمايد او را غافلگير مى كرد، ريشه و علت اين مسأله بر اساس اطلاعات سياسى و نظامى دقيقى بود كه توسط نيروهاى اطلاعاتى از وضعيت سياسى و نظامى و اقتصادى دشمن تهيه مى كرد.

3 - شيوه حضرت در اين جنگ و ساير جنگها نشان مى دهد كه غالبا حمله را در داخل خاك دشمن آغاز مى كرد زيرا تمام خسارات و زيانهاى جنگ متوجه دشمن خواهد شد و از طرفى آثار جنگ كه همانا كشت و كشتار است در روحيه آنان و خانواده هايشان بيشتر از همه اثر مى گذارند، و بدين گونه دشمن به تدريج از پا در مى آمد. اين شيوه بهترين شيوه نظامى بود كه حضرت بكار مى بست.

4 - حضرت در هنگام عزيمت به طرف خيبر، نيروهاى اسلام را از بيراهه و كوهستانهاى سر به فلك كشيده حركت مى داد، اين تاكتيك حضرت را مى توان از دو جهت مورد ارزيابى قرار داد

الف - معمولا عبور از بيراهه ها و راههاى كوهستانى از ديد دشمن و مردم عادى مصون ميدارد و مسير را كوتاهتر و به دشمن نزديكتر مى نمايد.

ب - معمولا انتخاب راههاى كور موجب مى شود كه نيروهاى اطلاعاتى دشمن به اشتباه گرفتار شوند و از اهداف سپاه اسلام مطلع نگردند، اين شيوه به نوبه خود اسرار نظامى را محفوظ داشته و سپاه اسلام را در پيگيرى اهداف سياسى و نظامى يارى مى نمايد.

5 - حضرت بر اساس شناسايى كه قبلا توسط نيروهاى اطلاعاتى از مواضع آسيب پذير دشمن تهيه كرده بود، سپاه را بين قبيله غطفان و يهوديان خيبر مستقر كرد، زيرا بنابر گزارشهاى نيروهاى اطلاعاتى از معاهده اى كه بين سران يهود خيبر و قبيله غطفان صورت گرفته بود آگاه شده بود.

6 - مطالعات تاريخى در مورد بكارگيرى فرماندهان نظامى نشان ميدهد كه در آغاز عمليات فتح خيبر از فرماندهان زبده استفاده نكرد بلكه نبرد را با فرماندهان معمولى آغاز كرد، پس از آنكه فرماندهان معمولى در صحنه هاى نبرد با شكست مواجه شدند حضرت على اولين فرمانده زبده نظامى را بكار گرفت.

7 - قبل از اعزام سپاه به سوى دشمن كليه مناطق استقرار دشمن و راههاى تداركاتى آن را شناسايى كرد و محلهاى مناسب براى استقرار نيرو را مد نظر قرار داد، از اين رو نيروهاى خود را در حد فاصل غطفان و خيبر مستقر نمود تا بدين وسيله مانعى را بين دو سپاه دشمن ايجاد كند

8 - حضرت عمليات را به گونه اى دقيق و حساب شده آغاز كرد كه با كمترين خسارات و تلفات جانى بزرگترين پيروزيها را كه در تاريخ جنگها بى سابقه بود به دست آورد، زيرا قلعه هاى خيبر از مهمترين دژهاى مستحكم جنگى بود كه تاريخ دژى مستحكم از آن به ياد ندارد، بيشتر ذخائر يهوديان در خزائن و انبارهاى خيبر قرار داشت و منطقه خيبر از حاصلخيزترين مناطق جزيزة العرب به شمار مى رفت، زبده ترين سياستمداران يهود و نيروهاى جنگى همانند حى بن اخطب و سلام بن مشكم در اين منطقه زندگى مى كردند.

## مسأله فى ء

آنچه كه از كتب تواريخ و سيره و متون قرآنى استفاده مى شود حاكى از آن است كه سرزمينهاى بنى النضير و خيبر و فدك با مجموع اموال آن اعم از منقول و غير منقول تحت اختيار و از اموال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت.

خداوند در اين باره مى فرمايد: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (214). اين آيه اشاره به اموال بنى النضير دارد، بلاذرى در ذيل اين آيه از محمد بن اسحاق روايت كرده است كه او گفته است: اين آيه در مورد بنى النضير نازل گرديد و خداوند به وسيله اين آيه شريفه به مسلمانان تفهيم كرد كه اموال بنى النضير و سرزمين آنها ملك خالص رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و مسلمين در آن سهمى ندارند(215).

فى ء در لغت به معناى رجوع است و براساس همين معنى مالكيت زمين و توابع آن از آن خداوند است كه سلطنت و اداره آن را به بندگان شايسته خود واگذار كرده است خداوند در اين باره مى فرمايد: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (216) بنابر مفاد آيه شريفه سلطنت و اداره زمين به عهده بندگان صالح خداوند است.

اگر بنده غير صالحى بر زمين حاكم شود حاكميت و سلطنت او غصب بوده و قهرا از سير طبيعى مملوكيت خارج گرديده و تحت سلطنت بندگان غير صالح قرار گرفته است، بنابراين اگر به هر وسيله ممكن يد عدوانى غاصبين آن قطع شود آن سرزمين بالطبع به ملك مالك شرعى باز مى گردد.

يهوديان بنى النضر اولين كسانى بودند كه به توطئه گرى عليه مسلمانان پرداختند، آنان پس از محاصره توسط سپاه اسلام بدون درگيرى و خونريزى تسليم شدند در نتيجه ممالك و سرزمينهايى از منطقه يثرب را به صورت غصب در تصرف داشتند به صورت فى ء به ملك بنده صالح خدا يعنى رسول گرامى اسلام درآمد.

يكى ديگر از سرزمينهايى كه به صورت فى ء در اختيار رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت سرزمين خيبر بود، خيبر منطقه اى بود كه استعداد فراوانى براى كشاورزى داشت، در پى جنگ مهمى كه بين سپاه اسلام به فرماندهى رسول گرامى اسلام و سپاه يهود و غطفان به فرماندهى سلام بن مشكم و حى بن اخطب به وقوع پيوست، سپاهيان اسلام منطقه خيبر را آزاد كردند، بخش مهمى از سرزمين خيبر در پى تهاجم سپاه اسلام آزاد گرديد.

يهوديان خيبر پس از تحمل شكست به دو قلعه وطيح و سلالم كه از استحكامات بيشترى برخوردار بود پناه بردند، پس از محاصره بيست روزه مسلمانان يهوديان خيبر كه خود را در معرض هلاكت مى ديدند تسليم شدند و تمامى ثروتهاى خود را اعم از منقول و غير منقول به دولت اسلامى واگذار نمودند، در نتيجه سرزمين خيبر به ملك مسلمين درآمد ولى دو قلعه آخر، (وطيح و سلالم) را كه به وسيله محاصره تسليم گرديده بودند به عنوان فى ء و ملك طلق پيامبر قرار گرفت (217).

## سرزمين فدك

پس از فتح خيبر رعب و وحشت سپاه اسلام همچون تازيانه بر اندام يهوديان فدك فرود آمد، سران فدك از بيم حمله سپاه اسلام به خدمت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند، و نصف سرزمين فدك را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مصالحه نمودند، مشروط بر اينكه جان و ناموس آنها از معرض جنگ مصون بماند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طى قراردادى با آنها معاهده صلح امضا كرد، يهوديان فدك در سرزمين خود باقى ماندند و بر اساس شرائط و قرارداد مندرجه در معاهده صلح عمل مى كردند، ساليانه عاملين دولت اسلامى به منطقه اعزام مى شدند و خراج و حق دولت را از آنان دريافت مى كردند بخشى از آن سرزمين كه به صورت فى ء و ملك خالص حضرت در اختيارش قرار گرفته بود درآمد حاصله اش زير نظر حضرت مصرف مى گرديد، حضرت نيز از درآمد حاصله آن زندگى خانوادگى خود را اداره مى كرد و مازاد آن را براى فقراى مهاجرين خرج مى كرد(218).

فدك قريه اى كه در حد فاصل مدينه و سرزمين حجاز قرار دارد، فاصله آن از مدينه به طول دو روز راه و از خير كمتر از يك مرحله - مسافتى است كه مسافر قبل از پايان روز آن را طى مى كند - است (219).

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ خيبر فارغ شد خداوند رعب و وحشت را در دلهاى يهوديان فدك ايجاد كرد، يهوديان فدك پس از اطلاع از تسليم يهوديان خيبر از بيم و وحشت به محضر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شده و از حضرت تقاضاى صلح نمودند نيز پيشنهاد صلح را از آنان پذيرفت و قراردادى بدين ترتيب منعقد گرديد

الف - نصف سرزمينهاى فدك به عنوان حق الصلح به ملك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باز گردد.

ب - يهوديان در عمران و آبادانى سرزمين فدك همت گمارند.

ج - يهوديان در جوار مملكت اسلامى و تحت حفاظت و مديريت دولت اسلامى اداره شوند (220).

به نظر مى رسد فدك يكى از قراء خيبر محسوب مى شده است زيرا خيبر اسم منطقه اى است كه قلعه هاى خيبر و فدك در آن قرار گرفته است، حضرت، عبدالله بن رواحه را به عنوان نماينده خود در آن منطقه قرار داد تا هر ساله درآمد حاصله را بر اساس مقررات صلح از يهوديان خيبر و فدك دريافت نمايد.

عبدالله بن رواحه آنان را در نحوه تقسيم درآمد آزاد مى گذاشت و مى فرمود: هر بخشى را كه مايل هستيد انتخاب كنيد، نحوه برخورد عدالت گونه عبدالله بن رواحه در تقسيم بندى محصولات طورى بود كه يهوديان مى گفتند: بهذا قامت السموات و الارض (221).

## فدك در سير تاريخ

درآمد حاصله تحت نظر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين فقراى بنى هاشم تقسيم مى شد، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابناء السبيل را از درآمد فدك اداره مى كرد و دختران بنى هاشم را از اين طريق شوهر مى داد، بعد از آنكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت ابى بكر به خلافت رسيد فدك را تصرف كرده و عماله فاطمه را از فدك خارج نمود و در نتيجه فدك را از تحت سلطه فاطمه و بنى هاشم در آورد(222).

پس از درگذشت خليفه اول عمر بن خطاب به مسند خلافت نشست، او نيز به سيره ابى بكر عمل كرد و درآمد فدك را در مورد ابناء السبيل مصرف مى داشت و يهوديان فدك به شيوه سابق به كشاورزى و باغدارى باغستانهاى فدك مشغول بودند.

عمر تصميم گرفت كه يهوديان فدك را از سرزمينشان جلاء وطن دهد، پس عده اى چون اباالهثيم التيان و مالك بن ابى التيهان و سهل بن خثيمه و زيدبن ثابت را به عنوان كارشناس به منطقه فدك اعزام كرد، آنها پس از مشورت و تبادل نظر و شناسايى كامل از منطقه سرزمين فدك را قيمت گذارى كردند، خليفه قيمت فدك را بر اساس نظريه كارشناسان پرداخت كرد و سپس دستور اخراج يهوديان فدك را به منطقه شامات صادر كرد(223).

خليفه در آمد حاصله را بر اساس سيره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خليفه دوم در موارد خود مصرف مى كرد، اين شيوه تا زمان انتقال خلافت به بنى اميه داشت، هنگامى كه معاويه به خلافت رسيد سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خلفاء را تغيير داد و درآمد حاصله را در منافع شخصى و سياسى خود مصرف كرد (224).

هنگامى كه عمر بن عبدالعزيز به خلافت رسيد تصميم گرفت كه سهميه دو برادرش را خريدارى كند و فدك را به اولاد فاطمه بازگرداند، پس از آنان تقاضاى بيع كرد آنان نيز حق الارث خود را به عمر هبه كردند و او فدك را به اولاد فاطمه بازگردانيد(225).

پس از درگذشت عمربن عبدالعزيز يزيد بن عبدالملك بن مروان به خلافت رسيد، وى فدك را از تصرف اولاد فاطمه گرفت و در اختيار خود قرار داد، تا زمان حكومت ابوالعباس سفاح در تصرف بنى المروان بود، هنگامى كه ابوالعباس به خلافت رسيد فدك را به عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابى طالب برگردانيد، تا زمان منصور دوانيقى در دست بنى الحسن قرار داشت.

منصور دوانيقى پس از خلافت فدك را از بنى الحسن باز پس گرفت، فدك در دست منصور باقى بود تا اينكه مهدى بن منصور به خلافت رسيد فدك را به فاطميون بازگرداند، فدك در اختيار فاطميون قرار داشت موسى بن مهدى به خلافت رسيد و فدك را از تصرف فاطميون درآورد و در زمان سلطنت بنى العباس در اختيار خلفاى عباسى قرار داشت (226).

در سال 210 هجرى ماءمون فدك را با تمام متعلقاتش به بنى فاطمه برگردانيد. طى نامه اى كه از طرف ماءمون به فرماندار مدينه و ساير فرماندهان انتشار يافت مبارك طبرى فرماندار مدينه فدك را به محمدبن يحيى و محمد بن عبدالله بازگرداند و از طرف خليفه توليت فدك را به آن دو نفر واگذار كرد و به آن ها مأموريت داد كه در عمران وآبادى فدك همت گمارند و درآمد حاصله را بين ذوى الحقوق از بنى فاطمه تقسيم كنند(227).

اين شيوه تا زمان خلافت متوكل عباسى ادامه داشت، هنگامى كه متوكل به خلافت رسيد فدك را از تصرف فاطميون درآورده و به عنوان قطايع سلطان بن عبدالله بن عمر البازيار بخشيد (228).

نظريه: چند نكته از سير و تواريخ اسلامى درباره فدك استفاده مى شود كه هر يك به نوبه خود قابل تأمل و بررسى است

الف - بر اساس نقل بلاذرى فاطمه مدعى مالكيت فدك بود و ابى بكر از او تقاضاى بينه كرد و پس از اقامه شهود بينه را نپذيرفت و

ب - ابى بكر اقرار داشت كه آيه شريفه تطهير در شاءن فاطمه و اولاد او نازل شده است بنابراين خداوند به طهارت فاطمه شهادت داده بود و رد قول حضرت فاطمه رد شهادت خداوند و مستلزم انكار قرآن و خداوند متعال است.

ج - ادعاى فاطمه بر فدك از دو صورت خارج نيست

1 - فاطمه در ادعايش بر مالكيت فدك كاذب است العياذ بالله.

2 - فاطمه در ادعايش بر مالكيت فدك صادق است و قطعا هم همين است.

صورت اول قابل قبول نيست زيرا اين خلاف شهادت خداوند در طهارت فاطمه است و يا آيه تطهير منافات دارد. پس صورت دوم صحيح است كه در اين صورت ابى بكر ظالم است زيرا شهادت فاطمه را رد كرده است.

گواه بر اين مطلب اعتراف عايشه و ساير زنهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد كه بر اساس نقل بلاذرى عثمان بن عفان را نزد ابى بكر فرستادند كه سهم الارث آنان را از فدك و بقيه اموال خالصه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جدا كرده و به آن ها بدهد. مبنى بر اين كه فدك در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن فاطمه، و اولادش بوده است (229).

براساس مفاد حديث عايشه و متن نامه عمربن عبدالعزيز و همچنين نامه مأمون به فرماندار مدينه مى توان استنباط كرد كه مالكيت فاطمه بر فدك امرى مسلم و غير قابل انكار مى باشد و اگر كسى در اذعانش تصديق نشود فاطمه در ادعايش بر فدك اولى به تصديق است.

در اينجا ممكن است اين سؤ ال مطرح شود كه اگر فدك ملك فاطمه بود پس چرا حضرت على در هنگام خلافتش سيره را تغيير نداد و فدك را به ملك بنى هاشم برنگردانيد؟ جواب اين سؤ ال در فرمايش اما رضا آمده است كه فرمود: علتش اين است كه خداوند هر گاه ما اهل بيت را به حكومت برساند حقوق ما را از ظالمين باز نمى گيرد(230).

مرحوم صدر (231) مى فرمايد: پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولين مسأله اى كه توسط خليفه اقدام شد تصرف فدك و خلع يد فاطمه از آن سرزمين بودكه علت آن در چند جهت خلاصه مى شود

الف - منطقه فدك و درآمد حاصله آن در تقويت و بنيه حكومت نقش بسيار مهمى را در برداشت زيرا درآمد حاصله آن غير قابل تصور بود و از نظر مالى نيز قيمت بسيار زيادى داشت، و از طريق درآمد آن فقرا اداره مى شدند و بنيه نظامى تقويت مى شد و در تشكيل و اداره امور مالى حكومت بسيار ضرورت داشت.

ب - اگر فدك در دست فاطمه باقى بود در نتيجه فقراى بنى هاشم و ابناء السبيل و زندگى روزمره حضرت به وسيله آن اداره مى شد، قهرا بخش زيادى از مهاجرين و انصار كه به خاطر تنگناى اقتصادى به حكومت و خلافت خليفه اول رأی داده بودند از تصميم خود باز مى گشتند و زمينه اختلاف پى ريزى مى شد كه در اين صورت حكومت خليفه از موفقيت چندانى برخوردار نبود.

ج - خليفه از فاطمه تقاضاى شهود كرد با توجه به اينكه مى دانست كه فدك ملك فاطمه است اين رد شهادت نشان مى دهد كه ابى بكر در آغاز براى اداره حكومت شديدا نيازمند بود و از طريق فدك مى خواست نيازمندى حكومت را برطرف كند.

د- معاويه فدك را بين سه نفر از سران حكومت تقسيم كرد، اين تقسيم نشان مى دهد كه سرزمين فدك بسيار وسيع و حاصلخيز بوده كه بين سه نفر از سران حكومت توزيع شده است.

# فصل هشتم: رويدادهاى سال هشتم هجرت

## جنگ موته

جنگ موته در ماه جمادى الاولى سال هشتم هجرى - قبل از فتح مكه - به وقوع پيوست، در اين غزوه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخشى از فرماندهان زبده نظامى را به فرماندهى سپاه انتخاب كرد و به منطقه موته گسيل داد (232).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابتدا زيد بن حارثه را به فرماندهى سپاه برگزيد سپس فرمود: چنانچه براى زيد بن حارثه اتفاقى افتاد جعفربن ابى طالب و پس از آن عبدالله بن رواحه فرمانده سپاه باشد (233).

در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو امپراتورى بزرگ به نام ايران و روم بر دنيا حاكم بود كشورهاى كوچك جهان كه تحت رياست رؤ ساى قبائل اداره مى شدند زير نفوذ استعمار اين دو قدرت بزرگ زندگى مى كردند، تنها قدرتى كه در برابر آنان مى توانست ايستادگى كند قدرت نوپاى اسلام بود، بنابراين روميان در صدد بودند كه به هر وسيله ممكن از نفوذ قدرت اسلام جلوگيرى كنند لذا از مدتها قبل در تهيه حمله اى گسترده عليه نظاميان اسلام بودند.

در اين غزوه سپاه دشمن يكصدهزار نفر نيروى كارآزموده و جنگجو بود كه از طرف دولت روم به منطقه شام گسيل شد، هدف اين سپاه در واقع نابود كردن نظام اسلامى بود كه پايتخت آن در مدينه قرار داشت.

براساس اصول سياسى و نظامى كه پيامبر اكرم در غزوات بكار مى گرفت هميشه جنگ را در خارج از منطقه انجام مى داد، در اين جنگ حضرت علاوه بر انتخاب فرماندهان نظامى افرادى را نيز به عنوان معاون برگزيد زيرا گستردگى و قدرت دشمن بيشتر از جنگهاى قبل بود.

حضرت زيد بن حارثه را به عنوان فرمانده نظامى برگزيد و با يك لشكر سه هزار نفرى به سوى سپاه شام كه در موته مستقر بودند ماءمور كرد، وى گرچه جوانى كه سن و سال بود ولى از شجاعت و ايمان خاصى برخوردار بود، زيد از نظر شجاعت و زيركى و دقت نظر و كياست و آگاهى بر مواضع نظامى دشمن و توانايى بر فرماندهى بسيار قوى و زبردست بود.

زيد بر اساس توصيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جعفر بن ابى طالب را به عنوان معاون اول و عبدالله رواحه را به عنوان معاون برگزيد، اساس ‍ فرماندهى سپاه اسلام بر اين بودكه اگر تمام فرماندهان به شهادت رسيدند سپاهيان اسلام از بين نيروها فرد لايقى را به عنوان فرماندهى سپاه انتخاب نمايند (234).

گويا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبلا از به شهادت رسيدن فرماندهان آگاه بود، روى همين حساب دستورات لازم را براى گزينش ‍ فرماندهان اصلح در صورت كشته شدن فرماندهان موجود به آنان گوشزد كرده بود.

## پيروزى سپاه دشمن

سپاه اسلام به سوى دشمن حركت كرد، و پس از گذشت يك ماه به منطقه جنگ رسيدند. هنگامى كه سپاهيان اسلام به دره بلقاء رسيدند هرقل و عرب در دهستان مشارف از قراء بلقاء قرار داشتند، سپاهيان اسلام در قريه موته در برابر سپاهيان دشمن موضع گرفته و به صف آرايى پرداختند و در دهستان موته درگيرى بين سپاه اسلام و هرقل آغاز شد (235).

در اين غزوه فرماندهان نظامى اسلام هر يك پس از ديگرى به شهادت رسيدند و سپاه اسلام شكست خورد و سپاهيان هرقل پيروزمندانه جنگ را پايان دادند بخش زيادى از نيروهاى نظامى به خيل شهيدان پيوست.

## تصرف ولائى دست حضرت در ميدان جنگ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط جبرئيل از شكست سپاهيان اسلام آگاه گرديد، پس بر ميدان جنگ را بر اساس قدرت طولانى ولائى خود تصرف كرد پستى هاى زمين را ارتفاع بخشيده و بلندى هاى زمين را مسطح گردانيد و زمين را به صورت وادهى هموار درآورد.

پس از اينكه سپاهيان اسلام در موته شكست خوردند حضرت خالدبن وليد را به فرماندهى سپاه اسلام انتخاب كرد، خالدبن وليد پرچم فرماندهى را برداشت و رهسپار منطقه نبرد گرديد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را دعا كرد و فرمود: اللهم انه سيف من سيوفك فاءنت تنصره (236).

پس از آن حضرت به خالد دستور داد كه شبانگاه با سپاه به جانب دشمن روانه شويد و به يارى برادرانتان كه در محاصره دشمن قرار گرفته اند بشتابيد و هيچ يك از سربازان حق ندارد از فرماندهى تخلف نموده و از برابر دشمن فرار كند خالد بن وليد سپاه خود را به منطقه رسانيد و نيروهاى باقى مانده از سپاهيان شكست خورده اسلام را از محاصره دشمن نجات داده و به عقب برگردانيد (237).

## گريه بر شهدا

هنگامى كه پيامبر اكرم نگاهى به ميدان جنگ انداخت كشته هاى شهدا را مشاهده نمود، اولين شهيدى كه جبرئيل به حضرت نشان داد جنازه جعفر بود حضرت به جبرئيل فرمود: من زيد را به عنوان فرمانده اول بر سپاه منصوب نمودم، پس چرا ابتدا جنازه جعفر را به من نشان دادى؟! جبرئيل عرضه داشت: يا رسول الله به خاطر اينكه جعفر با شما قرابت نسبى داشت.

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشمش به اجساد شهدا و فرماندهان افتاد بسيار ناراحت شد و اشك چشمان مباركش را فراگرفت اما زمانى كه دستهاى قلم شده جعفر را ديد اشك زيادى از چشمانش جارى شد و با صداى بلند شروع به گريه كردن كرد و فرمود: على جعفر فلتبك البواكى (238)، سپس فرمود: خداوند در بهشت به جاى دو دست جعفر دو بال از زبرجد عطا مى كند كه به هر نقطه اى از بهشت بخواهد پرواز كند، بتواند همانند ساير طيور پرواز كند(239).

## تسليت حضرت به اسماء

هنگامى كه حضرت از خبر شهادت جعفر بن ابيطالب آگاه گرديد به عنوان عرض تسليت به خانه جعفر وارد شد، اسماء بنت عميس در آن حال مشغول خمير كردن و تهيه نان و غذا براى بچه هايش بود.

اسماء بنت عميس مى فرمايد: حضرت نشسته و خطاب به من فرمود: فرزندانت كجا هستند؟ من عبدالله و محمد و عون را به خدمت حضرت درآوردم، حضرت آنها را روى زانويش نشاند و در آغوش تنگ خود گرفته و دست نوازش بر سر آنها مى كشيد در حالى كه اشك از چشمانش سرازير بود.

عرض كردم: يا رسول الله پدر و مادرم فدايت باد، چرا با بچه هاى من همانند بچه هاى يتيم رفتار مى نمايى و دست نوازش و مرحمت بر روى آنان مى كشى؟ مگر از جعفر خبر شنيده اى؟ گريه بر حضرت غلبه يافته و خبر شهادت جعفربن ابى طالب را به خانواده اش بازگو نمود و آنان را مورد مرحمت خود قرار داد.

هنگامى كه اسماء از شهادت جعفر آگاه شد در مرگ جعفر گريه و شيون كرد و به گونه اى فرياد كشيد كه گوئيا در و ديوار به لرزه درآمده است، اسماء مدام گريه مى كرد، و مى گفت: واسيداه واجعفراه. بچه هاى جعفر نيز در مرگ پدر اشك مى ريختند صداى شيون و ناله فضا را پر كرده بود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسماء و كودكان را دلدارى مى داد و در فراق جعفر اشك مى ريخت.

هنگامى كه فاطمه زهرا صداى شيون و ناله را از خانه جعفر شنيد اختيار را از دست داده و بى اختيار در مرگ جعفر صدا را به ناله بلند كرد و در حالى كه فرياد مى كشيد يا عماه به خانه جعفر بى ابى طالب وارد شد. پس از مدتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه جعفر بيرون شد در حالى كه نمى توانست گريه اش را كنترل نمايد و با صداى بلند مى فرمود: اگر بنا باشد گريه كنندگان گريه نمايند بايد بر همانند شهيدى چون جعفر گريه كنند(240).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دخترش فاطمه سفارش نمود: دخترم براى خانواده جعفر و بچه هايش غذا طبخ كن زيرا آنها مصيبت زده هستند. فاطمه زهرا سه شبانه روز براى خانواده جعفر بن ابى طالب غذا طبخ مى كرد اين شيوه در بين قبيله بنى هاشم به صورت سنت جاويد درآمد(241).

نظريه: اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد جعفر فرمود: انبت الله لجعفر جناحين من زبرجد يطير بهما فى الجنة حيث يشاء شايد به اين جهت باشد كه جعفر در راه خدا دو دستش را فدا كرد. بى جهت نيست كه حضرت زين العابدين فرموده است: خداوند به عمويم عباس در عوض دو دستش كه در راه خدا هديه داد دو بالى عطا مى كند كه همانند جعفر بن ابى طالب در بهشت به هر كجا كه بخواهد پرواز نمايد.

## فتح مكه

بر اساس قراردادى كه در سال هفتم هجرى در حديبيه بين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نمايندگان قريش به امضا رسيد مقرر شد كه در مدت ده سال بين طرفين صلح و متاركه جنگ اعلان گردد، در اين مدت دو ملت اسلام و قريش در كنار يكديگر با رعايت اصول و ضوابط مقرر در قرارداد صلح، با مسالمت زندگى نموده و حسن همجوارى و رعايت شؤ ون انسانى را نسبت به يكديگر عمل نمايند.

رعايت مفاد قرارداد صلح بين طرفين لازم بود بنابراين هيچ دليلى بر نقض پيمان نبود جز اينكه يكى از طرفين معاهده صلح را نقض كند.

بخشى از فوائد صلح حديبيه: حدود يك سال طرفين به مفاد صلح عمل مى كردند در اين بخش فاصله بخشى از مسلمانان كه در مدينه بودند به موطن اصلى خود باز مى گشتند و با خويشاوندان خود صله رحم انجام مى دادند، عده اى كه در سرزمين مكه زندگى مى كردند براى ديد و بازديد از بستگان و خويشاوندان به مدينه مشرف مى شدند.

براساس يكى از مفاد قرارداد صلح اظهار عقيده آزاد بود و مسلمانان مى توانستند در مكه و اطراف آن عقائد خود را اظهار كنند و عبادات و مناسك خود را انجام دهند.

طبق يكى از بندهاى قرارداد صلح هر كس از مشركين به مسلمانان پناهنده شد دولت اسلامى موظف بود او را به دولت قريش تحويل دهد و چنانچه شخصى از مسلمانان به دولت قريش پناهندگى سياسى نمايد دولت قريش ‍ موظف به تحويل دادن آن به دولت اسلامى نخواهد بود.

اين اصول و ظوابط مندرج در صلح گرچه در ظاهر به نفع دولت قريش تمام شد ولى نتائج حاصله از آن به گونه اى مثبت و چشمگير بود كه قرآن كريم از آن به عنوان فتح بزرگ ياد مى كند و مى فرمايد: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا\* لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) (242).

ديد و بازديد طرفين موجب شد كه از اين طريق فرهنگ غنى اسلام و گوهرهاى تابناك آن به دارالكفر يعنى پايتخت حكومت قريش منتقل شد، رفت و آمد ساليانه دو ملت زمينه را براى پذيرش احكام نورانى اسلام آماده مى كرد، همين مسأله سبب شد تا فتح مكه بدن هيچ درگيرى صورت بگيرد. بنابراين فوائد صلح حديبيه را نمى توان در چند سطر بيان داشت.

## علت شروع جنگ

علت شروع جنگ اين بود كه قبيله خزاعه كه هم پيمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند با قبيله كنانه كه تحت الحمايه قريش زندگى مى كردند درگيرى پيدا كردند، اين درگيرى مقدمه اى براى شروع جنگ شد قريش قبيله كنانه را پشتيبانى سياسى و نظامى نمود و آنان را بر عليه قبيله خزاعه تقويت كرد و قبيله كنانه با پشتوانه كمكهاى سياسى و نظامى قريش تعدادى از قبيله خزاعه را به قتل رسانيدند.

سران قبيله خزاعه به عنوان شكايت به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و جريان نقض عهد قريش را به حضرت بازگو كردند، حضرت در جواب آنان فرمود: انى قد امرت باى القريتين اما مكة او الطائف (243).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از اينكه نيرو را براى فتح مكه آماده نمايد سه طرح نظامى را مد نظر داشت كه آن ها را از سپاهيان اسلام پنهان مى داشت

- فتح مكه

- فتح حنين

- فتح طائف

سران قبيله خزاعه از پاسخ پيامبر فهميدند كه حضرت انتقام آن ها را از قريش خواهد گرفت و با خوشحالى و مسرت به وطن بازگشتند و در انتظار اقدام بودند. خداوند به رسولش اجازه داد كه در پى نقض عهد قريش وارد نبرد شود، اين مسأله هم مبنى بر جمع عده و عده بود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تهيه عده و عده بسيار ظريفانه عمل مى كرد و تا حد امكان مسأله را از ديگران پنهان نگه مى داشت.

حاطب بن ابى بلتعه سركرده منافقين كه براى مشركين جاسوسى مى كرد به نقشه هاو طرحهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واقف شده بود نامه اى نوشت و نقشه ها و طرحهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در آن نامه ظبط كرد و توسط زن جاسوسه اى به نام ساركه از كنيزان بنى عبدالمطلب بود به مكه ارسال داشت و بدو گفت: اگر نامه را به سران قريش رساندى مبلغى به شما انعام خواهم داد.

حضرت توسط جبرئيل از گزارش محرمانه اين شخص منافق آگاه شد، پس على را به همراه زبير به تعقيب پيك فرستاد و فرمود: به هر وسيله ممكن بايد جاسوس قريش دستگير و نامه از آن گرفته شود. حضرت على به همراه زبير در پى تعقيب اين زن رهسپار شده و او را در ذى الخليفه دستگير كردند و از او بازجويى نمودند زن جاسوسه منكر شد، حضرت على فرمود: به خدا قسم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دروغ نگفته يا بايد نامه را تحويل دهى و يا به مجازات شما اقدام خواهيم كرد.

هنگامى كه زن مورد تهديد جدى واقع شد به حضرت فرمود: شما از من دور شويد تعلى و زبير كمى دور شدند آن زن نامه را از ميان موهاى سرش‍ بيرون آورده و به حضرت على تحويل داد (244) (گرچه در تاريخ نسبت به دستگيرى زن جاسوسه سخنى به ميان نيامده است ولى بر اساس ضوابط نظامى مى توان اين ادعا را كرد كه حضرت اين زن جاسوسه را دستگير و روانه زندان نموده و تا پايان فتح مكه در حبس نگاه داشته است).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهت بسيج نيرو به سران قبائل دستور داد كه قبيله هاى خود را براى يكن برد تمام عيار آماده كرده و آمادگى خود را به حضرت اعلام دارند، ولى با اين حال هدفش را از آنان پنهان داشته و به كسى بازگو نمى كرد.

نكته مهم ديگر اينكه حضرت در ضمن دستورات نظامى مبنى بر تجهيز قوا و بكارگيرى استعدادهاى بالقوه - كه در جنگ بسيار مؤثر و مفيد بود - براى هر يك از سرلشكرها محل مخصوصى را در نظر گرفته بود ورئيس آن قبيله موظف بود كه نيروهاى رزمى را در آن محل اسكان داده و آنان را براى جنگ عليه دشمن آموزش دهد.

حضرت براى هر يك از رؤ ساى قبائل روز مشخصى را در نظر گرفت و فرمود: بايد در آن روز - موعد مقرر - نيروهاى رزمى خود را در مكان و موضع مشخص به حضرت تحويل دهند. بنابراين فرماندهان نظامى براساس مسائل نظامى موظف بودند كه دستورات صادره را موبه مو اجرا كنند.

دستور ديگرى كه از طرف حضرت صادر گرديد در مورد فرماندهان رده بالاى نظامى بود كه هيچ يك از فرماندهان حق نداشت، مسؤوليت و تجهيزات قوا را براى كسى بازگو كند و در صورتى كه مورد سؤ ال واقع شدند هدف خود را از آنان پوشيده نگهدارند(245).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقصد خود را از رؤ ساى قبائل پنهان داشت و هر كدام را دستور داد كه در مكان مقرر و زمان معلوم نيروها را به حضرت تحويل دهند و هر مسأله اى را كه با آنان در ميان مى گذارد فاش ننمايند.

پس به فرمانده سپاه خزاعه مخفيانه دستور داد تا در محل مزينه واقع در منطقه روحاء حضرت را ملاقات نمايد و براساس دستور سرى به عبدالله بن مالك دستور داد كم حضرت را در منطقه سقياء ملاقات كند و قدامة بن ثابت در نزديك محله بنى سليم معروف به قديد و سعب بن جثامه در محله بنى ليث معروف به كديد حضرت را ملاقات نمايند.

اين شيوه به گونه اى اطلاعاتى عمل شد كه فرماندهان از مقصد يكديگر آگاه نشدند. پس هنگامى كه قصد حركت به سوى مكه را داشت عرضه داشت: بار خدايا ديد و اطلاع را از قريش سلب فرما تا آنان قبل از حمله سپاه اسلام غافلگير گردند (246).

## آغاز نبرد

سرانجام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاهيان اسلام را تحت نظر فرماندهان كارآمد جمع نموده و در لشكرها و دسته هاى نظامى قرار داد و با نظمى خاص در روز دوم رمضان سال هشتم هجرى بعد از نماز عصر حركت نظامى سپاهيان را با 5 لشكر به سوى مكه با اهداف از پيش تعيين شده آغاز كرد، مهاجرين و انصار در دو لشكر منظم زير نظر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت را آغاز نمودند(247).

عباس عموى پيامبر كه نقش ماءمور اطلاعاتى را در بين قريش بازى مى كرد با آگاهى از اهداف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش از ورود سپاه اسلام از مكه خارج و در منطقه مرالظهران به سپاه اسلام پيوست و اخبار و اطلاعات دشمن را - كه به دست آورده بود - به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمود. بالاخره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با يك سپاه منظم ده هزار نفرى در مرالظهران مستقر شد(248).

حركت سپاه به گونه اى ماهرانه و سرى انجام پذيرفت كه قريش نتوانست بدان واقف شود حضرت با استفاده از اين شيون عاقلانه و انتخاب خطوط كور اخبار نظامى را به دست آورده و دشمن را به محاصره خود درآورد(249).

## حركت ابى سفيان

در فاصله شبهايى كه حمله سپاهيان اسلام در شرف تحقق و انجام بود برخى از سران قريش چون ابى سفيان و حكيم بن حزام و بديل بن ورقاء كه در واقع رهبريت نظام قريش را برعهده داشتند به عنوان كسب اطلاع مكه را به طرف مدينه ترك كردند، در بين راه منطقه نقب الاعقاب به سپاه اسلام برخوردند.

هنگامى كه از مكه خارج شدند به بالاى كوههاى مشرف به مكه رسيدند و ديدند كه آتشهاى بسيار زيادى با شعله هاى فراوان از سركوهها به طرف آسمان زبانه مى كشد. ابى سفيان از ساكنين آن مناطق جوياى امر شدند، آنان نيز در جواب گفتند: اين آتشها را قبيله خزاعه برافروخته و در نظر دارند كه با قريش وارد جنگ شوند.

ابى سفيان از شنيدن گزارش بسيار ناراحت شده و با حالت خشم گفت: اين قبيله كوچكتر از آن است كه با قريش به جنگ اقدام كند(250).

عباس كه آنان را زير نظر داشت پس از شنيدن سخنان ابى سفيان فرياد زد: «يا هلاك قريش و الله لئن بغتها رسول الله فى بلادها و دخل عنوة انه لهلاك قريش الى آخر الدهر.» هنگامى كه ابوسفيان به سوى عباس نظر انداخت چشمش به سپاهيان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتاد و از عباس سؤال كرد: پدر و مادرم فداى تو باد اين لشكر زياد كه پشت سر شماست چيست؟ عباس در جواب گفت: اين سپاه محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه با يك لشكر ده هزار نفرى براى فتح مكه حركت نموده است (251).

نظريه: عباس عموى پيامبر در جنگ دو نقش را ايفا كرد: اولا اخبار قريش را كسب نموده و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمود.ثانيا به گونه اى با دشمن برخورد اطلاعاتى داشت كه خود را در نزد آن ها به صورت يك انسان فداكار براى قريش نشان مى داد.

عباس ابى سفيان را از توطئه عليه سپاهيان اسلام برحذر داشت، و عظمت و شكوه سپاهيان اسلام را در نظرش نمايان كرد، همين بس هنگامى كه ابى سفيان منظره باشكوه نيروهاى اسلام را مشاهده نمود توان نظامى خود را از دست داد.

صف آرايى منظم سپاهيان اسلام رعب و وحشت عجيبى را در دل ابى سفيان انداخت و سبب شد كه ناخود آگاه در برابر عظمت سپاهيان اسلام تسليم گردد.

ابى سفيان از سپاهيان اسلام بسيار وحشت داشت به خصوص با سابقه كينه توزى كه از خود نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسلام داشت اميد به عفو و گذشت از جانب رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بسيار كم مى دانست لذا از عباس امان خواست عباس نيز او را امان داده و گفت: هراس نداشته باش با من سوار شو من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى تو امان خواهم گرفت سوگند به خدا، اگر به اختيار خود به محضر حضرت مشرف نشوى حضرت بر تو ظفر پيدا مى كند و گردنت را مى زند(252).

سپس او را بر اشترش سوار كرد و به سوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد در بين راه عمر با وى برخورد كرد و گفت: حمد خداى را سزد كه شما را بدون خونريزى و جنگ در دام سپاهيان اسلام انداخت، آنگاه خواست او را بكشد كه عباس و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را از اين كار منع نمودند.

## اسلام آوردن ابى سفيان

عباس عموى پيامبر ابى سفيان را تاءمين جانى داد و او را به خدمت حضرت آورده و عرضه داشت: يا رسول الله ابى سفيان به محضر شما مشرف شده تا اسلام را اختيار نمايد. حضرت فرمود: او را تاءمين جانى دادم فردا او را براى پذيرش اسلام به نزد من بياور.

عباس گويد: آن شب او را به منزل خود بردم و فرداى آن روز او را به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم، حضرت از اين امر بسيار خوشحال شد و شهادتين را به وى تعليم داد ابى سفيان به توحيد شهادت داد ولى شهادت بر نبوت حضرت را نپذيرفت و از قبول آن امتناع ورزيد، عباس او را برحذر داشت و گفت: اگر شهادت بر نبوت را بر زبان جارى ننمايى جانت در خطر و گردنت زده خواهد شد. ابى سفيان از ترس جانش شهادت بر نبوت را بر زبان جارى كرد(253).

## سياست عباس

براساس شناسايى قبل كه عباس از ابى سفيان داشت او را شخصى مغرور و رياست طلب مى دانست و از طرفى نقش او را در فتح مكه بسيار حساس مى ديد، زيرا بى سفيان از نفوذ كلام خاصى برخوردار بود و فتح مكه هم تنها بستگى به حمله نظامى نداشت.

سياست عباس و بكارگيرى آن از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثر مهمى در بر داشت كه نمى توان آن را ناديده گرفت. عباس به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشنهاد كرد كه ستمى به وى داده و او را به كارى بگمارد زيرا ابى سفيان رئيس قبيله و شخصى مغرور است از اين رو شخصيتش محفوظ و شرفش باقى خواهد ماند، اگر شخصيت ابى سفيان حفظ گردد او در وادار نمودن قريش به تسليم و قبول اسلام بسيار مفيد و مؤ ثر خواهد بود. (در اينجا نقش مأمور اطلاعاتى كاملا مشهود است).

عباس عموى پيامبر بر اساس شناسايى قبلى از وضع جغرافيايى و فرهنگ منطقه عربستان طرق پيروزيهاى سياسى را كمتر از بكارگيرى نيروهاى نظامى نمى دانست، شيوه هايى كه عباس بر اساس مطالعات گذشته در زمينه هاى مناسب اجتماعى و فرهنگى سرزمين مكه داشت بهترين شيوه را براى فتح و پيروزى بدون خونريزى بكار گرفت و پيشنهاد خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارائه نمود(254).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشنهاد عباس را پسنديده و آن را اجرا نمود در آغاز سران قبيله را به اسلام مجذوب و سپس از طريق آنان هدف خود را بدون خونريزى به مرحله اجرا گذاشت، آنگاه شخصيت ابى سفيان را حفظ كرد و مسؤ وليت امان را به او اهدا كرد و فرمود: هر كس به خانه ابى سفيان پناهنده شود در امان خواهد بود، هر كس به مسجدالحرام پناه ببرد در امان است هر كس شمشيرش را رها كند در امان است، هر كس داخل خانه شده و درب را به روى خود ببندد در امان است.

در واقع پيامبر اكرم به ابى سفيان بهاى لازم را مبذول داشت و از طريق وى بر قريش تسلط يافت.

## رژه سپاه

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عباس دستور داد ابى سفيان را بر بالاى كوه بلندى مستقر نمايد به گونه اى كه بتواند بر رژه رفتن سپاه نظارت كند، حضرت دستور داد كه سپاه از برابر ابى سفيان حركت نمايد، هر يك از فرماندهان نظامى با نيروهاى تحت فرماندهى خود با نظامى خاص و اسلحه در دست دسته هاى خاص رژه نظامى خود را آغاز كردند.

شوكت حركت و رژه سپاه اسلام به گونه اى رعب آميز بود كه ابى سفيان را هر لحظه به تعجب واداشته بود، و از عظمت سپاه اسلام بسيار وحشت زده شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دسته مهاجرين و انصار حركت مى كرد آنان سراپا مسلح بودند به طورى كه فقط چشمهاى آنان پيدا بود.

هنگامى كه ابى سفيان اين منظره را مشاهده كرد از عباس پرسيد: اين دسته دسته كيست؟ عباس جواب داد: اين دسته دسته مهاجرين و انصار است كه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همراهى مى كنند. ابى سفيان به عباس گفت: خدا به برادرزاده ات سلطنتى شگفت عطا فرموده است.

عباس گفت: اين عظمت سلطنت نيست اين عظمت نبوت است (255).

غرض از رژه سپاه خنثى كردن اهداف شوم دشمن بود، به طورى كه اگر ابى سفيان احيانا به فكر حمله عليه سپاهيان اسلام باشد اين فرك را از سر بيرون كند؛زيرا رعب و وحشتى در دل ابى سفيان پيدا شد و در برابر عظمت و شكوه اسلام بدون چون و چرا به سپاهيان اسلام تسليم شد.

## اعزام ابى سفيان به مكه

بر اساس اتخاذ سياست مناسب كه با طراحى مناسب عباس صورت پذيرفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از اينكه دستور حمله را صادر كند ابى سفيان را به مكه اعزام كرد، ابى سفيان سه مأموريت داشت

الف - قريش را از ورود سپاهيان اسلام به مكه آگاه سازد.

ب - اگر دست به شمشير ببرند و در برابر سپاهيان اسلام مقاومت كنند شكست خواهند خورد.

ج - اگر دست به شمشير نبرند جان و مال و ناموس آنان در امان خواهد بود و امنيت آنها تاءمين خواهد شد.

ابى سفيان با نفوذ كلامى كه داشت نقش بسيار مفيدى در فتح مكه بكار گرفت، او هنگامى كه وارد مكه شد زمينه را براى ورود سپاهيان اسلام آماده كرد و قريش را از ورود سپاهيان وحى آگاه گردانيد و خطاب به آن ها گفت: اگر تسليم نشويد شما را به تسليم واميدارند، بهترين راه براى زنده مانده آن است كه با اختيار و بدون درگيرى تسليم سپاهيان اسلام شويد (256).

قوم قريش از ابى سفيان چاره جويى كردند ابى سفيان در جواب آنان گفت: هر كس به خانه من پناهنده شود در امان است قريش گفتند: خانه شما پذيرش ملت قريش را ندارد؟ ابى سفيان گفت: هر كس مسجدالحرام وارد شود يا به خانه خود برود و درب را به روى خود ببندد در امان خواهد بود. بدين گونه مكه بدون جنگ خونريزى فتح شد و به آغوش اسلام بازگردانيده شد (257).

## ورود سپاهيان اسلام به سرزمين وحى

رسول گرامى اسلام در فتح مكه از دو شيوه و روش مناسب استفاده كرد

اولا - ابى سفيان را كه رئيس مشركين محسوب مى شد با ارعاب و وحشت بسيار به پذيرش اسلام وادار كرد و شخصيت او را محترم داشت و به او شخصيت جديدى بخشيد و از طريق بدون هيچ گونه درگيرى مكه را فتح نمود. بركت اسلام به وضوح در ابى سفيان نمايان بود، و شيوه بيان او اثر مثبت خود را در بين قريش بر جاى گذاشت.

ثانيا - حضرت براى استحكام بيشتر به اقدامى نظامى پرداخت، و سپاه را به چهار لشكر مناسب با تركيب مطلوب تقسيم كرد و چهار نفر از فرماندهان كار آزموده نظامى را به فرماندهى چهار لشكر منصوب كرد و آنان را از چهار محور وارد عمليات نمود.

فرماندهان عمليات در چهار لشكر كه رهبريت سپاه را در دست داشتند خالدبن وليد (فرمانده جناح چپ)، زبير بن عوام (فرمانده جناح راست) ابوعبيده جراح (از شمال و غرب و كنار جبل هند) و سعدبن عباده (از غرب مكه) (258) بودند، بر اساس قرار قبلى محل بازگشت نيروهاى اسلامى پس از فتح مكه و درگيرى احتمالى با دشمن جبل هند بود(259).

سپاه دو هزار نفرى اسلام از سه گروه تشكيل شده بود

گروه اول: نيروهاى پياده نظام، كه اكثريت نيرو را اين گروه تشكيل مى داد.

گروه دوم - نيروهاى سواره نظام كه تعداد آن را چهارصد نفر تخمين زده اند.

گروه سوم - نيروهاى تيرانداز، كه در قالب نيروهاى ضد زره عمل مى كردند.

سرانجام سرزمين سرزمين وحى به دست سپاه اسلام فتح شد، پس از فتح مكه و ايجاد آرامش مجدد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه را در مسجدالحرام گرد آورد، و جهت تسكين آلام و آرامش آنان خطبه اى ايراد كرد (260) سپس حجرالاسود را مسخ نمود و همراه با سپاهيان توانمند اسلام به طرف خانه خدا مشغول شد. سپس 360 بت را كه در اطراف خانه كعبه نصب شده بود درهم شكست. حضرت در هنگام شكستن بتها اين آيه شريفه را مى خواند: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (261).

فضاى رحمت الهى بر مشركين گشوده شد برخى از مشركين با ميل و رغبت و عده اى نيز با كراهت اسلام را به عنوان آئين زندگى پذيرفتند، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كليد خانه كعبه را از عثمان بن ابى طلحه گرفته و درب خانه خدا را گشود داخل خانه شد و دو ركعت نماز شكر به جاى آورد سپس دو دست مباركش را بر دهليز خانه گرفته و اين دعا را قرائت فرمود: لااله الاالله وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الحمد لاشريك له.

نكته: از جملات دعا مى توان استفاده كرد كه قدرت خداوند در ماوراى قدرت شمشير و نيروهاى رزمى به صورت يك امداد غيبى مشهود بود، گرچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سياست و تدبير توانست مكه را فتح كند خداوند بدين وسيله بر بندگان صالح و پارسا منت نهاد.

سعه رحمت الهى بر قريش چنان حاكم شده بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درجواب تقاضاى عفو آنان فرمود: من به شيوه يوسف نسبت به برادرانش در مورد شما رفتار مى كنم، هيچ جرم و گناهى بر شما نيست، سپس فرمود: هر خونى و مالى و لغزشى كه در جاهليت از شما نسبت به يكديگر صورت گرفته است از نظر من مردود و باطل است و هر كسى كه نسبت به يكديگر حقى دارد عفو است مگر كسى كه كليددار خانه كعبه و مسؤ ول آب دادن حجاج است زيرا اين سمت به حال خود باقى است (262).

در هنگام ظهر حضرت با سپاهيان به مسجدالحرام وارد شد. سپس به بلال فرمود: برو بالاى كعبه و اذان بگو، هنگامى كه بلال مشغول به اذان گفتن بود عكرمة بن ابى جهل و خالدبن اسيد او را مورد هتك قرار داده و به تمسخر و استهزاء وى اقدام نمودند و گفتند: از بالاى كعبه صداى الاغ به گوش مى رسد جريان به گوش حضرت رسيد حضرت آنان راخواست و به بازپرسى از آن دو پرداخت آنان به جرم خود اعتراف كرده و از حضرت تقاضاى عفو و طلب بخشش نمودند، حضرت نيز از جرم آنان گذشت و فرمود: فعلا وقت نماز است همه بايد در نماز شركت كنند و هر كس شركت نكند گردنش را قطع مى كنم.

پس از نماز ظهر حضرت خانه كعبه را از بتها و تصاوير پاك نمود و دستور داد كه تمامى بتهايى را كه در خانه هاى مشركين، به صورت معبود قرار داشتند درهم شكستند و تصاوير را محو كنند. سپس از زنان قريش بيعت گرفت زنان قريش نيز در مسجد الحرام با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيعت نمودند(263).

## جنايت خالدبن وليد

حضرت، خالد بن وليد و عبدالرحمن بن عوف را به همراه عده اى از مسلمانان اسلام به سوى خزيمة بن عامر در منطقه قميصاء « قميصاء، نام آبى است از آبهايى كه خزيمة بن عامر با بستگانش در آنجا زندگى مى كردند» اعزام داشت تا آنان را به اسلام دعوت كند(264).

قبيله بنى جزيمة از ورود سپاهيان اسلام آگاه شدند و از روى احتياط خود را آماده نبرد نمودند، هنگامى كه خالد با قبيله بنى خزيمه مواجه گرديد از آنان خواست تا اسلحه هاى خود را بر زمين بگذارند، آنان درجواب گفتند: ما سلاح را براى جنگ عليه اسلام برنداشته ايم، تا بر زمين بگذاريم، ما همه مسلمان هستيم و از دستورات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطاعت مى كنيم، اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما دستور داده كه از ما كمك مالى اخذ كنى اين شتران را براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هديه ببر.

بار ديگر خالد گفت: اسلحه هاى خود را بر زمين بگذاريد، آنان گفتند: مى ترسيم اگر اسلحه را بر زمين بگذاريم ما را به جرم زمان جاهليت مجازت كنى. خالد بازگشت و پس از خواندن نماز شب در سحرگاه بر قبيله بنى خزيمه هجوم بردند و تعدادى از مردان را كشته و زنان و بچه هاى آنان را به اسارت گرفتند.

هنگامى كه جريان را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمودند حضرت بسيار ناراحت شد دستها را به دعا و نيايش بلند كرده و فرمود: اللهم انى ابرء اليك مما صنع خالد سپس حضرت على را با مقدارى زيادى از اموالى كه در دست داشت به سوى آن قبيله اعزام داشت تا ديه آنان را بپردازد، حضرت على عليه‌السلام فرامين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اجرا كرد و به مكه بازگشت پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لما فعلت احب الى من حمر النعم و يومئذ قال لعلى: فداك ابواى.

## جنگ حنين

اين جنگ در سال هشتم هجرى، 15 روز پس از فتح مكه رخ داد، قبل از اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد جنگ با آنان تصميم بگيرد قبيله هوازن و ثقيف خود را آماده دفاع نمودند و سپاه خود را در منطقه حنين «حنين نام وادى است كه در كنار منطقه ذى الهجاز قرار گرفته است» مستقر نمودند كه اگر سپاه اسلام با آنها وارد نبر شد بتوانند از خود دفاع نمايند(265).

هنگامى كه هوازن از فتح مكه توسط سپاه اسلام مطلع گشتند رعب و وحشت عجيبى بر آنان دست داد و از حمله سپاه اسلام بيم داشتند به همين خاطر در منطقه حنين آماده دفاع شدند، مالك بن عوف النصرى كه رياست قبيله هوازن را به عهده داشت قبيله خود را جمع آورى نمود، قائل اطراف چون ثقيف و حبشه و سعدبن بكر و گروهى از بنى هلال مالك را در اين هدف يارى نمودند.

در بين قبيله بنى حيثم دريد بن صمت بود كه او از مردان بزرگ و از صاحبان رأی و انديشه به شمار مى رفت و قبائل اطراف چون هوازن و ثقيف نسبت به درك و فهم او ارزش زيادى قائل بودند آنان در امور اجتماعى و نظامى به رأی او احترام مى نهادند، او در فن جنگ و ميدان نبرد، يد طولانى داشت به طوريكه سير و تواريخ، درايت و دانش جنگى او را ستوده اند (266).

دريد بن صمة منطقه اوطاس را جهت استقرار نيرو براى نبرد بسيار مناسب مى دانست زيرا اين منطقه نه آنقدر شن دار بود كه نيرو نتواند حركت نظامى انجام دهد و نه آنقدر سنگلاخ داشت كه مانع از سرعت بخشيدن عمليات شود، از طرفى اين منطقه داراى تپه هاى بسيار بلند بود كه ديده بانها كاملا بر روى دشمن احاطه داشتند و مى توانستند حركات نيروهاى دشمن را به وضوح تحت ديد و نفوذ خود قرار دهند.

قبيله هوازن كليه اموال و زنان و فرزندان خود را به همراه آورده بودند زيرا هزينه جنگ مسأله ساده اى نبود و نيروهاى هوازن نيازمند به پشتيبانى مالى و تقويت روحى و تشجيع در جنگ بودند. صداى بع بع گوسفندان و نهيق حمير و شيهه اسبها و گريه و ناله كودكان منطقه را فرا گرفته بود.

در يد بن صمت علت سر و صداها را از مالك جويا شد مالك گفت: ما زنان و فرزندان خود را به همراه اموال و احشام جهت تأمين و تهييج در جنگ آورده ايم دريد كارشناس نظامى مالك فرمانده سپاه هوازن را به باد استهزاء و تمسخر گرفت و گفت: اگر هوازن شكست بخورد قهرا به دست خود سرمايه هاى بى شمارش را به دشمن واگذار كرده و اگر هم پيروز شود تنها مردان رزمى هستند كه پيروزى مى آفرينند و زنان و فرزندان و اموال فقط دست و پاى شما را مى گيرند.

دريد گفت: نيروهاى رزمى را در قلعه هاى مرتفع مستقر نماييد تا بتوانند از بالاى تپه دشمن را زير نظر بگيرند، و بر اساس شناسايى دقيق با آنان درگير شوند. مالك بن عوف طرح نظامى دريد را نپذيرفت و با وى درگيرى لفظى پيدا كرد و نظريات دريد را در جنگ پياده نكرد(267).

## سپاه ملائك

مالك گزارشگران خود را فرا خوانده و از آنان اخبار منطقه را جويا شد و با حالت توبيخ به آنها گفت: چرا شما درست كار نمى كنيد و اخبار منطقه را گزارش نمى كنيد؟ گزارشگران گفتند: بر اساس شناسايى دقيقى كه از منطقه به عمل آمده يك لشكر از مردان مسلح با لباس سفيد شناسايى شد كه اگر با سپاه ما وارد درگيرى شوند يك نفر از ما را زنده و باقى نخواهند گذاشت.

اين مردان رزمى كه مورد شناسايى گزارشگران هوازن قرار گفته بودند لشكر ملائك بودند كه براى پشتيبانى از سپاهيان اسلام در منطقه عمليات به يارى رزمندگان شتافته بودند و قبل از اينكه سپاهيان اسلام به منطقه عمليات برسند سپاه ملائك در مواضع مناسب و استراتژيك سنگر گرفته بودند(268).

## حركت سپاه اسلام

ورود سپاهيان هوازن با ساز و برگ نظامى و تجهيزات نظامى در منطقه اوطاس به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش شد، اين گزارش كامل نبود، لذا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى شناسايى دقيقتر و كاملتر از مكه به طرف دشمن حركت كرد.

حضرت عبد الله بن ابى حدرد اسلمى را كه از افسران اطلاعاتى و كارآگاه بود مأمور ساخت تا اطلاعات دقيقتر و كاملترى از سپاه هوازن به دست آورده و به او گزارش نمايد. عبدالله بن ابى حدرد به داخل دشمن راه يافت و پس از چند روز بازگشته و خبرهاى سرى نظامى و حركت نظامى نيروهاى دشمن را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمود (269).

حضرت پس از دستيابى به اطلاعات دشمن سپاه را جمع كرده و به تجهيزات نظامى سپاه خود پرداخت، برخى از رزمندگان اسلام از نظر تسليحاتى و وسائل نظامى كمبود داشتند از طرفى حضرت لازم مى دانست كه آنان را مجهز و مسلح نمايد.

به حضرت گزارش رسيد كه صفوان به اميه اسلحه و تجهيزات دفاعى فراوانى دارد، پس حضرت عده اى از افسران نظامى را نزد او فرستاد تا اسلحه و تجهيزات نظامى را از او عاريه بگيرند، هنگامى كه فرستاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر صفوان بن اميه وارد شد پيام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به وى ابلاغ كرد، صفوان در جواب گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نظر دارد تجهيزات نظامى مرا عدوانا بگيرد؟ فرستاده حضرت فرمود: حضرت مى خواهد تجهيزات نظامى شما را تحت عنوان عاريه مضمونه بگيرد و اگر زيانى بر آنها وارد شد زيانش را مى پردازد.

صفوان يكصد زره و شمشير و سپرهايى را كه در اختيار داشت در اختيار سپاه اسلام قرار داد و بدين وسيله كمبود وسائل نظامى سپاهيان اسلام تاءمين شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه اسلام را به انضمام دو هزار نفر از نيروهاى مكه و كسانى كه به تازگى اسلام آورده بودند در لشكرهاى منظم و منسجم حركت داد. سپاهيان اسلام در منطقه اوطاس در برابر سپاه هوازن سنگر زده وبا آن به كارزار پرداختند(270).

نظريه: با توجه به گزارشات مستندى كه از طريق گزارشگران به حضرت ارسال مى شد مى توان دريافت كه سازمان اطلاعاتى بسيار قوى و نيرومند عمل مى كرد. سيره و روش نظامى حضرت اقتضا مى كرد كه براى پيشبرد هدف در جنگ بعضى از افسران عاليرتبه را ماءموريت داده كه خود را در داخل سپاه دشمن جاسازى نموده و اخبار و اطلاعات دشن را براى حضرت گزارش نمايند.

در اين جنگ مالك بن عوف به قبائل تحت فرمان خود دستور داده بود كه به همراه تمام اموال و احشام و زنان فرزندان خود به ميدان رزم رهسپار شوند، اين بدان معنا بود كه هر يك از افراد كه ما يا ناموشش مورد هجوم سپاه اسلام قرار گيرد بتواند با قدرت هر چه تمامتر به دفاع بپردازد.

## شكست مسلمانان در جنگ حنين

در جنگ حنين مسلمانان به كثرت نيروى خود مغرور شده و احساس شكست نمى كردند. كثرت نيرو باعث شده بود كه رابطه معنوى آنان با خدا سست شود و از خداوند طلب نصرت و پيروزى نكنند و به بازوى خود اتكا داشته باشند.

در نتيجه درگيرى بين سپاه اسلام وهوازن آغاز شد. سپاه هوازن در مناطق استراتژيك موضع گرفتند وبر سپاه اسلام حمله ور شدند سپاه اسلام شكست خورده و صحنه هاى نبرد را ترك و به كوهها و دره ها فرار كردند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را به جبهه فرا خوانده و فرمود: الى اين تفرون؟ به كجا فرار مى كنيد؟ من محمد بن عبدالله رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم ولى كسى به فرمان حضرت گوش نمى داد و به سوى كوهها و دره ها مى گريختند.

فقط تعداد كمى از مهاجرين و انصار و اهل بيت حضرت چون على بن ابى طالب، عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس در اطراف حضرت باقى ماندند، و در برابر دشمن مقاومت مى كردند، عباس بن عبدالمطلب از سمت راست و ابوسفيان بن حارث از سمت چپ و حضرت على از مقابل به دفاع از حضرت پرداخته و دشمن را از اطراف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دور مى ساختند (271).

قرآن كريم در اين باره مى فرمايد: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ \* ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا) (272)

## نزول نصرتهاى غيبى

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تنهايى در برابر دشمن قرار گرفت و نيروهاى پا به فرار گذاشتند حضرت دستها را به طرف آسمان بالا برده و عرضه داشت: «اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان» جبرئيل نازل شدو عرضه داشت: يا رسول الله دعايى را نمودى كه حضرت موسى در لب دريا به آن دعا از خدا خواست كه دريا را براى او بشكافد و بنى اسرائيل را از دست فرعونيان نجات دهد.

سپس حضرت به ابى صفيان فرمود: مشتى ريگ از زمين برداشته و به او بدهد ابوسفيان مشتى ريگ برداشته و به حضرت داد، حضرت ريگها را به طرف مشركين پرتاب كرد (ثم قال: شاهدت الوجوه) سپس براى بار ديگر سر را به طرف آسمان بلند كرده و عرضه داشت: «اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لا تعبد» (273).

انصار كه صحنه نبرد را ترك كرده بودند ناگاه صداى عباس را از صحنه نبرد شنيدن پس قوت يافته و از دره ها و كوهها برگشتند شمشيرها را از غلاف بيرون كشيدند و درجواب عباس لبيك گفتند و به صحنه نبرد بازگشتند.

خداوند دعاى بنده صالحش را مستجاب كرد و جنود پروردگار به پشتيبانى سپاهيان اسلام فرود آمدند در اين هنگام بود كه نصرت الهى در قالب ملائك از آسمان نازل گرديد و براى بار ديگر جنگ آغاز شد و سپاه هوازن توسط نيروهاى غيبى اسلام شكست خوردند. اين شكست به گونه اى بود كه سپاهيان دشن صداى شمشيرهاى ملائك را از آسمان مى شنيدند.

در پى شكست سپاه هوازن، فرمانده سپاه هوازن به دست تواناى على عليه‌السلام كشته شد دريد بن صمت طراح نظامى هوازن نيز به درك واصل گرديد و اساس سپاه هوازن درهم پاشيد و در نتيجه سپاه هوازن با ثروتهايى كه به همراه خود آورده بودند به غنيمت سپاه اسلام درآمد و مالك بن عوف نيز به اسارت سپاه اسلام درآمده و اسلام را پذيرفت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از جمع آورى غنائم بسيار، بخشى از اموال را به اسراى هوازن به عنوان تاءليف قلوب بازگردانيد و دوازده نفر از هوازن را انتخاب كرده و به هر يك يك صد شتر بخشيد، بخشى از اموال، را نيز به رؤ ساى قريش ابى سفيان بن حرب و معاوية بن ابى سفيان و مالك بن عوف عطا فرمود(274).

## جنگ طائف

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از فارغ شدن از جنگ حنين، با سپاهيان اسلام به سوى طائف حركت كرد، و شهر طائف را به محاصره خود درآورد، سپاهيان اسلم از پشت ديوارهاى طائف حله خود را آغاز كردند، ولى مشركين درهاى طائف را بسته بودند، و در داخل شهر سنگرهاى مستحكمى ايجاد كرده بودند. اين حمله به زيان سپاهيان اسلام تمام شد و با عده اى كشته و مجروح به عقب بازگشتند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز دستور داد كه سپاهيان اسلام از اطراف طائف عقب نشينين كنند.

در اين فاصله ساير قبائل مشركين كه در اطراف طائف سكونت داشتند نمايندگانى را به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده و اسلام آوردن خود را اظهار داشتند، لكن حضرت نتوانست از طريق حملات نظامى طائف را فتح كند، پس از 15 روز دست از محاصره طائف كشيد و با سپاه خود به سوى جعرانه (275) بازگشت.

در منطقه جعرانه اسراى هوازن، زنان و پچه ها و غنائمى را كه از هوازن به دست آورده بودند جمع آورى نمودند. تنى چند از نمايندگان هوازن به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شدند و اسلام آوردند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به جهت تاءليف قلوب آنان زنان وكودكانشان را آزاد نمود. پس از آن در ذى القعده از جعرانه به مكه جهت عمره مفرده وارد گرديد.

## مسير حركت اسلام

طبرى (276) مسير سپاه اسلام را از منطقه حنين به طائف را بدين صورت بيان نموده است

او مى گويد: رسول گرامى اسلام ابتدا سپاه را از حنين به سمت نخلة اليمامة (277) حركت داده و سپس از آنجا به سوى قرن «به سكون راء، يكى از مواقيت اهل مكه است (ميقات اهل نجد قرن المنازل، است كه از آنجا محرم مى شوند)» روانه كرد، پس از رسيدن به منطقه قرن، به سوى منطقه ملح و از آن جا به سوى بحرة الرغاة حركت كرده، سپس از منطقه بحرة الرغاة به سوى منطقه ضيقه و از آنجا به سوى نخب منقطه نخب در نزديكى ملك ثقيف قرار داشت حركت نمود.

سرانجام حضرت طائف را محاصره كرد سپاه را در اطراف آن مستقر نمود و دستورات لازم نظامى را به آنها تاءكيد نمود.

در وهله اول سپاهيان حمله را از طرف به داخل شهر آغاز كردند، ولكن، نتوانستند به قلعه طائف نفوذ پيدا كنند سپاهيان در داخل قلعه سنگر گرفته بودند و سپاهيان اسلام را زير رگبار تيرهاى خود قرار دادند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فورا دستور عقب نشينين را صادر كرد و سپاهيان را از تيررس دشمن خارج نمود، آنگاه به آنان دستور داد كه فقط به محاصره شهر بپردازند و وارد عمليات نظامى نشود. اين تاكتيك سبب شد كه سپاه از فاصله دورترى شهر را در محاصره قرار دهند تا در نتيجه از تلفات احتمالى دشمن مصون بمانند.

اين شيوه محاصره موجب گرديد كه اولا دشمن بتوانند آسيبى به سپاه اسلام برساند، ثانيا بيش از 15 روز محاصره طاقت نياورد، پس از گذشت 15 روز حضرت جنگ شديدى را با اهل طائف آغاز كرد، وتيرهاى زيادى بين طرفين رد وبدل شد. بالاخره عده اى از سربازان اسلام داخل تانكى شده و ديوار طائف را مورد حمله قرار دادند.

ثقيف با سرنيزه هاى به آتش ‍ گداخته به تانك حمله كردند، پس نيروهاى اسلام از دبابه خارج شده و به وسيله تير آنها را از پاى درآوردند، تا اينكه حضرت دستور عقب نشينين را صادر فرمود. آنگاه دستور داد كه درختهاى انگور ثقيف را قطع كردند(278).

ابن هشام (279) گفته است: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ماه رمضان سال نهم هجرت از منطقه تبوك به مدينه بازگشت، رهبران قبيله ثقيف نيز در همين ماه از طائف به مدينه مشرف شده و به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب گرديدند.

شرح ماجرا بدين صورت بود كه در سال هشتم هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از محاصره طائف صرفنظر نمود، قبل از اينكه به مدينه وارد شود عروة بن مسعود الثقفى به نزد حضرت رسيده و به دين مبين اسلام مشرف گرديد و سپس از حضرت تقاضا كرد كه به او اجازه دهد تا طائف و قوم خود را به اسلام دعوت كند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از نقشه ثقيف آگاه بود، در پاسخ وى فرمود: قومت تو را خواهند كشت عروه گفت: من خودم را از ديد آن ها مخفى نگه مى دارم (280).

آنگاه عروه بن مسعود به طائف بازگشت و قوم ثقيف را به دين مبين اسلام دعوت نمود، همين كه ثقيف از عروة بن مسعود دعوت اسلام را شنيدند از هر طرف او را به رگبار تير گرفتند تا اينكه بالاخره تيرى به او اصابت كرد و كشته شد.

هنگامى كه قوم ثقيف عروة را در خون خود غلطان ديدند از او پرسيدند: خود را چگونه يافتى؟ فقال: كرامة اكرمنى الله بها و شهادة ساقها الله الى فليس فى الا ما فى الشهداء الذين قتلوا مع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل ان يرتحل عنكم فادفنونى معهم فدفنوه معهم فزعموا ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال فيه: ان مثله فى قومه كمثل صاحب يس فى قومه (281). بعد از محاصره طائف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه سپاهيان اسلام به جعرانه بازگشت، يكى از اصحاب به حضرت عرضه داشت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثقيف به شما ظلم و آزار زيادى رسانيدند به آنان نفرين كن. حضرت به عكس عمل كرده و فرمود: اللهم اهد ثقيفا واءت بهم (282).

## جنگ ذات السلاسل

اين جنگ در ماه جمادى الثانى سال هشتم هجرى اتفاق افتاد (283) علت نامگذارى اين جنگ به ذات السلاسل بدين گونه است كه پس از پيروزى سپاه اسلام، حضرت على دستور داد كه اسراى مشركين را در يك رديف قطار كرده و سپس كتفها و بازوان آن ها را در غل و زنجير محكم بست و به سوى مدينه روانه كرد.

ماءموران اطلاعاتى به حضرت گزارش دادند كه گروهى از مشركين با لشكرى سواره نظام و بسيار بزرگ به تعداد دوازده هزار نفر و با تجهيزات نظامى كامل در وادى يابس (284) اجتماع نموده و قصد دارند حمله گسترده اى را عليه سپاه اسلام آغاز كنند، يكى از اهداف عمده آنان دست يابى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على بن ابيطالب مى باشد زيرا آنها عيقده دارند كه منشاء و علت هر گرفتارى كه براى آنان پيش مى آيد، اين دو نفر هستند(285).

آنان براى رسيدن به اهداف خود با يكديگر پيمان بستند كه

1 - هيچ كس حق ندارد در هنگام جنگ و درگيرى با دشمن، صحنه نبرد را ترك نمايد.

2 - اگر افرادى از رزمندگان سپاه در هنگام درگيرى به دام دشمن افتاد افراد ديگر سپاه بايد از او دفاع كنند و به هر وسيله ممكن او را از دام دشمن نجات دهند

3 - كليه سپاه در هنگام جنگ بايد آنقدر به جنگ و نبرد ادامه دهند به طورى كه يا همه كشته شوند ويا اينكه بر دشمن فائق گردند و تا سرحد كشتن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على بن ابيطالب ادامه دهند.

4 - رزمندگان سپاه در صحنه نبرد همقطاران خود را كاملا زير نظر داشته باشند، تا اگر احيانا شخصى از رزمندگان خواست صحنه را ترك كند ممانعت نمايند ونگذارند كه به جنگ پشت نمايد.

جبرئيل امين بر رسول گرامى اسلام نازل گرديد و شرح و ماجراى مشركين را براى حضرت بازگو كرد و از نقشه و اهداف شوم آنان پرده برداشت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهاجرين و انصار را به مسجد فراخواند و آنان را از قصد دشمن آگاه گردانيد و اهدافى را كه بر آن پيمان بسته بودند را براى آنان بازگو كرد، و هدف اصلى آنان را - كه دست يابى به حضرت و على بود - به آنان گوشزد نمود.

سپس سپاهى سواره نظام را به استعداد چهار هزار نفر مركب از مهاجرين و انصار براى جهاد آماده كرد و به فرماندهى عمروبن عاص به سوى يابس فرستاد. سپاه اسلام نيز با روحيه عالى و سلحشورى مسير را پيموده و به منطقه استقرار دشمن رسيدند، پس در مقابل دشمن موضع گرفته و به استحكام مواضع خود پرداختند. سپاهيان اسلام از آرايش و آرامش نظامى خوبى برخوردار بودند و هر يك خود را براى شروع حمله آماده نموده و در انتظار صدور فرمان بودند.

## مذاكرات فرماندهان

ماءموران اطلاعاتى دشمن كه در وادى يابس مستقر بودند از ورود سپاه اسلام به منطقه و از محل استقرار آنها باخبر گرديده و جريان را به فرماندهان و سران خود گزارش نمودند.

در پى اين گزارش، از سوى دشمن 200 نفر از نيروهاى رزمى و افسران كارآزموده در حالى كه شمشيرهاى خويش را از نيام بيرون كشيده بودند به طرف سپاهيان اسلام روانه شدند و تقاضاى ملاقات ومذاكره با فرمانده سپاه اسلام نمودند.

در حين گفتگو از فرماندهى سپاه اسلام سؤ ال شد كه شما از كجا و به چه منظورى به اين منطقه آمده ايد؟ فرمانده سپاه اسلام خود را معرفى كرده و گفت: من عمربن خطاب از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم، و از طرف حضرت براى شما پيام دارم كه اسلام را به شما عرضه داشته واز شما دعوت نمائيم كه به آئين پاك اسلام ايمان آوريد. چنانچه اسلام را قبول كرديد شما هم مانند ساير مسلمين در سايه حكومت اسلامى زندگى خواهيد كرد و اموال و ناموس شما در پرتو حكومت اسلامى در امان خواهد بود و كسى به شما آسيب نمى رساند و اگر از قبول اسلام استنكاف كنيد با شما وارد جنگ خواهيم شد.

سران سپاه مشركين خطاب به عمرو گفتند: سوگند به لات و عزى كه اگر از بستگان ما نبودى هر آينه تو و سپاهيانت جان سالم بدهر نمى برديد و همه شما را از دم تيغ مى گذرانيديم و چنان درسى به شما مى داديم كه تا ابد آويزه گوشتان باشد. خير و صلاح شما در اين است كه به مدينه بازگرديد، چرا كه ما را به كسى كينه و دشمنى نيست و هدف ما فقط دستيابى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر عم او على بن ابيطالب است.

فرمانده سپاه اسلام از تهديد دشمن هراسيده و دستور عقب نشينى را صادر كرد و سپس گفت: به مدينه برگرديد تا وضعيت سپاهيان دشمن را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش نمائيم.

سپاهيان اسلام زبان به اعتراض گشودند و گفتند: چرا شما دستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زير پا گذاشتى؟ ما به اين منطقه براى جنگ آمديم نه براى عقب نشينى، ما به امر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين ديار قدم نهاده ايم تا با دشمن وارد نبرد شويم، از خدا بترس و با مشركين وارد نبرد شو.

عمر در جواب گفت: من از اوضاع و ساز و برگ نظامى دشمن بهتر اطلاع دارم، و شما نسبت به آن آگاهى كامل نداريد، و صلاح هم نيست كه شما بدان آگاهى پيدا كنيد، (286) مصلحت در اين است كه به مدينه بازگرديم، و جريان را به حضرت گزارش نمائيم.

هنگامى كه حضرت از جريان مطلع گرديد عمر را خواسته و اعتراض شديد خويش را به وى اعلان كرد و او را به خاطر عقب نشينى توبيخ كرد. سپس ‍ بار ديگر به جمع و ترتيب سپاه پرداخته وآنان را به فرماندهى يكى ديگر از اصحاب خود، به سوى دشمن اعزام داشت، آنان را دعا كرده و فرمود: با نام خدا حمله را آغاز كنيد، خداوند شما را بر دشمن پيروز خواهد كرد.

هنگامى كهم به وادى يابس رسيدند، 200 نفر از نيروهاى دشمن جهت مذاكره به طرف سپاه اسلام حركت كرده و با فرماندهى سپاه اسلام ملاقات نمودند و همان مذاكراتى كه قبلا انجام داده بودند تكرار كردند. فرمانده سپه اسلام نيز مرعوب دشمن واقع شده و دستور به عقب نشينى سپاه از برابر دشمن داد.

جبرئيل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده و حضرت را از جريان مذاكره باخبر كرد، پس حضرت از اين جريان بسيار برآشفت و ابى بكر فرمانده سپاه را خواست و به او اعتراض شديدى كرده و فرمود: شما دستور مرا مخالفت نموده و از ميدان جنگ عقب نشينى كرده و به رأی خويش ‍ عمل كردى، همين قدر بدان كه خداى را در عرش معصيت كردى. سپس او را نفرين كرده و فرمود: قبح الله راءيك.

آنگاه سپاهيان اسلام را مخاطل قرار داده و فرمود: خداوند به من وحى نمود كه على بن ابيطالب - عليه‌السلام - را به فرماندهى سپاه برگزينم، او به من وعده پيروزى داده است و بدون شك خداوند به دست توانمند عبد صالحش على - عليه‌السلام - فتح و پيروزى فراوانى را عنايت ميكند.

## فرماندهى على عليه‌السلام

حضرت على عليه‌السلام سپاه را منظم به سوى دشمن حركت كرد، حضرت در اين مرتبه مسير سپاه را تغيير داد و از راههاى كور و بيراهه كه دشمن بدان آگاهى نداشت حركت خويش را آغاز كرد، به طورى كه سپاه روزها به استراحت مشغول و شبها با سرعت به حركت خود ادامه مى دادند.

حركت سپاه به گونه اى سريع انجام مى گرفت كه آثار خستگى بر چهره نمايان بود و از طرفى هم از دشمن بيم داشتند زيرا از وضعيت و كيفيت سپاه دشمن كاملا آگاه بودند، كه اين امر تضعيف روحيه سپاه اسلام شده بود.

حضرت على كه به جريان پى برده بود ناراحت شده و براى اينكه ترس و وحشت را از سپاهيان اسلام دور كند آنان را به پيروزى نويد داد و فرمود: اى سپاهيان اسلام شما احساس خستگى را به خود راه ندهيد، به اذن خداى بزرگ در اين جنگ پيروزمندانه به وطن باز خواهيد گشت. اين بيان حضرت سپاهيان را روحيه تازه بخشيد سخنان حضرت به گونه اى تاءثير كرده بود كه احساس خستگى و كوفتگى را از سپاه دور كرد و آنان را براى جنگ مهيا نمود.

هنگامى كه سپاهيان اسلام به وادى يابس رسيدند، ساكنين منطقه يابس از ورود آنان آگاه شدند، پس مشركين گردانى به تعداد 200 نفر از فرماندهان نظامى را جهت مذاكره به طرف سپاه اسلام روانه كردند. هنگامى كه حضرت از اين جريان مطلع گشتند با تعدادى از فرماندهان صف شكن از لشكر جدا شده و به طرف آنها حركت كرد.

هنگامى كه نزديك به يكديگر رسيدند، فرمانده دشمن از اسم و رسم حضرت جويا شد، حضرت على در جواب فرمود: من على بن ابيطالب پسر عم سول گرامى اسلام هستم و به امر وى به سوى شما آمده ام تا شما را به توحيد و يكتا پرستى و نبوت رسول گرامى اسلام دعوت كنم، اگر اسلام را پذيرفتند در سايه حكومت اسلامى به آرامش خاطر زندگى كرده و اموال و نواميس شمادر امن و تمام منافعى كه جهت مسلمين در نظر گرفته شده، شما نيز در آن شريك خواهيد بود.

سپاهيان دشمن هنگامى كه حضرت على - عليه‌السلام - را شناختند بسيار خوشحال شدند، و در جواب گفتند: هدف ما از لشكركشى به اين وادى دست يابى به شما بود و به آن دست يافتيم، دعوت شما ما را به اسلام فايده نبخشيد، پس خود و سپاهت را براى نبرد بى امان آماده كن، بدان كه شما و سپاهت به سلامت به مدينه بازنمى گرديد، وعده ما نبرد و آغاز جنگ فردا پس از طلوع آفتاب است.

حضرت فرمود: شما مرا از جنگ مى ترسانيد در حالى كه من مرد جنگ و مى دانم، به ازدياد نيروهاى خود نباليد كه ما با تكيه بر خداى بزرگ و به همت توانمند سپاهيان اسلام و استمداد از نيروهاى غيبى الهى بر شما پيروز خواهيم شد.

شب هنگام به لشكر خود آرايش نظامى داده و در بيدار باش كامل قرار داد، حضرت در آن شب دستور داد توبره به دهان اسبها زده و آنها را كاملا از جو سير كنند، صداى خرد شدن دانه هاى خواب را از چشم رزمندگان سپاه گرفت و تا صبح در بيدار باش كامل به سر بردند.

صبح هنگام حضرت با سپاه خود نماز صبح را بجا آورد و درحالى كه سپاه دشمن در خواب فرو رفته بود دستور حمله را صادر فرمود. در نتيجه دشمن غافلگير شد و حمله سپاهيان اسلام به گونه اى برق آسا بود كه در همان لحظات حمله شدمن را به محاصره كامل خود درآورد.

هنگامى كه دشمن از خواب بيدار شد خود را در محاصره سپاهيان اسلام ديدند و ديگر اختيار و قدرت را از دست دادند و به فاصله چند ساعت كليه نيروهاى رزمى دشمن كشته و اسير و به همراه زنان و كودكان و اموالى كه داشتند به غنيمت سپاهيان اسلام درآمدند.

سپس حضرت دستور داد تا خانه و كاشانه دشمن را كه محل توطئه عليه اسلام بود، تخريب و منهدم نمايند و با اسرا و غنائم جنگى به سوى مدينه حركت كنند، جبرئيل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از فتح و پيروزى مسلمين آگاه كرد، حضرت هم به همراهى مسلمين به استقبال سپاهيان اسلام به خارج مدينه روانه شدند و در سه مايلى مدينه به يكديگر برخورد كردند.

هنگامى كمه على چشمش به رسول گرامى اسلام افتاد از اسب پياده شد و وقتى به نزديك هم رسيدند و يكديگر را در آغوش گرفتند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر پيشانى حضرت بوسه زد و به همراهى سپاهيان اسلام و اسرا و غنائم دشمن به سوى مدينه بازگشتند.

امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد: «ما غنم المسلمون مثلها قط الا ان يكون من خيبر فانه مثل ذلك و انزل الله تبارك و تعالى فى ذلك اليوم هذه السورة و العاديات ضبحا.. الخ (287)» « مفسرين شيعه بر اين مسأله متفق اند كه سوره عاديات در سال هشتم هجرى در شاءن حضرت على - عليه‌السلام - نازل شده است.»

نظريه

1 - يكى از نكات مهم، در جنگ، استفاده از اطلاعات صحيح درباره مواضع استراتژيك دشمن است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اساس اين اطلاعات دقيق و صحيح توانست مواضع استقرار دشمن و اهداف آنان را به دست آورد و از كميت و كيفيت آنها آگاه شود.

2 - نكته ديگر اينكه حضرت على دشمن را غافلگير نمود و حمله را پس از نماز صبح و طلوع فجر انجام داد، زيرا آن وقت هنگام نزول رحمت و نصرت الهى است. حمله به گونه اى دقيق و محاسبه شده انجام گرفت كه با كمترين تلفات بيشترين خسارات را به دشمن وارد كرد.

3 - حكومت اسلامى از نظر اقتصادى نياز به برنامه هاى اقتصادى داشت، بهترين راه براى تاءمين بودجه اقتصادى مسأله جهاد بود كه بدين وسيله بنيه اقتصادى دولت اسلامى تقويت شد و حفره هاى اقتصادى ترميم گرديد.

4 - در اين جنگ كاربرد فرماندهان نظامى به معرض نمايش و آزمايش ‍ گذاشته شد، تا براى مسلمانان مشخص گردد كه فرمانده نظامى بايستى از ايمان قوى و شجاعت و زيركى خاصى برخوردار باشد.

برخواننده محترم روشن است كه علت شكست و عقب نشينى دو فرمانده قبل از ميدان نبرد به خاطر ضعف ايمان و ترس و بى جراءتى آنان در برابر دشمن كه باعث ذلت مسلمين شده بود.

5 - حضرت على ابتدا مسير سپاه را تغيير داد، اين نحوه عملكرد حضرت به نوبه خود نياز به اطلاعات دقيق نظامى از منطقه عملياتى و راههاى تداركاتى و مواضع استقرار دشمن وطرق دست يابى به آن دارد.

حضرت على به نوبه خود اسرار نظامى را كاملا و به دقت رعايت كرد، و با استفاده از خدعه و نيرنگ در جنگ دشمن را در هنگام استراحت غافلگير نمود و قبل از اينكه دشمن از جريان حمله باخبر شود در محاصره خود قرار داد.

6 - در جنگ كيفيت نيرو و كارآيى آن در عمليات مهم است نه كميت نيرو، تعداد زياد نيرو با توجه به عدم كارآيى فرماندهان نظامى مفيد نيست. حضرت على با دقت در بكارگيرى نيرو توانست بر دشمن غلبه يابد در حالى كه سپاهيان اسلام تقريبا ثلث يك سوم سپاه دشمن بودند (288).

# فصل نهم: رويدادهاى سال نهم هجرت

اين جنگ در سال نهم هجرى اتفاق افتاد كه از ماه اول ماه رجب آغاز گرديد.

در طول يك ماه فاصله بين مدينه و تبوك توسط سپاهيان اسلام پيموده شد و سپاه اسلام در اوائل ماه شعبان به منطقه تبوك وارد شدند و پس از يك ماه مقابله با سپاهيان هرقل، در ماه مبارك همان سال به سوى مدينه بازگشتند.

سيره و روش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آن بود كه در هر جنگى اسرار و اهداف نظامى جنگ را از همه كس پنهان مى كرد و به گونه اى عمل مى كرد كه كسى نمى توانست از آن مطلع گردد، ليكن در جنگ تبوك كه حضرت سپاه خود را براى مقابله با دشمن آماده مى كرد اهداف خود را جهت مسلمانان بيان داشت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين جنگ چند هدف را دنبال مى كرد:

1 - به خاطر فاصله زيادى - يكصد فرسخ - كه سپاهيان هرقل از مدينه داشتند، لازم بود كه مسلمانان اين مسافت طولانى را بپيمايند و خود را به منطقه عمليات برسانند.

2 - در آن زمان شرايط بسيار سختى بر مسلمانان حاكم بود، زيرا در آن سال كم بارانى باعث شده بود كه زمينها و باغات آن ها از بى آبى خشك شوند و حاصل مطلوبى به دست نياورند.

3 - كثرت و فراوانى دشمن بود، زيرا روميان آن زمان كه تحت سلطنت هرقل زندگى مى كرد نتوانستند تحمل كنند كه دولت قدرتمند اسلام در جزيرة العرب به وجود آيد، لذا هرقل مصمم بود كه به هر وسيله ممكن نظام نوپاى حكومت اسلامى را از پا درآورد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى پياده كردن اين اهداف لازم بود كه سپاهى بسيار قوى با ساز و برگ نظامى تهيه نموده و به منطقه اعزام دارد، و براساس اهداف از پيش تعيين شده سپاهى را به استعداد يكصدهزار نفر تدارك نموده و به سوى منطقه تبوك كه از ديار شامات بود اعزام نمايد.

مسلمانان رغبت و تمايلى به شركت در اين جنگ نداشتند، ولى با توجه به خطراتى كه آنان را تهديد مى كرد حاضر به تحمل سختيها و رنجهاى جنگ شده و سپاه اسلام را يارى دهند تا از اين راه بتوانند خطر دشمن را در خارج از مرزهاى حكومت اسلامى دفع كنند.

## تبليغات منافقين

برخى از منافقين تبليغات سوء را مناسب تشخيص دادند تبليغات خود را برخلاف دستورات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز كردند در ابتدا اذهان مسلمانان را نسبت به حقانيت جنگ تبوك كه حضرت به آن دستور داده بود متزلزل نمودند، سپس گرمى هوا را بهانه كردند وگفتند: شما در اين هواى گرم چگونه ميتوانيد اين مسافت طولانى را بپيماييد؟

بهتر است كه در اين هواى گرم و خشكسالى شديدى كه بر منطقه حاكم است به فكر اداره و تهيه آذوقه زندگى خود باشيد.

در پى اين تبليغات مسموم منافقين، خداوند پيامبر را نسبت به اهداف شوم آنان آگاه گردانيد، و اين آيه را نازل كرد: (وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ) (289).

## آمادگى سپاه براى اعزام

رسول گرامى اسلام مصمم شد كه به هر وسيله ممكن سپاهى از مسلمانان را تشكيل داده و به منطقه تبوك اعزام نمايد، لذا دستور داد كه مردم كمرهاى خود را محكم ببندند و براى جنگ آماده شوند.

در بين مسلمانان كسانى بودند كه از ثروت زيادى برخوردار بودند، پس به آنان دستور داد كه مسلمانان فقير را تجهيز نموده و هزينه نظامى آنه را به عهده بگيرند، مسلمانان اين فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به جان و دل خريدند و هرچه كه در توان داشتند از اموال خود در اين جنگ سرمايه گذارى كردند.

عثمان بن عفان از جمله كسانى بود كه اموال زيادى را در اختيار سپاه اسلام قرار داد.ليكن تجهيزات جنگى سپاه اسلام را كفاف نمى كرد و عده اى از مسلمانان كه نتوانسته بودند خود را تجهيز كنند به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شده و از حضرت خواستند كه آن ها را نيز تجهيز نمايد.

متاءسفانه حضرت توان مالى نداشت، و نتوانست آنها را مجهز كند تا بتوانند در سپاه اسلام شركت جويند، آنان نيز ماءيوسانه و با چشمانى گريان از خدمت حضرت بازگشتند(290).

قرآن كريم اين جريان را در قالب آيه اى آورده و مى فرمايد: لا اجد ما احملكم عليه تولوا و اعينهم تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا ما ينفقون (291).

## تخلف مسلمانان

هنگامى كه رسول گرامى خواست نيروها را به طرف تبوك حركت دهد عده اى از مسلمانان حضرت را همراهى نكردند، عبدالله بن ابى كه سركرده منافقين مدينه بود پيروان خود را از شركت در سپاه اسلام منع كرده و منافقين مدينه هم در سپاه اسلام شركت نكرده و در مدينه ماندند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو نفر از اصحاب را به جانشينى خود در مدينه منصوب كرد، سباع بن عرفطه را براى اهل مدينه وعلى بن ابى طالب را براى خانواده و اهل بيت خود در مدينه قرار داد.

هنگامى كه منافقين از اين قضيه باخبر شدند، حضرت على را مورد طعن و سرزنش قرار داده و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تهمت بستند و گفتند: كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على را در مدينه جا گذاشت، زيرا على قدرت و حال جنگ را ندارد، حضرت على از اين سخنان ناراحت شده و خود را مجهز كرد و شمشير را برداشت و راه تبوك را در پيش گرفت و خود را در ثنية الوداع (جرف) (292) به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيده و گفته هاى منافقين را براى حضرت نقل كرد

حضرت گفتار منافقين را تكذيب فرموده و سپس گفت: كذبوا ولكنى انما خلفتك لما ورائى فاخلفنى فى اهلى و اهلك، اما ترضى، (افلا ترضى) يا على ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا ان تكون لانبى بعدى؟ پس از اين سخنان حضرت على به مدينه بازگشت و در مدينه باقى ماند(293).

## حوادث بين راه

الف - سرزمين حجر

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه اسلام را به طرف تبوك حركت داد، به سرزمين حجر - منقطه اى كه قوم عاد و ثمود در آن زندگى مى كردند - رسيدند و سپاهيان اسلام شب را در آنجا گذراندند.

سپاهيان جهت رفع تشنگى بر سر چاه حجر آمدند، حضرت آنان را از آشاميدن آب نهى كرد و فرمود: از اين آب نياشاميد، و فقط از آن براى نماز وضو بگيريد، كسى از شما در شب تنها از منطقه خارج نشود، هرگاه كسى از شما جهت رفع حاجت خواست از محل خارج شود كسى را همراه خودش ‍ ببرد. دو نفر از سپاهيان اسلام حرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ناديده گرفتند و هر دو نفر نيز مبتلا شدند.

بالاخره آن شب را به صبح رساندند در حالى كه از جهت آب در مضيقه بودند و از طرفى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز آنها رااز آشاميدن آب چاه منع كرده بود، پس به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضه داشتند: يا رسول الله ما در اينجا نيازمند به آب هستيم، و از طرفى آب نيست چه كنيم؟

حضرت پس از مشاهده وضع سپاه خود، دست به مناجات برداشته و از خداوند طلب باران نمود تا مسلمانان بتوانند به آب دسترسى نموده و تشنگى خود را برطرف خداوند دعاى حضرت را به اجابت رسانيد و پاره ابرى را روى سر آنان فرستاد، آن پاره ابر شروع به باريدن كرد تا حدى كه لباسهاى آنان تر شده و هر يك به مقدار لازم از اب آن استفاده كرده و مقدارى نيز براى استفاده بين راه برداشتند(294).

ب - گم شدن ناقه حضرت

پس از حركت كردن سپاهيان اسلام از سرزمين حجر به سوى تبوك، در بين راه ناقه حضرت گم شد، عده اى از سپاهيان به جستجوى ناقه حضرت پرداختند تا ناقه حضرت را پيدا كنند.

در اين ميان شخصى از منافقين به نام زيد بن لصيب القينقاعى كه در كنار عمارة بن حزام نشسته بود، زبان به طعنه پيامبر گشوده و گفت: مگر محمد نمى گويد كه من پيامبر خدا هستم و از آسمان به من خبر مى رسد، پس چگونه از محل اختفاء ناقه خود بى خبر است و ديگران را به جستجوى ناقه خود فرستاده است؟

هنگامى كه اين سخنان به گوش پيامبر رسيد در جواب فرمود: به خدا قسم، هر چه را من مى دانم از طرف خدا به من آموخته مى شود، هم اكنون خداوند به من تعليم داد كه ناقه در فلان وادى و داخل دره است در حالى كه افسارش به دور بوته اى پيچيده و نمى تواند خود را رها كند، برويد و ناقه را از آن دره بياوريد، بعضى از سربازان سپاه اسلام رفته و ناقه حضرت را از آن دره نجات داده و به محضر حضرت آوردند(295).

ج - عقب نشينى سپاهيان هرقل

رسول گرامى به راه ادامه داد، در ادامه مسير بعضى از مسلمانان نتوانستند حضرت را همراهى نمايند و لذا عقب نشينى كردند، هنگامى كه به حضرت گزارش مى دادند، كه فلان از قافله عثب مانده است حضرت مى فرمود: ولش كنيد اگر در او خيرى باشد خداوند او را به سپاه ملحق مى كند.

از جمله ابى ذر غفارى بود كه عز عقب قافله تنها مى آمد، پس به حضرت گزارش دادند كه ابى ذر به تنهايى دنبال قافله حركت مى كند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يرحم الله اباذر يمشى وحده و يموت وحده و يبعث وحده (296).

سرانجام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه سپاهيان اسلام به منطقه تبوك رسيدند، و به مدت ده روز و اندى در منطقه ماندند. در نتيجه ضمن امدادهاى غيبى و نصرتهاى الهى كه بر فضاى نورانى جبهه اسلام حاكم بود هجوم و موضع گيرى سپاهيان اسلام به طرز بى سابقه و بر اساس اصول سياسى نظامى صورت گرفت كه سبب رعب و وحشت زائدالوصفى بر پيكره سپاه اسلام شده بود، و سرانجام سپاهيان هرقل منطقه عمليات را ترك گفته و از برابر سپاهيان اسلام عقب نشينى نمودند.

د- وادى مشفق

پس از عقب نشينى سپاهيان هرقل، حضرت منطقه تبوك را به قصد مدينه ترك كرد و در بين راه به وادى مشفق رسيدند، در اين وادى چشمه اى بود كه آب بسيار كمى داشت - به حدى كه اگر دو يا سه نفر از آن استفاده مى كردند كفاف نمى كند - پس حضرت به سپاهيان خود دستور داد كه به آن آب نزديك نشوند.

عده اى از منافقين كه خود را در ميان سپاه جا داده بودند حرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ناديده گرفته و خود را به آن آب رساندند، و از آب استفاده كردند، پس آن آب خشكيد و تمام شد،. هنگامى كه حضرت به آن چشمه رسيد آن را خشكيده يافت.

هنگامى كه حضرت از جريان مطلع گرديد، بر آنها لعن و نفرين فرستاد، سپس از ناقه پياده شد و دست مبارك خود را داخل چشمه گذاشت، به بركت دست حضرت از آن چشمه آب فوران كرد به طوريكه تمام سپاه اسلام از آن آب استفاده نمودند.

ه‍ - مسجد ضرار

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال تدارك سپاه به سوى تبوك بود، عده اى از منافقين كه در محله بنى سالم سكونت داشتند مسجدى بنا نمودند به اين بهانه كه پيرمردان وزنان و كودكان كه قدرت و توانايى رفتن به مسجد قبا را ندارند تا عبادات خود را بجا آورند در همين جا انجام دهند(297).

پس گروهى به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و عرضه داشتند: يا رسول الله ما در محله بنى سالم مسجدى براى مسلمانان ساخته ايم كه پير يا مريض هستند و هم براى كسانى كه در شبهاى بارانى و يا بسيار گرم تابستانى نمى توانند خود را به مسجد قبا برسانند در آن مسجد عبادت خود را به جا آورند.

ما دوست داريم كه شما قدم رنجه فرموده و بر ما منت گذاشته و با ما نمازى را در آن مسجد بجا آوريد. حضرت فرمود: هم اكنون در حال سفر هستم، ان شاء الله پس از اين كه از جنگ تبوك بازگشتم مى آيم و در مسجد شما نماز بجا مى آورم (298).

هنگامى كه حضرت پس از بازگشت از تبوك به قريه اوال رسيد جبرئيل نازل شد و ماجراى مسجد ضرار را به عنوان يك پيغام الهى به حضرت بيان نمود و اين آيه را قرائت فرمود: و الذين اتخذوا مسجدا ضرارا و كفرا و تفريقا بين المؤ منين (299).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از نزول آيه شريفه مالك بن الدخشة - از برادران بنى سالم - و معن بن عدى يا برادرش عاصم بن عدى - از برادران بنى عجران - را فراخواند و به آنان دستور داد تا به محله بنى سالم رفته و مسجد ضرار را آتش بزنند. اين دو نفر به سرعت خود را به محله بنى سالم رساندند.

پس مالك كه از قبيله بنى سالم بود به خانه رفته و شاخه اى از نخله خرما را آتش زد و به نزد معن آمد، هنگامى كه به مسجد ضرار رسيدند اهل مسجد ضرار كه همان منافقين بودند در مسجد نشسته بودند، اين دو نفر مسجد را آتش زدند و پس از سوختن سقف مسجد ديوارهاى آن راخراب كرده و با خاك يكسان نمودند، اهل مسجد هم مسجد را ترك نموده و پا به فرار گذاشتند.

بانيان مسجد ضرار

كسانى كه در بناى مسجد ضرار دست داشتند دوازده نفر بودند كه اسامى آنها بدين صورت بود

1 - خدام بن خالد

2 - ثعلبة بن حاطب

3 - معتب بن قشير

4 - ابوحبيبة الاعزر

5 - عبادبن حنيف

6 - جارية بن عامر

7 - يجمع بن جاريه

8 - زيد بن جاريه

9- نبتل بن الحارث

10 - بخزج

11 - بجادبن عثمان

12 - وديعة بن ثابت (300).

## فصل دهم: رويدادهاى سال دهم هجرت

حجة الوداع

اين واقعه در سال دهم هجرى اتفاق افتاد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت كه در آن سال با ياران خود حج و مناسك را بجاى آورد، و مسلمانان را به مناسك حج اسلامى آشنا سازد تا مسلمانان بتوانند حج را با مناسك آن به خوبى ياد گرفته و اين فريضه بزرگ الهى را به نحو احسن انجام دهند. بر اساس اين هدف مقدس الهى، در روز 25 ذيقعده از مدينه به سوى مكه سفر كرد(301).

هنگامى كه به منطقه سرف رسيد، اصحاب را به دو دسته تقسيم كرد، دسته اى كه گوسفند قربانى را با خود همراه داشتند، امر فرمود كه محرم به احرام حج شوند و به همراه او اعمال حج را بجا آورند، و كسانى كه قربانى به همراه نداشتند، حضرت به آنان امر فرمود كه محرم به احرام عمره مفرده شوند. حضرت على - كه قبل از آن، از جانب حضرت به يمن رفته بود - در منطقه سرف به حضرت رسيد. به دستور پيامبر او نيز لباس احرام بر تن نمود و محرم شد.

هنگامى كه به عرفه رسيدند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطبه اى ايراد نمود و در آن خطبه اكثر مسائلى را كه مسلمانان به آن نياز داشتند بيان نمود.

براساس نقل ابن اثير، در آن سال عده زيادى در حج شركت كرده بودند؛ جمعيت مسلمانان به گونه اى زياد بود كه صداى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به گوش آنها نمى رسيد، و ربيعة بن اميه فرمايشات و بيانات حضرت را براى آنان توضيح مى داد(302).

در ادامه ابن اثير ميگويد: سرانجام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعمال حج و مناسك آن را بجاى آورد. اين حج آخرين حج رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه به حجة الوداع يا حجه البلاغ شهرت يافت.

نظريه: ابن اثير تاريخ حجة الوداع را به همين اندازه بيان نموده و به شكل مرموزى از جريان غدير گذشته و از آن اسمى به ميان نياورده است و حال آنكه اساس و ريشه مسأله حج در آن سال، معرفى جانشين و خليفه خود بود كه حضرت در سرزمين حجفه و در وادى غدير آن را متذكر شده بود.

روايت غدير را حدود 30 نفر از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند، و علما و بزرگان عامه نيز اين روايت را به طرق مختلف و با الفاظ گوناگون از اصحاب نقل كرده اند.

در اينجا لازم ميدانم كه ادامه مطلب را از كتاب قادتنا كيف نعرفهم - تاءليف حضرت آية الله ميلانى بيان كنم

مرحوم آية الله ميلانى، بخشى از اين روايات را با ذكر طرق از كتب معتبره عامه نقل نموده است، چون بناى ما بر اختصار است به ذكر يك روايت بسنده مى كنيم

اين روايت را خوارزمى به اسناد خود (303) از ابى سعيد الخدرى نقل نموده، كه اضافه بر سخنان حضرت سخنان حسان بن ثابت شاعر معروف عرب را نيز بيان كرده است.

روى الخوارزمى باسناد عن ابى سعيد الخدرى، انه قال: «ان النبى يوم دعا الناس الى غدير خم، امر بما كان تحت الشجرة من الشك فقام، و ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الى على فاخذ بضبعه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطيه ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (304) فقال رسول الله: الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضى الرب برسالتى و الولاية لعى، ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره»

سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين نكته پايان يافت، پس حسان بن ثابت كه يكى از شعراى زبردست عرب به شمار مى رفت از حضرت اجازه گرفت تاشعرى را كه در مسأله غدير سروده بود براى جمعيت حضار قرائت نمايد.

او شعرش را به اين ترتيب آغاز نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يناديهم يوم الغدير نبيهم |  | نجم و اسمع بالرسول مناديا |
| بانى مولاكم نعم، و وليكم |  | فقالوا: ولم يبدو هناك النعاميا |
| الهك مولانا و انت ولينا |  | ولا تجدل فى الخلق للامر عاصيا |
| فقال له: قم يا على فاننى |  | رضيتك من بعدى اماما و هاديا |
| فمن كنت مولاه فهذا وليه |  | فكونوا له انصار صديق مواليا |
| هناك دعا اللهم وال وليه |  | و كن للذى عاد عليا معاديا |

به نظر مى رسد مسأله غدير و تعيين حضرت امير در بين اصحاب از قبل مطرح بوده وگرنه چگونه مى توان تصور كرد كه حسان بن ثابت فى البداهه شعرش را در مجلس سروده باشد، پس چنين در مى يابيم كه حسان بن ثابت اين شعر را قبلا سروده بوده و در واقعه غدير هم فقط از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه گرفته بوده تا آنرا براى مردم قرائت كند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مناطق و اماكن مختلف و در مناسبتهاى گوناگون مسأله ولايت حضرت على عليه‌السلام را مطرح نموده و قضيه خلافت و جانشينى آن حضرت را ميان مردن روشن كرده است. ابن اثير خطبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عرفات را متذكر شده است، پس ‍ معلوم مى شود كه مطرح نمودن مسأله خلافت در غدير خم، اتمام حجتى براى مردم بوده و در واقع آخرين پيامى كه بوده به مردم رسانده خست و به همين خاطر آن را حجه البلاغ نيز ناميده اند.

چنين به نظر مى رسد كه علت انتخاب منطقه غدير خم، بدان لحاط بوده كه آن منطقه گذرگاه همه حاجيان - كه در آن سال به قصد زيارت بيت الله الحرام مشرف شده بودند - بوده است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين منطقه را جهت تبيين مبانى مسأله خلافت انتخاب نمود كه در آن خطبه چند نكته مهم را به مسلمين خاطر نشان نمود

1 - مسأله نصب حضرت على - عليه‌السلام - به منصب خلافت بوده است، زيرا حضرت تصريح نمودند كه: هر كسى را كه من بر او ولايت دارم على نيز همان ولايت را بر او دارد در اين جمله رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نحو اطلاق و ارسال تمام شؤ وناتى كه واجد آن از طرف خداوند متعال بود به حضرت على عليه‌السلام منتقل كرد.

از هم اين شؤ ونات اين بود كه حضرت على نيز از طريق وحى و الهام علوم خود را از خداوند فرا مى گرفت و در گفتار و كردار معصوم بود، قرآن كريم عصمت حضرت را به اين آيه تاءييد مى كند: (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) (305) بر اساس مفاد اين آيه، جميع علوم و اطلاعات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ناحيه خداوند به او تعليم داده مى شود و مقام عصمت نيز با تمام شؤ وناتش به حضرت على منتقل مى شود.

در حديث منزلت كه متفق و مورد قبول بين عامه و خاصه است، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط مسأله نبوت را از حضرت على استثنا نمود، اگر خاتميت نبوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبود به اطلاق كلام حضرت مى توانستيم چنين ادعا كنيم كه حضرت على عليه‌السلام در تمام شؤ ونات حتى مسأله نبوت تالى تلو پيامبر است لكن چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين حديث شريف فقط مسأله نبوت را از حضرت استثنا نمود و فرمود: الا انه لا نبى بعدى چنين استفاده مى شود كه حضرت در غير از مسأله نبوت در ساير مسائل هم شاءن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

2 - مسؤ له نصب حضرت على عليه‌السلام انتصاب از جانب پروردگار متعال بوده است. زيرا حضرت تصريح نمودند كه: مسأله خلافت على تنها خواسته من نيست بلكه خواسته پروردگار نيز مى باشد و من براساس وحى خداوند متعال مأمورم كه خلافت حضرت را به شما ابلاغ نمايم.

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا نزول اين آيه وظيفه پيامبر را در مورد اتمام حجت بر مردم را بيان كرده است، و نشان مى دهد كه ولايت حضرت متمم و مكمل دين است.

3 - اساس ولايت بر محبت است، اگر محبت و گرايش قلبى نباشد پذيرش ولايت از حضرت امكان پذير نيست، بر همين اساس حضرت دعا كرده و فرموده: اللهم وال من والاه؛پروردگارا! هركس على را دوست دارد او را دوست بدار.

اساس كينه توزى و عداوت نيز بر اين است كه انسان حق را نفهمد و زير بار آن نرود، بر همين اساس حضرت آنان را نفرين كرده و فرمود: و عاد من عاداه؛هركس على را دشمن مى دارد او را دشمن بدار.

خوارزمى (306) گفته است كه: عده اى از صحابه حديث غدير - بدون شعر حسان بن ثابت - را نقل نموده اند، اسامى آنان بدين شرح است:

1 - على بن ابيطالب عليه‌السلام

2 - عمربن الخطاب

3 - براءبن عازب

4 - سعدبن ابى وقاص

5 - طلحه بن عبيدالله

6 - حسين بن على عليه‌السلام

7 - عبدالله بن مسعود

8 - عماربن ياسر

9- عمار بن ياسر

10 - ابو ايوب انصارى

11 - ابن عمر

12 - عمران بن حصين

13 - بريدة بن الحصين

14 - ابوهريرة

15 - جابربن عبدالله

16 - ابورافع مولى رسول الله

17 - حبشى بن جنادة

18 - زيدبن شراحيل

19 - جريربن عبدالله

20 - انس

21 - حذيفة بن اسيد انصارى

22 - زيد بن ارقم

23 - عبدالرحمن بن يعمر

24 - عمرو بن الحمق

25 - عمربن شرحبيل

26 - ناجية بن عمر

27 - جابربن سمرة

28 - مالك بن الحويرث

29 - ابوذؤ يب الشاعر

30 - عبدالله بن ربيعة

## پاورقی ها

1- خانه عبدالمطلب (محل اخذ پيمان) در نزديكى جمره عقبه قرار گرفته است از جمره عقبه كه به طرف مكه رهسپار مى شويد سمت راسه دره اى است از دهانه دره كه وارد مى شويد پشت كوه جمرات محلى است كه كوههاى آن را حاطه كرده است و لذا محل عقبه در نهايت اختفاء بود و دشمن به سادگى نمى توانست از مخفيگاه حضرت اطلاع پيدا كند در اين پيمان حضرت نكات ايمنى را بسيار خوب رعايت نموده و محل پيمان از جهت امنينتى بهترين مكانى بود كه انتخاب شده بود.

2- ابن ابى رافع ، يكى از سران قبيله قريش محسوب مى شد

3- تاريخ طبير، ج 2، ص 245

4- يهوديانى كه با آنان در يثرب زندگى مى كردند، زمينهاى آنها را به زور از آنان گرفته بودند هرگاه اخلاقى ميان آنها پيش مى آمد يهوديان آنها را مى ترسانيدند، و مى گفتند: در آخر الزمان پيامبرى در مكه مبعوث مى شود و ما به او ايمان مى آوريم و از او پيروى مى كنيم و به كمك او با شما جنگ مى كنيم و شما را همانند قوم عاد و ارم از بين مى بريم .

5- به نقل از تاريخ طبرى ، ج 2، ص 242

6- تفسير قمى ، ج 1، ص 273: فقالوا: و ما لنا على ذالك ؟ قال : الجنة فى الاخرة و تملكون العرب و تدين لكم العجم

7- يكى از كسانى كه در پيمان عقبه اولى شركت داشت .

8- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 247

9- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 149، و كان اسعد بن زرارة يجمع بالمدينة من اسلم و كتب الاوس و الخزرج الى رسول الله (صلى الله عليه وآله): ابعث لنا مقرءا يقرءنا القرآن ، فبعث اليهم مصعب بن عمير العبدرى فنزل على اسعد بن زرارة فيقرءهم القرآن

10- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 252، و خرج مهاجرا الى المدينة فى شهر ربيع الاول و قدمها يوم الاثنين لاثنتى عشر ليلة خلت منه

11- پدر جابربن عبدالله انصارى ، از اصحاب بزرگ رسول خدا (صلى الله عليه وآله)

12- تفسير قمى ، ج 1، ص 273

13- تفسير قمى ، ج 1، ص 272

14- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 234: سمعت البراء، يقول : اول من قدم علينا من اصحاب رسول الله مصعب بن عمير و ابن ام مكتوم يقرءان القرآن ، قال : ثم جاء عمار و بلال و سعد، قال : ثم جاء عمر بن الخطاب فى عشرين ثم جاء الرسول قال : فما راءيت الناس فرحوا بشى ء قد فرحهم به حتى راءيت الاولاد و الصبيان يقولون : هذا رسول الله قد جاء

15- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 226،: فلم يبق بمكة منهم الا رسول الله و ابوبكر و على بن ابى طالب او مقتول او مريض او ضعيف عن الخروج

16- تفسير قمى ، ج 1، ص 272

17- تفسير قمى ، ج 1، ص 273

18- تفسير قمى ، ج 1 ص 273

19- تفسير قمى ، ج 1، ص 273،: فاجتمعوا فى دار الندوة و كان لايدخل دار الندوة الا من التى عليه اربعون سنة

20- تفسير قمى ، ج 1، ص 274

21- تفسير قمى ، ج 1، ص 275: ثم قالوا لابليس : فما الراءى فيه يا شيخ ؟ قال : ما فيه الا راءى واحد، قالوا: فما هو؟ قال : يختع من كل بطن من بطون قريش واحد و يكون معهم من بنى هاشم رجل فياءخذون سكينة او حديدة او سيفا فيدخلون عليه فيضربونه ضربة واحدة حتى يتفرق دمه فى قريش كلها فلا يستطيعوا بنوهاشم ان يطلبوا بدمه و قد تشاركوا فيه

22- انفال : 35، ترجمه : و نماز آنان در نزد خانه خدا، چيزى جز صفير و كف زدن (و رقصيدن) نبود.

23- انفال : 30: و هنگامى كه مى انديشند براى تو، آنان كه كفر مى ورزيدند، كه تو را باز دارند يا بشكند يا بيرون كنند آنان به تو مكر مى كنند و خداوند هم مكر مى كنند و خداوند بهترين مكر كنندگان است .

24- تفسير قمى ، ج 1، ص 275،: فلما امسى رسول الله جائت قريش ليدخلوا عليه ، فقال ابولهب : لاادعكم ان تدخلوا عليه بالليل فان لى الدار صبيانا، و نساءا ولاناءمن ان نقع بهم يد خاطئة لنحرسه الليلة فاذا اصبحنا دخلنا عليه

25- تفسير قمى ، ج 1، ص 276: قاموا حول حجرة رسول الله واءمر رسول ان يفرش له ففرش له ، فقال لعلى بن ابى طالب افدنى بنفسك

26- يس : 9

27- ابوكرز مردى از قبيله خزاعه بود كه از فراست زايد الوصفى برخوردار بود و از نگاره پا كه بر روى زمين قرار داشت صاحب پا را شناسايى مى كرد.

28- تفسير قمى ، ج 1، ص 276.

29- صفة الصفوة ، ج 1، ص 121: و قدم رسول الله لاثنتى ليلة خلت من ربيع الاول دخلها حين ارتفع الضحى

30- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 252

31- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 234: عن البراء قال : جاء النبى الى المدينة فى الهجرة فما راءيت اشد فرحا منهم به شى من النبى حتى سمعت النساء و الصبيان و الاماء يقولون : هذا رسول الله قد جاء قدجاء

32- طبقات

33- صفة الصفوة ، ج 1، ص 143، ابن سعد گويد: قال الزهرى : فنزل رسول الله فى بيت عمرو بن عوف بقبا قاقام بضع عشر ليلة

34- طبقات ابن سعد، ج 1 (ص) 161،: لما اراد رسول الله ان ينتقل من قبا اعترضت له بنوسالم فقالوا: يا رسول الله و اخذوا بخصام راحلته هلم الى العدد و العلة و السلاح و المنعة ، فقال : تخلوا سبيلها فانها مامورة ثم اعترضت له بنوا الحارب

35- احزاب : آيه 6

36- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 238، لما قدم رسول الله المدينة آخبى بين المهاجرين بعضهم ببعض و آخى بين المهاجرين و الانصار آخى بينهم على الحق و المواساة و يتوارثون بعدالممات دون ذوى الارحام ، فلما كان وقت بدر و انزل الله تعالى : و اولوالارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله فنسخت هذه الاية ما كان قبلها و انقطعت المواخاة فى الميراث و رجع كل انسان الى نسبه

37- بقره : 144

38- طبقات ابن سعد، ج 1، (ص) 242

39- صف : 8

40- حج : 39

41- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 44

42- انفال : 7 ترجمه آيه و ياد آور اى پيامبر! هنگامى كه خداوند به شما وعده داد كه بر يكى از دو طائفه پيروز مى شويد يا كافرون قريش يا مجموعه ثروت و سرمايه ها بدون جنگ و خونريزى به دست شما خواهد افتاد و يا با جنگ بر آنان پيروز خواهيد شد، گرچه شما دوست داشتيد كه به غير جنگ بر دشمن پيروز شويد لكن خداوند اراده اش را بر احقاق حق و ابطال باطل دانست و اثبات حق به غير جنگ ميسر نيست .

43- تفسير قمى ، ج 1، ص 256،: و كان سبب ذلك عن عير القريش خرجت الى الشام فيها خزائنهم فامر اصحابه بالخروج لياخذوها فاخبرهم ان الله قد وعده احدى الطائفتين اما العير و اما القريش ان ظفر بهم

44- انفال : 7

45- بقره : 193

46- بر همين اساس است كه امام عصر (عليه السلام) در آغاز ظهور تمام موانع را برطرف مى كند و جامعه انسانى را از لوث الحاد و كفر و ظلم و بى عدالتى پاك و تطهير مى نمايد سپس ‍ عدالت را در جامعه اسلامى گسترش مى دهد.

47- انفال : آيه 7

48- انفال : 8

49- مجمع البيان ، ج 1، ص 521

50- تفسير قمى ج 1، ص 257: و خرج رسول الله فى ثلاث ماة و ثلاثة عشر رجلا، فلما كان تقرب بدر على ليلة منها بعث بشير بن ابى الرعبا و محمد بن ابى عمرو يتجسسان ، فاتيا بماء بدر و اناخا راحليتهما و استعذبا من الماء و سمعا جارتين قد تشبث احداهما بالاخرى و تطالبا بدرهم كان لها عليها فقالت : عير قريش نزلت امس فى موضع كذا و كذا و هى تنزل عدا ههنا و انا اءعمل لهم و اقضيك ، فرجع اصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فاخبراه بما سمعا

51- تفسير قمى ، ج 1 ص 258،: فاقبل ابوسفيان بالعير فلما شارف بدر تقدم العير و اقبل حتى انتهى الى ماء بدر و كان بها رجل من جهينة يقال له كسب الجهنى فقال : يا كسب !هل لك علم به محمدو اصحابه ؟ قال : لا

52- تفسير قمى ، ج 1، ص 258

53- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 45

54- تفسير قمى ، ج 1ص 257: و اخرجوا معهم القنيان ، يشركون الخمر و يضربون بالدفوف

55- تفسير قمى ، ج 1، ص 258،: نزول جبرئيل على رسول الله فاخبره بان العير قد افلت و ان قريشا قد اقبلت

56- تفسير قمى ، ج 1، ص 259

57- تفسير قمى ، ج 1، ص 259

58- تفسير قمى ، ج 1، ص 259

59- تفسير قمى ، ج 1، ص 259 ترجمه : گويا من به چشم دل مى بينم كه فلانى در اين ميدان نقش بر زمين شده گويا اينجا مقتل ابى جهل و عتبة بن ربيع و شيبة بن ربيعه است خداوند به من پيروزى بر يكى از دو (پيروزى بر قريش يا تصرف كاروان آنها) وعده داده است و خداوند خلاف وعده نمى كند

60- تفسير قمى ، ج 1، ص 260، فقال لهم من انتم ؟ قالوا: نحن عبيد قريش قال : كم القوم ؟ قالوا: لاعلم لنا بعددهم ، قال : كم ينحرون فى كل يوم جزورا؟ قالوا: تسعة او عشرة

61- تفسير قمى ، ج 1، ص 260: و اقبلت قريش فنزلت بالبدوة اليمانية ويعثب عبيدها تسعذب من الماء فاخذهم اصحاب رسول الله و حبسوهم ...

62- تفسير قمى ، ج 1، ص 261

63- اما در مورد اينكه پيامبر اكرم بعد از پايان جنگ با اسراى زندانى چگونه عمل كرده است در مدارك تاريخ مشخص نيست ولى به حسب قواعد كلى در مورد اسراى مشركين ممكن است حضرت از آنان فديه گرفته وسپس آنها را ازاد كرده باشد گرچه بر اساس ولايت مطلقه اى كه دارد مى تواند آنها را بكشد مگر اينكه اسلام آورده كه در اين صورت بر اساس پيامبر اكرم بر اساس مقام ولايت خود آنها را آزاد مى كند

64- تفسير قمى ، ج 1، ص 260،: و بلغ قريشا ذلك فخافوا خوفا شديدا

65- تفسير قمى ، ج 1، ص 260، فقال : اماترى هذا البغى والله ما ابصر موضع قدمى ، خرجنا لنمع عيرنا و قد افلتت

66- انفال : 12 ترجمه : و ياد آر اى پيامبر! آنگاه كه خداوند به ملائكه وحى فرستاد كه من پشتيبان شما هستم ، تا شما رزمندگان را در برابر دشمن استوار نماييد، من به زودى در دلهاى آنان رعب و وحشت را القاء مى كنم پس شما گردنهاى آنها را از قفا جدا كنيد و بن انگشتان آنها را با شمشير قطع نماييد

67- انفال : 9و10، ترجمه : و ياد آر اى پيامبر! آنگاه كه شما مسلمانان از ترس و رعب دشمن به خداوند استغاثه برديد و از خداوند طلب استمداد كرديد، خداوند دعاى شما مسلمانان را به اجابت رساند و فرمود: من شما را به هزار ملك كه صف آرايى شده كمك خواهم كرد و اين نصرت خداوند فقط به عنوان بشارت دادن به مؤ منان بود و براى اين بودكه وحشت را از دلهاى شما بيرون نمود و به دلها شم طماءنينه بخشد، و بدانيد كه نصرت و پيروزى بر دشمن فقط از جانب خداوند است زيرا خداوند هم غالب است و هم غلبه و پيروزى او بر اساس حكمت است .

68- انفال : 11، ترجمه : در شب آن شب خدا چرت را بر شما غالب كرد تا اينكه در ماءمن و آرامش قرار بگيريد و خداوند باران رحمت را فرو فرستاد تا شما را از پليديهاى شيطانى (احتلام) تطهير نمايد

69- تفسير قمى ، ج 1، ص 261، فى تفسير الاية : فلما مشى رسول الله و جنة الليل القى الله على اصحابه النعاس حتى ناموا و انزل الله تبارك وتعالى عليهم الماء و كان نزل فى موضع لايثبت الاقدام

70- تفسير قمى ، ج 1، ص 262، فعا رسول الله اصحابه بين يديه و قال : غضوا ابصاركم ولا تبدرهم بالقتال و لايتكلمن احد...

71- تفسير قمى ، ج 1 ص 262،: قال ابوجهل : ما هم الا اكلة راءس ولو بعثنا اليهم عبيدنا لاخذوهم اخدا باليد

72- تفسير قمى ، ج 1، ص 262، ولكن نواضح يثرب قد حملت الموت النافع ، اما ترونهم حرسا لايتكلمون يتلمظون تلمظ الافاغى مالهم ملجا الاسيوفهم و ما اراهم يولون حتى يقتلون ولا يقتلون حتى يقتلوا بعددهم فار تائوا راءيكم

73- انفال : 61، ترجمه : اگر كفار به صلح حاضر گرديدند با آنان جنگ را به مصالحه برگزار كن .

74- تفسير قمى ، ج 1، ص 263،: و فزع اصحاب رسول الله حين نظروا الى كثرة قريش و قوتهم

75- تفسير قمى ، ج 1، ص 263: ثم رفع يده الى السماء و قال : يا رب ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لاتعبد

76- تفسير قمى ، ج 1، ص 266،: ثم اصابه الغشى فسرى عنه و هو يسلت العرق عن وجهه و يقول : هذا جبرئيل قد افاكم فى الف من الملائكة مردفين

77- تفسير قمى ، ج 1، ص 269،: و قتل من اصحاب رسول الله تسعة رجال فمنهم سعد بن خيثم و كان من النقباء

78- تفسير قمى ، ج 1، ص 266: فقتلته و اخذت راءسه و جئت به الى رسول الله فقلت : يا رسول الله البشرى هذا راءس ابى جهل بن هشام فسجدلله

79- تفسير قمى ، ج 1، ص 267: فقتل منهم سبعون و اسر منهم سبعون

80- تفسير قمى ، ج 1، ص 270،: فلما قتل رسول الله النضر و عقبة خافت الانصار ان يتقل الاسارى كلهم فقاموا الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقالوا: يا رسول الله قد قتلنا سبعين و اسرنا سبعين و هم قومك و اساراك هبهم لنا يا رسول الله و خذ منهم الفداء و اطلقهم

81- نقشه جنگ احد و احزاب را عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا صلى الله عليه و آله اطلاع داد.

82- توبه : 26، ترجمه : پس از انهزام سپاه دشمن سكينه و آرامش را بر قلب تو و مؤ منين حكمفرما ساخت و سپاهيانى از ملائك را براى يارى سپاهيان اسلام فرستاد كه از چشم شما پنهان بود و اين انزال ملائكه جهت تغذيه مشركين هوازن بود.

83- توبه : 25، ترجمه : وياد بياور اى پيامبر ما كه هر آينه خداوند شما را در مواطن زيادى يارى فرموده و از جمله آنها در جنگ حنين آنگاه كه كثرت سپاهيان اسلام شما را به عجب واداشت و به خداوند و امدادهاى غيبى او به كثرت خود تكيه نموده و به آن مى باليديد و مغرور شديد ولى از ياد نيرو شما را از امدادهاى غيبى الهى بى نياز نكرد ودشمن به گونه اى سحرآميز بر شما غلبه كرد كه از فرط ترس سپاهيان كفر پا به فرار گذاشتيد و زمين با آن سعه و گستردگى كه داشت در نظر شما تنگ جلوه نمود.

84- تفسير قمى ، ج 1، ص 287

85- انفال : 42، ترجمه : و ياد بياور اى پيامبر، هنگامى را كه خداوند دشمن را در نظر شما خوار و قليل جلوه نمود و اگر واقع آنها را به شما نشان مى داد كه آنان از جمعيت انبوهى برخوردار هستند هرآينه شما را ادامه نبر دست مى كشيدند و در مورد شروع جنگ و عدم آن با هم اختلاف مى كرديد، ولى خداوند رحمتش را بر شما فرو فرستاد قلبهاى شما را تسليم خود نمود، زيرا او به آنچه كه در سينه هاى شما پنهان است آگاه است .

86- انفال : ايه 42، ترجمه : و ياد بياور اى پيامبر، آنگاه كه در هنگام مقابله با دشمن آنان را در برابر شما كوچك جلوه داد و شما را در نظر آنان قليل وانمود كرد تا هدف اصلى خويش را كه هلاكت دشمن است به دست توانمند سپاهيان اسلام به اجرا درآورد.

87- انقال : 45 و 46 ترجمه : اى كسانى كه به خدا ايمان آورده ايد هرآنگاه كه در مقابل گروهى از مشركان ايستادند عقب نشينى نكنيد، ثابت استوار در برابر دشمن بمانيد و زياد به ياد خداوند باشيد زيرا ياد خداوند است كه به دلهاى شما طماءنينه و آرامش مى بخشد قطعا شما به رستگارى مى رسيد، و از خدا و رسولش اطاعت نكنيد و با يكديگر اختلاف نكنيد تا در پيمودن هدف ، سست نشويد و در مقابله با دشمن صابر و استوار بمانيد زيرا خداوند به همراه صبر پيشگان است .

88- انفال : 50

89- انفال : 17

90- الكامل ، ج 2، ص 137

91- اذرعات از ديار شام است و در منطقه اى مجاور ديار بلقاء قرار گرفته است

92- الكامل ، ج 2، ص 4 - 33

93- تفسير قمى ، ج 1، ص 11

94- تفسير قمى ، ج 1، ص 112: «و وضع ابوسفيان خالد بن وليد فى ماءتى فادس كمينا و قال لهم : اذا اذيتمونا اختلصنابهم فاخرجوا عليهم من هذالشب حتى تكونوا من وارثهم ...»

95- سيره ابن هشام ، ج 3، ص 70: و تعباءت قريش و معهم ثلاثة آلاف رجل قد جنبوها على ميمنة الخيل خالدبن وليد و على ميسرتها عكرمة بن ابى جهل

96- الكامل ، ج 2، ص 29،: وفدى العباس نفسه و عقبل بن ابى طالب و نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب و حليفة عتبة بن حجدم امره رسول الله بذلك فقال : لامالى لى ، فقال رسول الله : اين امال الذى وضعته عند ام الفضل و قلت لها نان اصبت فلفضل كذا و لعبد الله كذا؟ قال : والذى بعثك بالحق ما علم به احد غيرى و غيرها و انى لاعلم انك رسول الله وفدى نفسصه و بنى اخوى و حليفه

97- تفسير قمى ، ج 1، ص 111: فلما بلغ رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك جمع اصحابه و اخبرهم ان الله قد اخبره ان قريشا قد تجمعت تريد المدينة وحث اصحابه على الجهاد و الخروج

98- عبدالله ابن ابى يكى از منافقين معروف و سرشناس مدينه بود، بنابراين طرح او هم در راستاى اهداف منافقانه اش تنظيم شده بود، منظور پيامبر از به مشورت نهادن طرح دفاع را بين اصحاب ، ارزيابى و آزمايش فرماندهان سپاه اسلام بود و طرحهاى آنان را كاملا زير نظر داشت .

99- تفسير قمى ، ج 1، ص 111

100- تفسير قمى ، ج 1، ص 111

101- تفسير قمى ، ج 1، ص 111، فضرب رسول الله معسكره مما يلى من طريق العراق و قعد عبدالله بن ابى و قومه من الخزرج التبعوا و وافت قريش الى احد و كان رسول الله عد اصحابه و كانوا سبع ماءة رجلا فوضع عبدالله بن جبير فى خمسين من الرماة على باب الشعب و اشفق ان ياءتى كمينهم فى ذلك المكان .

فقال رسول الله لعبد الله بن جبير و اصحابه : ان راءيتمونا قد هزمنهاهم حتى ادخلناهم المكة فلا تخرجوا من هذا المكان وان راءيتموهم قد هزمونا حتى ادخلونا المدينة فلا تبرعوا والزموا مراكزكم .

102- تفسير قمى تج 1، ص 113، ثم ضربه اميرالمؤ منين على فخذيه فقطعهما جميعا فسقط على ظهره و سقطع الراية فذهب على ليجهز عليه فحلفه بالرحم فانصرف عنه ، فقال المسلمون : الا اجهزت عليه ؟ قال : قد ضربته ضربة لايعيش منها ابدا

103- تفسير قمى ، ج 1، ص 113

104- تفسير قمى ، ج 1، ص 113،: و انحط خالد بن الوليد على عبدالله بن جبير وقد فر اصحابه فى نفر قليل فتلوهم على باب شعب و استعقبوا المسلمين فوضعوا فيهم السيف و نظرت قريش فى هزيمتها الى الراية قد رفعت فلا ذوابها

105- تفسير قمى ، ج 1 ص 115،: و بقيت مع رسول الله نسيبة بنت كعب المازينة و كانت تخرج مع رسول الله فى غزواته تداوى الجرحى و كانت ابنها معها فاءراد ان ينهزم و يتراجع فحملت عليه فقالت : يا بنى الى ، ين تفر؟ عن الله و رسوله ؟ فردته فحمل عليه رجل فقتله

106- تفسير قمى ، ج 1، ص 116،: فانحاز رسول الله الى ناحية احد فوقف و كان القتال من وجه واحد و قد انهزم اصحابه فلم يزل اميرالمؤ منين يقاتلهم حتى اصابه فى وجهه و راءسه وصدره و بطنه و يديه و رجليه تسعون جراحة فتحاموه ...

107- تفسير قمى ، ج 1، ص 122

108- نحل : 126

109- تفسير قمى ، ج 1، ص 270: فاطلق لهم ان ياءخذوا الفداء و يطلقوهم و شرط انه يقتل منهم فى عام قابل بعدد من ياءخذوا منهم الفداء فرضوا منه

110- نجم : 3 - 6

111- معجم البلدان ص ، 301

112- تفسير قمى ، ج 1، ص 124،: قال : و تؤ امرت قريش على ان يرجعوا الى المدينة ، فقال رسول الله : من رجل ياءتينا بخبرالقوم ؟ فقال اميرالمؤ منين : انا آتيك بخبرهم ...

113- تفسير قمى ، ج 1، ص 124: فلما دخل رسول الله المدينة نزل عليه ، جبرئيل فقال : يا محمد ان الله ياءمرك ان تخرج فى اثر الثوم و لايخرج معك الا من به جراحة

114- آل عمران : 172، ترجمه ، آن دسته از رزمندگان اسلام كه به دعوت خدا و رسولش با حالت خستگى و جراحت در بدن اجابت كردند از براى عمل نيكويى كه به جاى آوردند اجر بزرگى است .

115- تفسير تيان ، ج 2، ص 5

116- نساء: 104، ترجمه : در تعقيب دشمن سستى به خود راه ندهيد، اگر شما رنج الم داريد آنها نيز همانند شما رنج و الم را تحمل مى كنند و شما به خداوند جهت نجات و پيروزى اميدوار هستيد ولى آنها به خداوند اميد ندارند.

117- تفسير قمى ، ج 1، ص 125،: فقال ابوسفيان : هذا النكد و البغى قد ظفرنا بالقوم و بغينا و الله ما افلح قوم قد بغوا

118- تفسير قمى ، ج 1، ص 125

119- انفال : 60

120- آيات اول سوره حشر درباره اجلاء بنى النضير نازل شده و در آن آيات به كيفيت محاصره و اخراج آنان اشاره شده است ، براى آگاهى از تفصيل كلى آن به كتب تفسير مراجعه شود.

121- مجمع البيان ، ج 9، ص 387

122- مجمع البيان ، ج 9ص 386: و ذلك ان النبى لما دخل المدينة صالحه بنوالنضير على ان لا نقاتلوه و لايقاتلو معه فقبل ذلك منهم

123- مجمع البيان ، ج 9ص 386،: فلما غزى رسول الله بدرا و ظهر على المشركين قالوا: والله انه النبى الذى و جدنا نعته فى التوراة

124- به نظر مى رسد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در طراحى قتل كعب بن اشرف مستقيما دخالت داشت ، زيرا نظاره گر كيفيت اجراى نقشه آنان بود.

125- حشر: 5

126- تاريخ طبرى ج ، 1، ص 225: فصالحهم على ان يحقن لهم اموالهم و ان يخرجونهم من ارضهم و اوطانهم و يسيرهم الى اذرعات الشام و جعل لكل ثلاثة منهم بعيرا و سقاء

127- تاريخ طبرى ، ج 1 ص 226: وخلوا الاموال لرسول الله فكانت لرسول الله خاصة يضعها حيث يشاء فقسمها على المهاجرين دون الانصار و لم يسلم من بنى النضير الا رجلان : عبدالله بن عمرو ابوسعيد بن وهب

128- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 223: فانطلق رسول الهل الى قاب ثم مال الى بنى النضير مستغنيا بهم فى ديتهما و معه نفر من المهاجرين

129- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 225: قال ابن عباس : فحاصرهم رسول الله - يعنى بنى النضير - خمسة عشر يوما حتى بلغ منهم كل مبلغ فاءعطوه ما اراد منهم

130- فتوح البلدان ، ص 33،: فكان ينفق منهما على اهله نفقة سنته و ما بقى جعله فى الكراع و السلاح عدة سبيل الله

131- اعراف : 128: ترجمه : همانا زمين از آن خداوند است مالكيت آن را به بعضى از بندگان شايسته خود به ارث واگذار مى كند.

132- فتوح البلدان ، ص 33،: عن عمر بن الخطاب قال : كانت لرسول الله خاصة ثلاث صفايا مال بنى النضير و خيبر و فدك ، و اما فدك كانت لابناء السبيل و اما خيبر فجزاءها ثلاثه اجزاء فقسمه جزئين منها بين المسلمين و حبس جزء لنفسه و نفقة اهله فما فضل من نفقهم رده الى فقراء المهاجرين

133- فتوح البلدان ، ص 31، و 32

134- مدرك پيشين ، ص 33

135- الكامل ، ج 2، ص 66، و جاء زوج المراءة فراءى شخصا فعرف انه ربيعة القوم فرماه بسهم فوضعه فيه فانتزعه و ثبت قائما يصلى ، ثم رماه بسهم آخر فاءصابه فنزعه و ثبت يصلى ثم رماه بالثالث فوضعه فيه فانتزعه ثم ركع و سجد

136- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 50

137- مجمع البيان ، ج 2، ص 90

138- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 50، مجمع البيان ، ج 5، ص 104، قال فى المحمع كان حديث الخندق ان نفروا من اليهود منهم سلام بن ابى حقيق و حى بن اخطب و جماعة من بنى النضير الذين اجلاهم رسول الله لكن فى تفسير القمى ، ج 2، ص 176،: و معهم كنانة و سليم و فزاره

139- تفسير قيم ، ج 1، ص 177: و قال حى بن اخطب لهم : ان محمدا قد و تركم و وترنا و اجلانا من المدينة من ديارنا و اموالنا و اجلا بنى عمنا بنى قينقاع ، فسيروا فى الارض و اجمعوا خلفائكم و غيرهم حتى نسير اليهم

140- تفسير قمى ، ج 2، ص 177

141- الكامل ، ج 2، ص 70،: و اشار به سلمان الفارسى و كان اول مشهد شهده مع رسول الله و هو يومئذ حر

142- تفسير قمى ، ج 2، ص 177، فقال : يا رسول الله ، ان القليل لايقاوم الكثير فى المطاولة (اى المقاتلة) قال : فماتصنع ؟ قال : نحفر خندقا يكون بيننا و بينهم حجابا فيمكنك معهم فى المطاولة

143- تفسير قمى ، ج 2، ص 177

144- تفسير قمى ، ج 2، ص 178: ثم اخذ معولا فضربة فبرقت برقة فنظرنا فيها الى قصورات الشام ، ثم ضرب اخرى ، فبرقت فنظرنا فيها قصور اليمن ثم ضرب اخرى فبرقت برقة نظرها فيها قصور المدائن ، فقال رسول الله : اما انه سيفتح الله عليكم هذه المواطن التى برقت فيها البرق

145- تفسير قمى ، ج 2، ص 179، ففرغ رسول الله صلى الله عليه و آله من حفر الخندق قبل نزول قريش بثلاثة ايام

146- تفسير قمى ، ج 2، ص 179، و حفر رسول الله صلى الله عليه و آله الخندق و جعل له ثمانية ابواب وجعل على كل باب رجلا من الماجرين و رجلا من الانصار مع جماعة تحفظونه

147- الكامل ، ج 2، ص 71: فاقبلت قريش حتى نزلت به مجتمع الاسيال من رعمة بين الجوف و زغابة فى عشره الاف من احابيشهم و اقبلت غطفان و من تابعهم حتى نزلوا الى جنب احد تفسير قمى ، ج 2، ص 179 فاءقبلت قريش و منهم حى بن اخطب فلما نزلوا بوادى العقيق

148- تفسير قمى ، ج 2، ص 181، فلم يزل يقبلهم عن راءيهم حتى اجابوده فقال لهم : اخرجوا الكتاب الذى بينكم و بين محمد فاخرجوه حى بن اخطب و مزقة و قال : قد وقع الاسر فتجهزوا و تهيؤ وا للقتال

149- به نظر مى رسد علت انتخاب اين دو نفر (سعدبن معاذ، اسد بن حصين) جهت گزارش اين بود كه آن دو از قبيله اوس بودند و قبيله اوس با يهوديان معاهده همكارى و معاونت داشتند، و براى اينكه دشمن از مساءله آگاه نشود از اين دو نفر تهيه گزارش استفاده گرديد.

150- كلمه عضل و الفاره نام دو قبيله عرب است كه در آنجا بعثت به خدا و رسولش ايمان آوردند و پس از گذشت مدت كوتاهى از ايمان خود به كفر بازگشتند، از اين رو دو قبيله به صورت ضرب المثل بين عرب رايج شد، به طورى كه هرگاه قبيله اى نسبت به قبيله ديگر نقض عهد كرد عرب از اين دو كلمه استفاده مى كرد، رسول خدا صلى الله عليه و آله از شيوه عرب استفاده كرد و اين دو كلمه را به عنوان رمز اطلاعاتى در مورد خبريابى بكار گرفت

151- تفسير قمى ، ج 2، ص 181، ثم رجعا الى رسول الله فقالا: عضل و الفاره

152- تفسير قمى ، ج 2، ص 182،: فنزلت قريش فلما راءوه قالوا: ان هذه لمكيدة ماكانت العرب تكيدها

153- تفسير قمى ، ج 2، ص 182، فوافى عمروبن عبدود و هيبرة بن وهب و ضرارة بن اخلطاب الى الخندق و كان رسول الله قد صف اصحابه بين يديه فصاحوا بخيلهم حتى ضفروا الخندق الى جانب رسول الله

154- احزاب : 18

155- نام قبيله اى است كه در مكه زندگى مى كردند و عمر از اين قبيله بود

156- مورخين اسلام آوردن نعيم بن مسعود را سه روز قبل از استقرار سپاهيان قريش در وادى عقيق ذكر كرده اند

157- تفسير قمى ، ج 2، ص 186: فرجع حى بن اخطب الى قريش فاخبرهم ، فلما قال يساءلون الرهن فقال ابوسفيان : هذا والله اول العذر قد صدق نعيم بن مسعود، لاحاجة لنا فى اخوان القردة و الخنازير .

158- تفسير قمى ، ج 2، ص 186

159- تفسير قمى ، ج 2، ص 186

160- تفسير قمى ، ج 2، ص 186

161- تفسير قمى ، ج 2، ص 187

162- الكامل ، ج 2، ص 52، و كان فتح بنى ضريظة فى ذى القعده و صدر ذى الحجة و قتل من المسلمين فى بنى قريظه ثلاثة نفرات

163- تفسير قمى ، ج 2، ص 189، فلما دخل رسول الله المدينة و اللواء معقودا اراد ان يغتسل من الغبار فناداه جبرئيل

164- تفسير قمى ، ج ، 2، ص 190: و انزل رسول الله العسكر حول حصنهم فحاصرهم ثلاثة ايام فلم يطلع احد منهم راءسه

165- در جريان بنى قينقاع عبدالله بن ابى سركرده منافقين از حضرت تقاضا كرد كه آنها را نكشد، ثروت آنان را گرفته و آنان را از مدينه اخراج كند كه پيامبر تقاضاى عبدالله بن ابى را پذيرفت .

166- تفسير قمى ، ج 2، ص 190: فلما انكثروا على رسول الله قال لهم : اما ترضون ان يكون الحكم فيهم الى رجل منكم ؟ فقالوا: بلى فمن هو؟ قال : سعدبن معاذ، قالوا قد رضينا بحكمه

167- سعدبن معاذ در جنگ خندق مجروح شده بود و با همان حال در محاصره بنى قريظه شركت كرده بود.

168- تفسير، قمى ، ج 2، ص 190، انى حكمت ان تقتل رجالهم و تسبى نسائهم و زرارريهم و تقسم عنائمهم و اموالهم بين المهاجرين و الانصار، فقال رسول الله : يا سعد قد حكمت بحكم الله من فوق سبع سموات

169- الكامل ، ج 2، ص 76: ثم قسم رسول الله اموالهم فكان للفارس ثلاثة اسهم - للفرس سهمان و لفارسه سهم - للرجل من ليس له فرس سهم و كانت الخيل ستة و ثلاثين فرسا و اخرج منها الخمس و كان اول فى وقع فيه السهمان و الخمس

170- تفسير قمى ، ج 2، ص 191، و ساقوا الاسارى الى المدينة و امر رسول الله باخدود فحضرت و اخرج منها الخمس اول فى وقع فيه السهمان والخمس

171- تاريخ يعقوبى ، ج 2 ص 53: و قسمت اموال بنى قريظه و نسائهم واعلم سهم الفارس و سهم الراجل فكان الفارس سهمين و الراجل سهما واحد و كان اول مغنم اعلم سهم الفارس و كانت الخيل ثمانية و ثلاثن فرسا

172- تفسير قمى ، ج 2 ص 289: فجاء امير المومنين واحاط بحصنهم فاشرف عليهم كعب بن اسيد من الحصن يشتمهم و يشتم رسول الله فركب حمارا فلما دنس منهم لقاه على بن ابى طالب فقال : لا تدن منهم ، قال : احسب اساووا القول ؟ قال : نعم يارسول الله .

173- الكامل ، ج 2، ص 81

174- سيرة ابن هشام ، ص 302، بلغ رسول الله صلى الله عليه و آله ان بنى المصطلق يجمعون له .

175- الكامل ، ج 2، ص 81: ذكرت هذه الغزوة بعد ذى القرد و كانت فى شعبان سنة ست

176- قديد منطقه اى است كه در ساحل درياى سرخ قرار دارد و آن را مريع نيز مى گويند

177- تفسير قمى ، ج 2، ص 386؛ آئين نبرد، ص 367؛الكامل ، ج 2، ص 192

178- منافقون : 8، يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل ، قل ولله ، العزة و لرسوله و للمؤ منين ولكن المنافقون ولايعلمون

179- تفسير قمى ، ج 2، ص 369

180- الكامل ، ج 2، ص 81: فقال هل لك على خير من ذلك ؟ قالت : و ما هو يا رسول الله ؟ يا قال : اقضى كتابتك ، و اتزوجك ؟ قالت : نعم يا رسول الله ، ففعل و سمع الناس الخبر فقالوا: اصهار رسول الله فاءعتقوا اكثر من ماءة بيت من اهل بنى المصطلق فما كانت امراءة اعظم بركة على قومها منها

181- حجرات : 6

182- الكامل ، ج 2، ص 87: فلما بلغ عسفان لقاه بشربن سفيان الكعبى فقال : يا رسول الله هذه قريش قد سمعوا بمسيرك فاجتمعوا بذى طوى .

183- الكامل ، ج 2، ص 87، والله لا ازل اجاهدهم على الذى بعثنى الله به حتى يظهره الله او تنفرد هذه السالفة

184- الكامل ، ج 2، ص 87: فقال النبى : انا الم ناءت لقتال احد ولكنا جئنا معتمرين و ان شائت قريش ماددناهم مدة و يخلوبينى و بين الناس و ان ابوافوالذى بيده لاقاتلنهم على امرى حتى تنفرد سالفتى

185- مجمع البيان ، ج 9 ص 178: فرج عروة الى اصحابه و قال : اى قوم والله لقد و قدت على الملوك و وقدت على قيصر و كسرى و النجاشى ، والله ان راءيت ملكا قد يعظم اصحابه ما يعظم اصحابه محمدا

186- ناگفته نماند كه اگر حكومت اسلامى مورد هجوم دشمن قرار گيرد دفاع از حكومت اسلامى بر همگان واجب و لازم است و پيامبر بر اساس ولايتى كه بر امت اسلامى دارد مى تواند دفاع را بر همگان الزامى نمايد.

187- مجمع البيان ، ج 2، ص 177،: فدعا رسول الله عثمان فارسله الى ابى سفيان

188- الكامل ، ج 2 ص 90

189- مجمع البيان ، ج 9ص 179

190- تفسير قمى ، ج 2، ص 213

191- تفسير قمى ، ج 1، ص 313: هذا ما اصلح عليه محمد بن عبدالله و الملا من قريش و سهيل بن عمرو و اصطلحوا على وضع الحرب بينهم عشر سنين ...؛الكامل ، ج 2، ص ‍ 204: اصطلحا على وضع الحرب من الناس عشر سنين

192- تفسير قمى ، ج 1، ص 313: هذا ما اصطلح عليه محمد بن عبدالله و الملا من قريش و سهيل بن عمروا و اصطلحوا على وضع الحرب بينهم عشر سنين

193- تفسير قمى ، ج 2، ص 311: فلما اجابهم رسول الله الى الصلح انكر عامة اصحابه و اشد ما كان ، انكارا فلان ، فقال عمر: يا رسول الله الم تقل لنا ندخل المسجد الحرام و نحلق مع الملحقين ؟ فقال :: امن عامنا هذا وعدتك ؟

194- تفسير قمى ، ج 2، ص 314: فلما كتبوا قامت خزاعة فقالت : نحن فى عهد محمد رسول الله و عقده و قامت بنوبكر فقالت : نحن فى عهد قريش و عقدها و كتبوا نسختين عند رسول الله و نسخة عند سهيل بن عمرو و رجع سهيل بن عمرو و حفص بن عمرو بن احنف الى قريش فاخبراهم ... و قال رسول الله لاصحابه : انحروا ابدانكم و احلقوا رؤ وسكم

195- الكامل ، ج 2، ص 205

196- آيات نازل شده : انا فتحنا لك فتحا مبينا الى قوله تعالى : لقد رضى الله عن المؤ منين اذ يبايعونك تحت الشجرة

197- فتح : 10: ترجمه : همانا كسانيكه دست بيعت به تو دادند با خدا بيعت نمودند دست و قدرت خداوندى بالاى همه قدرتهاست ، هر كس عهد و پيمان را نقض كند به ضرر خويش ‍ اقدام كرده و هركس به پيمان خويش وفا كند، همانا نتيجه آن به خودش عائد شده ، و هر كس به عهد وپيمانى كه با خدا منعقد مى كند وفادار باشد خداوند به زودى اجر بزرگ به او عنايت مى فرمايد.

198- عن الصادق - عليه السلام - فى حديث فما انقضت الاسلام فى تلك المدة حتى كاد الاسلام يستولى على اهل مكة (اعلام الورى : ص 45)

199- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 298: ثم دخلت سنة سبع فخرج رسول الله صلى الله عليه و آله فى بقية المحرم الى الخيبر و استخلف الى المدينة سباع بن عرفطة الغفارى فمضى حتى نزل بجيشه بواد يقال له الرجيع فنزل بين اهل خيبر و بنى غطفان ليحول بينهم و بين ان يمد و اهل خيبر

تاريخ يعقوبى ج ، 2، ص 56؛الكامل ، ج 2، ص 99: لما عاد رسول الله صلى الله عليه و آله من الحديبية اقام بالمدينة ذى الحجة و بعض المحرم و صار الى خيبر فى الف و اربع ماءة رجل معهم مئتا فارس و كان مسيره الى خيبر فى المحرم سنة سبع و استخلف على المدينة سباع بن عرفطة .

200- الكامل ، ج 2، ص 99: الرجيع اسم مكان و هو ماء لهذيل قرب الهرة و الطائف و الرجع واد قرب خيبر

201- الكامل ، ج 2، ص 99

202- سيره ابن هشام ، ج 3، ص 344: بلغ ان غطفان لما سمعت به فنزل رسول الله من خيبر جمعوا له ثم خرجوا ليظاهروا يهود عليه

203- الكامل ، ج 2، ص 99، فمضى حتى نزل بجيشه بالرجيع ليحول بين اهل خيبر و غطفان لانهم كانوا مظاهرين لهم على رسول الله و قصدت غطفان خيبر ليظاهروا يهود عليه ثم خافوا المسلمين ان يخلفوهم فى اهليهم و اموالهم فرجعوا و دخلوا بين رسول الله و يهود...

204- الكامل ، ج 2، ص 99، و نزل على خيبر ليلا و لم يعلم اهلها فخرجوا عند الصباح الى عملهم بمساحيهم و مكاتلتم لما راءوه عادوا و قالوا: محمد و الخميس

205- به نقل از تاريخ يعقوبى .

206- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 100،: تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 55، الكامل ج 2، ص 101: فقال : انا و الله لاعطنها غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله

207- جنس درب قلعه از سنگ به طول 4 متر و عرض 2 متر و قطر 1 متر بود.

208- فتوح البلدان ، ص 32

209- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 300

210- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 302، و حاصر رسول الله هل خيبر فى حصنهم الوطيح و السلالم حتى اذا ايقنوا بالهلكة ساءلوه ان يسيرهم و يحقن لهم دمائهم و كان رسول الله قد حاز الاموال كلها الشق و فطاة و الكتيبة و جميع حصونهم الا ما كان من ذلك الحصين

211- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 302، فلما سمع بهم اهل فدك قد صنعوا ما صنعوا بعثوا الى رسول الله يساءلونه ان يسيرهم و يحقن دمائهم لهم و يخلواالاموال فعل

212- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 302، فلما نزل اهل خيبر على ذلك ساءلوا رسول الله ان يعاملهم بالاموال على النصف و قالوا: نحن اعلم بها منكم و اعمر لها فصالهم رسول الله النصف على انا اذا شئنا نخرجكم اخرجناكم و صالحه اهل فدك مثل ذلك فكانت خيبر فيئا للمسلمين و كانت فدك خالصة لرسول الله لانهم لم يجلوا عليها بخيل و ركاب

213- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 57، وبات عروسا بابنة حى بن اخطب و فتح جميع الحصون

214- حشر: 6

215- فتوح البلدان ، ص 33

216- انبياء: 105

217- فتوح البلدان ، ص 38 - 36

218- فتوح البلدان ، ص 43 عن عمر بن الخطاب : اما اموال بنى النضير فكان جب لنواتيه و اما فدك فكانت لابناء السبيل و اما خيبر فقسمها ثلاثة اجزاء فقسم جزئين منهابين المسلمين و حبس جزء لنفسه و نفقة اهله فما فضل من نفقهم رده الى فقراء المهاجرين

219- مصباح ، ص 636: فدك سرزمينى است كه به صورت فى ء به ملك رسول خدا صلى الله عليه و آله بازگشت ، در زمان خلافت عمر بين عباس و على در مورد مالكيت فدك اختلاف شد براى حل اختلاف به نزد خليفه رفتند، حضرت على مدعى بود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در زمان حياتش آن را به فاطمه و فرزندانش بخشيده است عباس حرف على را قبول نكرد عمر فدك را به على و عباس باز گرداند

220- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 306 و لما فرغ رسول الله من خيبر قذف الرعب فى قلوب اهل فدك حين بلغهم لما وقع الله باهل خيبر فبعثوا الى رسول الله فصالحوه على النصف من فك فقدمت رسلهم بخيبر او بالطريق بعدما قدم المدينة فقبل ذلك منهم فكانت فدك لرسول الله خاصة لانه لم يوحف عليه بخيل و لاركاب

221- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 307

222- فتوح البلدان ، ص 44: هنگامى كه حضرت فاطمه از جريان آگاه گرديد وارد مسجد شد و به ابى بكر خطاب كرد: چرا فدك را از من گرفته و در اختيار خود قرار داده اى و حال آنكه خداوند فدك را ملك من قرار داده است ؟

ابى بكر از فاطمه تضاضاى شهود كرد حضرت على و ام ايمن به نفع فاطمه شهادت دادند، خليفه به فاطمه گفت : شهادت زن مقبول نيست مگر اينكه زن عادله ديگرى نيز شهادت بدهد.

مرحوم صدوق در كتاب علل الشرائع - ص 191 - و على بن ابراهيم قمى در تفسير خود در ذيل آيه شريفه ما اءفاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من دخل ولا ركاب حشر: 6 - شرح ماجرا را از زبان امام صادق - عليه السلام - بدين گونه نقل مى كنند: هنگامى كه خليفه عمال فاطمه را از فدك بيرون كرد و فاطمه را از حق مسلم خود منع نمود، حضرت عليب به عنوان دفاع از حق دختر پيامبر در مسجد بر ابى بكر و مهاجرين و انصار وارد شده و به ابى بكر خطاب كرد: چرا فاطمه را از فدك منع كردى و وكيل او را از فدك اخراج كردى در حالى كه ساليان متمادى سرزمين فدك در تصرف فاطمه بوده است ؟

ابوبكر در جواب گفت : فدك فى ء مسلمين است اگر فاطمه شهود اقامه كند فدك را به او برمى گردانم حضرت فرمود: آيا شما در مورد ما به خلاف حكم مى كنى ؟ ابوبكر پاسخ داد: خير.

حضرت فرمود: اگر مالى در دست ديگرى باشد و من ادعا كنم كه اين مال از من است از چه كسى تقاضاى بينه مى كنى ؟ گفت : از تو، حضرت فرمود: اگر مالى در دست من باشد و مردم ادعا كنند كه اين مال از من است آيا از من تقاضاى بينه مى كنى ؟ ابوبكر ساكت شد، عمر به جاى او برخاسته و گفت : يا على از اين حرفها بس كن فدك فى ء مسلمين است و من نمى توانم شما را مجاب كنم .

حضرت خطاب به به ابى بكر كرده و فرمود: آيه : انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا - احزاب : 33 - درباره چه كسانى نازل شده است ؟ ابى بكر گفت : درباره شما. حضرت فرمود: اگر دو نفر بر عليه فاطمه شهادت دادند و گفتند: كه - نعوذبالله - فاطمه مرتكب خلافى شده با او چگونه حكم مى كنى ؟ ابى بكر گفت : همان گونه كه در مورد ديگران قضاوت مى كنم در مورد فاطمه نيز قضاوت خواهم كرد و همان طور كه ديگران را حد مى زنم بر فاطمه نيز حد خواهم زد.

حضرت فرمود: فاذن كفرت بالله العلى العظيم همانا نسبت به خداى متعال كافر شدى ، ابى بكر گفت : چرا؟ حصرت فرمود: چون شهادت خدا را رد كردى و بر خلاف شهادت خدا شهادت خلق را بر شهادت او مقدم داشتى زيرا خداوند در اين آيه به طهارت فاطمه شهادت داده است در پى اين گفتگو گريه و همهمه مسجد را فراگرفت و در نتيجه خليفه و مسلمين مسجد را ترك كردند.

هنگامى كه ابى بكر به منزل رسيد خطاب به عمر گفت : آيا شنيدى على در مسجد چه كرد؟! به خدا سوگد اگر چند جلسه بدين شيوه با ما مواجه شود اساس خلافت را از بيخ و بن خواهند كند و لذائذ خوشگوار آن را بر كام ما تلخ خواهد كرد، عمر گفت : چاره اين كار را خالد مى تواند حمل كند.

پس خالد بن وليد را دعوت كردند و جريان را به وى گزارش نمودند، ابى بكر گفت : مى خواهم امر مهمى را به عهده ات واگذار كنم خالد گفت : قبول مى كنم گرچه قتل على بن ابيطالب در ميان باشد، ابى بكر گفت : هنگامى كه در نماز سلم داد تصميم خود را عملى كن خالد پذيرفت .

سماء بنت عميس همسر خليفه كه از جريان آگاه شده بود بلافاصله كنيز خود را به خانه على فرستاد و به او فرمود: هنگامى كه وارد شدى اين آيه را بر آنان تلاوت كن قالوا يا موسى ان الملاء ياءتمرون بك ليقتلوك فاخرج انى لك من الناصحين - قصص : 20 - چنانچه آگاه نشدند بار ديگر ايه را تكرار كن ، كنيز به منزل على وارد شد و در حالى كه على و فاطمه در خانه نشسته بودند آيه را بر حضرت قرائت كرد، حضرت نيز در جواب اين ايه را قرائت كرد: ان الله يحول بين المرء و قبله انفال : 24 - كنيز اسماء نيز به خانه بازگشته و جريان را براى اسماء بازگو كرد.

هنگام شروع نماز حضرت در كنار خالد نشست خليفه نماز را شروع كرد قبل از اينكه نماز را به پايان برساند در حال سلام بود كه با خود انديشيد كه چگونه خالد را از تصميم قبلى منصرف كند پس قبل از اينكه نماز را سلام دهد گفت : ياخالد لاتفعل ما امرتك السلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

پس از پايان نماز حضرت به خالد فرمود: تصميم خليفه چه بود كه از آن پشيمان شد، خالد گفت : قتل تو، حضرت فرمود: اگر خليفه نهى نمى كرد چه مى كردى ؟ خالد گفت : شما را را مى كشتم ، حضرت يقه اش

را گرفت و را بر زمين زد و فرمود: اگر عهد خدا و رسولش را بر عهده نداشتم مى فهميدى كه چه كسى ديگرى را مى كشد؟ مردم از وضعيت موجود نگران شدند و از على تقاضا كردند كه خالد را رها سازد، على خالد را رها كرد و روانه منزل گرديد،.

223- فتوح البلدان ، ص 44

224- معاويه سرزمين فدك را به عنوان قطايع خلافت بين سه نفر تقسيم كرد؛بخشى از آن را در اختيار مروان بن الحكم و بخشى را نيز در اختيار عمر بن عثمان و بخش زيادى از آن را در اختيار فرزندنش يزيد قرار داد، آنان درآمد حاصله از سرزمين فدك را صرف خوشگذرانيها و عياشيهاى خود مى نمودند، اين سيره چند سال ادامه داشت .

هنگامى كه مروان به خلافت رسيد دو بخش ديگر را نيز تصرف نمود و در نتيجه تمامى فدك در اختيار مروان قرار گرفت ، پس از آن سرزمين فدك به عنوان قطايع خليفه از طرف مروان به عبدالعزيز واگذار گرديد، پس از درگذشت عبدالعزيز به عنوان سهم الارث به ملك ورثه - از جمله عمربن عبدالعزيز - منتقل شد.

225- عمربن عبدالعزيز نامه اى به ابى بكر بن عمرو كه در آن زمان والى مدينه بود، نوشت ، بدين مضمون كه : فدك در دوران خلافت خلفاى ثلاثه تصرف و از دست مالك اصيلش خارج گرديده است ، بنابر وظيفه الهى كه من دارم مصمم هستم كه فدك را به مالكين اصلى يعنى اولاد فاطمه بازگردانم .

گويا والى مدينه از اجراى دستور مبنى بر واگذار نمودن فدك امتناع مى كرد لذا عمربن عبدالعزيز در نامه اى به والى نوشت : اما بعد كتبت اليك ان آمرك ان تذبح بقرة لساءلتنى ما لونها؟ فاذا وردك كتابى هذا فاقسمها فى ولد فاطمة . پس از وصول نامه والى مدينه فدك را به اولاد فاطمه بازگرداند.

اين مساءله مورد اعتراض شديد بنى اميه قرار گرفت و خليفه را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند و اظهار داشتند كه چرا سيره شيخين را به باد مسخره و استهزاء گرفته اى ؟ عمربن عبدالعزيز در جواب آنان گفت : انكم جهلتم و علمت و نسيتم و ذكرت ان ابابكر بن محمد بن عمر بن حزم حدثنى عن ابيه عن جده ان رسول الله قال : فاطمة بضعة منى يستنحطها ما يستنحطنى و يرضينى ما ارضاها و ان فدك كانت صافية لرسول الله فى عهد ابى بكر و عمر، ثم صار امرها الى مروان و وهبها، الى عبدالعزيز ابى فورثتها و اخوتى عنه مساءلتهم ان يبيعونى حصتهم عنهم منها عمن واهب و واهب حتى استجمعت لى فراءيت ان اردها على ولد فاطمة فقالوا: فان ابيت الا هذا فامسك الاصل و اقسمه اللغة ففعل (به نقل از كتاب الفدك فى التاريخ)

226- الفدك فى التاريخ

227- ماءمون به برادرش عبدالله بن هارون دستور داد فدك را با تمام تعلقاتش به اولاد فاطمه برگرداند، عبدالله نيز به فرماندار مدينه نامه اى بدين مضمون نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد فان اميرالمؤ مين بمكانة من دين الله و خلافة رسوله و القرابة به اولى من السنن بسنته و قد كان رسول الله اعطى فاطمة فدكا و تصدق بها عليها و كان ذلك امرا معروفا لااختلاف فيه بين آل رسول الله و لم تزل تدعى منه ما هوا ولى به من صدق عليه .

فراءى اميرالمؤ منين ان يردها الى ورثتها ويصلها اليهم تقربا الى الله باقامة حقه وعدله و الى رسول الله بتنفيذ امره و صدقته و امر باثبات ذلك فى دواوينه و الكتاب الى عماله ، فلاءن كان ينادى فى كل موسم بعد ان قبض الله نبيه ان يذكر كل من كانت له صدقة او هبة او عدة ذلك فيقبل قوله و ينفذ عدته ، ان فاطمة رضى الله عنها لاولى باءن يصدق قولها فيما جعل رسول الله لها.

و قد كتب اميرالمؤ منين الى المبارك الطبرى مولى اميرالمؤ منين ياءمره برد فدك على ورثة فاطمة بنت رسول الله بحدودها و جميع حقوقها المنسوبة اليها و ما فيها من الرقيق و الغلات و غير ذلك و تسليمها الى محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين بن على بن على بن ابى طالب و محمد بن عبدالله بن الحسن بن على بن الحسن بن على بن ابى طالب لتولة اميرالمؤ منين اياهما القيام بها لاهلها.

فاعلم ذلك من ارى اميرالمؤ منين و ما الهمه الله من طاعته و وفقه له من التقرب اليه و الى رسوله و اعلمه من قبلك و عامل محمد بن يحيى و محمد بن عبداللع بما كنت تعادل به المبارك الطبرى و اعنهما على ما فيه عمارتها و مصلحتها و وقور غلاتها ان شاء الله . والسلام .

و كتب يو م الاربعاء لليلتين خلتا من ذى القعدة سنة عشر و ماءتين (فتوح البلدان ، ص 46)

228- در باغستانهاى فدك 12 نخله به دست مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله كاشته شده بود و تا آن زمان هم باقى بود، وى شخصى را به نام بشربن اميه را ماءمور كرد كه 12 نخله را طقع كند، هنگامى كه 12 نخله را قطع كرد در مراجعت هر دو دستش فلج شد.

229- فتوح البلدان ص 43 بلاذرى مى گويد: عروة بن الزبير قال : ان ازواج النبى ارسلن عثمان الى ابى بكر يساءله عن تواريثهم من سهم رسول الله بخيبر و فدك ، فقالت لهن عايشة : اما تتقين الله اما سمعتن رسول الله يقول : لانورث ما تركناه صدقة انما هذا المال لآل محمد لنا ثبتهم وضيفهم فاذا مت فهو الى فاذا مت فهو الى الامر بعدى فامسكن

230- عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 85: عن حسن بن على بن فضال عن ابيه عن الرضا قال : ساءلته عن امير المؤ منين لم يسترجع فدكا لما ولى امر الناس فقال : انا اهل بيت اذا و لانا الله عزوجل لا ياءخذ حقوقنا الا هو و نحن اولياء المؤ منين انما نحكم لهم و ناءخذ لهم حقوقهم و ممن يظلمهم و لاناءخذ نفسنا

231- الفدك فى التاريخ ، ص 25

232- تاريخ طبرى ج 2، ص 319

233- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 65: وجه رسول الله جعفر بن ابى طالب و زيد بن حارثة و عبدالله بن رواحة فى جيش الى الشام لقتال الروم سنة 8

234- سره ابن هشام ، ج 4، ص 15 قال رسول الله : اميرالجيش زيد بن حارثه فان قتل جعفر بن ابى طالب فان قتل جعفر بن ابى طالب فعبدالله بن رواحة فان قتل عبدالله بن رواحة فليرتض المسلمون من احبوه

235- تاريخ طبريت ج 2، ص 321

236- از آن تاريخ خالدبن وليد به سيف الله ملق گرديد.

237- تاريخ طبرى ج 2، ص 322؛تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 65 و تاءمر خالد بن وليد...

238- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 321

239- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 65

240- و لمثل جعفر فليبك الباكون .

241- اسماء بنت عميس پس از شهادت جعفر به ازدواج ابى بكر خليفه اول درآمد، و پسرى از او به دنيا آورد كه به نام محمد بن ابى بكر موسوم شد، وى از اصحاب باوفاى على بود و حضرت او را به عنوان استاندارى مصر انتخاب كرد، معاويه پس از آگاهى از اين مساءله وى را به شهادت رسانيد، عليه رحمة الله و بركاته

242- فتح : 1 و 2

243- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 31؛فتوح البلدان ، ص 50

244- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 41

245- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 60، فاسر الى كل رئيس منهم بما اراد و امره ان يلقاه بموضع سماه و ان يكتم ما قال له فاسر الى خزاعى ابن عبدنهم ان يلقاه بمزنيه بالروحاء و الى عبدالله بن مالكان يلقاه بغفار بالسقياء و الى قدامة بن ثمامة ان يلقاه ببنى سالم بقديد و الى صعب بن جثامة ان يلقاه ببنى ليت بالكديد

246- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 39، اللهم خذالعيون و الاخبار عن قريش حتى نبغتها نبغة (اذ جانه ولم يعلم به)

247- رسول خدا صلى الله عليه و آله در آغاز راه دستور داد كه سپاه روزه خود را افطار نمايند زيرا رزمندگان اسلام مجموعا در حال سفر بودند و روزه گرفتن از مسافر ساقط شده است

248- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 42: ثم مضى حتى نزل مر الظهران فى عشرة آلاف من المسلمين

249- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 42: فلما نزل رسول الله مرالظهران و قد عميت الاخبار عن قريش فلم ياءتهم خبر عن رسول الله و لايدرون ما هو فاعل

250- الكامل ، ج 2، ص 120: فقال بديل : هذه نيران خزاعة فقال ابوسفيان : خزاعة اذل من ذلك

251- الكامل ، ج 2، ص 120

252- الكامل ، ج 2، ص 121: قال : ما تاءمرنى ؟ قلت : تركب معى فاستاء من لك رسول الله فوالله لئن ظفر بك ليضربن عنقك

253- الكامل تج 2، ص 121: الم ياءن لك اءن تعلم انى رسول الله فقال : باءبى انت وامى ففى النفس منها شى ء

254- اگر چه سپاه بزرگ اسلام فتح مكه را آغاز كرد ولى فقط توانست سنگرهاى دفاعى ظاهرى را شكست دهد و سنگرهاى دفاعى باطنى به وسيله بكار بستن سياستهاى درست و صحيح عباس شكسته شد.

255- الكامل ، ج 2، ص 122، فقال : ما لاءحد بهؤ لاء، قبل ولاطاقة لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما فقلت : ويحك انها النبوة فقال : نعم اذن فقلت : الحق بقومك سريعا فحذرهم

256- الكامل ، ج 2، ص 122: فخرج حتى اتى مكة و معه حكيم بن حزام فصرخ فى المسجد: يا معشر قريش هذا محمد قدجاءكم بما لاقبل لكم به .

257- الكامل ، ج 2، ص 122: فقالوا: و ما قال ؟ قال : من دخل دارى فهو اءمن ، قالوا: و ما تغنى عنا دارك ؟ فقال : و من دخل المسجد فهو من و من اغلق بابه فهوا من ثم قال : يا معشر قريش اسلموا تسلموا

258- براساس نقل كامل على بن ابى طالب پرچم فرماندهى سعدبن عباده را از دستش گرفت و به همراه سپاه از همان جناح وارد عمليات گرديد.

259- الكامل ، ج 2، ص 122

260- تاريخ طبرى والكامل متن خطبه را بدين صورت نقل كرده اند: ان رسول الله قام قائما حين وقف على باب الكعبة ثم قال ؟ لااله الله وحده لاشريك له صدق وعده و نصر عبده هزم الاحزاب وحده سپس فرمود: سپس فرمود: اى مسلمانان آگاه باشيد كل ماءثرة او دم مال يدعى فهو تحت قدمى هاتين الاسدانة البيت و سقاية الحاج

261- اسراء: 81، سيره ابن هشام ، ج 4، ص 59

262- تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 6: فانى اقول لكم كما قال اخى يوسف : لاتثريب عليكم اليوم ، ثم ، قال : الا كل دم و مال و ماءثرة فى الجاهلية فانه موضوع تحت قدمى الا سدانة البيت و سقاية الحاج فانهما مدودتان الى اهليهما

263- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 332: فلما فرغ رسول الله من بيعة الرجال بايع النساء و اجتمع اليه نساء من نساء قريش

264- الكامل ، ج 2، ص 128

265- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 165

266- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 344: و فى جثيم دريد بن الصمة ، شيخ كبير ليس فيه شى ء الا التيمن براءيه و معرفته ، بالحرب و كان شيخا كبيرا مجريا

267- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 166: و كره ان يكون لدريد فيها ذكر و راءى ...

268- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 167: قالوا: راءينا رجالا بيضاء على خيل بلق ...

269- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 167: و لما سمع بهم رسول الله بعث اليهم عبدالله بن ابى حدرد الاسلمى ...

270- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 167؛سيره ابن هشام ، ج 4، ص 83: ثم خرج رسول الله معه الفان من اهل مكة مع عشرة آلاف من اصحابه الذين خرجوا معه فتح الله بهم مكة فكانوا اثنى عشر الفا

271- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 167، تفسير قمى ج 1، ص 287: و بقى اميرالمؤ منين و نفر قليل و مرالمنهزمون .

272- توبه : 25 و 26 ترجمه : و خداوند در غزوه هاى فراوانى (هشتاد غزوه) و از جمله غزوه حنين يارى كرد، انگار كه ازدياد شما موجب عجب و مباهات شما گرديد ولى كثرت نيرو شما را از ما بى نياز كرد و در هنگام هجوم دشمن زمين با اين پهناورى بر شما تنگ آمد سپس از برابر دشمن به عقب فرار كرديد سپس خداوند اطمينان و آرامش را بر رسول و مؤ منانش ‍ فرود آورد و لشكريانى از ملائك را براى نصرت و يارى سپاهيان اسلام نازل كرد كه آنان را به چشم نمى ديديد.

273- تفسير قمى ، ج 1، ص 287

274- تفسير قمى ، ج 2، ص 278، تاريخ يعقوبى ، ج 2، ص 64

275- مصباح ، ص 111: جعرانه منطقه اى است بين مكه و مدينه كه در هفت مايلى شهر مكه قرار دارد.

276- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 172

277- مصباح ، ص 264: نخلة اليامه منطقه اى است كه از آنجا مسير قرن به طائف شروع مى شود.

278- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 172

279- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 186

280- ناگفته نماند كه عروة بن مسعود در بين قوم خود شخصيت با نفوذى بود و خود را رئيس قوم خود مى دانست و بر اين باور بود كه اگر قوم ثقيف را به اسلام دعوت نمايد حرف او را قبول مى كنند، لذا از رسول خدا صلى الله عليه و آله اجازه گرفت تا به طائف برگشته و قوم ثقيف را به اسلام دعوت كند.

281- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 368

282- سيره ابن هشام ، ج 4، ص 131

283- طبرى ، ج 2، ص 144؛الكامل ج 2، ص 110

284- وادى يابس از نظر جغرافيايى منطقه حاصلخيزى است كه بر سر راه اندلس قرار گرفته است حموى در معجم البلدان ، ج 5، ص 429 مى نويسد: اليابس ضد الندى جزيرة نحوالاندلس فى طريق من يقلع من ذانية فى المراكب يريد (ميورقة) فيلقى ما قبلها و هى كثيرة الربيب لجودة خشبها فيها ينشاء اكثر المراكب

285- تفسير قمى ، ج 2، ص 434، تفسير سوره عاديات .

286- تفسير قمى ، ج 2، ص 435: قال عمر: انى اعلم ما تعلمون ، الشاهد يرى ، مالا يرى الغائب .

287- تفسير قمى ، ج 2، ص 438 - 436.

288- نكته قابل ذكر اين است كه علماى عامه جريان اين جنگ را از مسير اصلى خود منحفر نموده و به شكل اختصار از آن گذر نموده اند، علت اينامر از اين جهت مى توان ريشه يابى كرد كه شاءن و منزلت على را در هاله اى از سكوت گذاشته و آنرا مخفى بدارند.

289- توبه : 81

290- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 367

291- توبه : 92

292- معجم البلدان ، ج 2، ص 128، ياقوت حموى مى نويسد: و الجرف موضع على ثلاثة اميال من المدينة نحوالشام

293- الكامل ، ج 2، ص 150؛تاريخ طبرى ، ج 2 ص 368؛سيره ابن هشام ، ج 4، ص 163

294- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 370

295- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 370

296- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 371

297- آنگونه كه از تواريخ استفاده مى شود بين مسجد قبا ومسجد ضرار دره اى بود كه مسجد ضرار در يك طرف دره در محله بنى سالم و مسجد قبا در طرف ديگر دره واقع شده بود.

298- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 373،: فقالوا: يا رسول الله انا قد بنينا مسجدا لذى العلة و الحاجة و اليلة المطيرة و اليلة الشاتية و انا نحب تاءتينا فتصلى لنافيه ، فقال : انى على جناح سفر و حال شغل و قال : لو قدمنا ان شاء الله اتيناكم فصلينا لكم فيه

299- توبه : 107

300- تاريخ طبرى ، ج 2، ص 374

301- الكامل ، ج 2، ص 302: خرج رسول الله الى الحج لخمس بقين من ذى القعدة ، لا يذكر الناس الا الحج ، فلما كان بسرف امر الناس ان يحلوا بعمرة الا من ساق الهدى

302- الكامل ، ج 2، ص 302، ابن اثير متن رسول خدا صلى الله عليه و آله را به اين ترتيب نقل كرده است : ايهاالناس ! اسمعوا قولى فلعلى لا القاكم بعد عامى هذا بهذا الموقف ابدا، ايهاالناس ! ان دمائكم و اموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا و كل ربا موضوع لكم رؤ وس اموالكم ، و ان ربا العباس بن عبدالمطلب موضع كله ، و كل دم فى الجاهلية موضوع ...

ايها الناس ! ان الشيطان قد يئس ان يعبد باءرضكم هذه ابدا ولكنه يطاع فى ما سوى ذلك ...

303- المناقب ، فصل چهاردهم ص 80

304- مائده : آيه 3

305- نجم : 3 - 5

306- مقتل الحسين ، ج 1، ص 48

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc482787583)

[فصل اول: رويدادهاى قبل از هجرت 5](#_Toc482787584)

[پيدايش هجرت 6](#_Toc482787585)

[اولين پيمان 7](#_Toc482787586)

[پيمان عقبه اولى 9](#_Toc482787587)

[مواد پيمان 10](#_Toc482787588)

[آموزشكده يثرب 12](#_Toc482787589)

[پيمان عقبه ثانيه 13](#_Toc482787590)

[اخذ پيمان از نقباى يثرب 14](#_Toc482787591)

[قبيله خزرج 15](#_Toc482787592)

[قبيله اوس 16](#_Toc482787593)

[قبل از هجرت بر مسلمين چه گذشت؟ 17](#_Toc482787594)

[تبليغات مهاجرين و تأثير آن 18](#_Toc482787595)

[كنفرانس قريش در دار الندوة 21](#_Toc482787596)

[اعضاء جلسه 22](#_Toc482787597)

[تصميم نهايى، نظريه شيخ نجدى 23](#_Toc482787598)

[آگاه شدن پيامبر از نقشه قريش 24](#_Toc482787599)

[طرح ابولهب 25](#_Toc482787600)

[طرح هجرت 26](#_Toc482787601)

[هجوم مشركين به خانه ابوطالب 27](#_Toc482787602)

[فصل دوم: رويدادهاى سال يكم هجرت 29](#_Toc482787603)

[استقبال انصار و مهاجرين از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 29](#_Toc482787604)

[اولين پيام نخست به مسلمين 30](#_Toc482787605)

[از قبا تا يثرب 31](#_Toc482787606)

[وحدت عامل پيروزى 32](#_Toc482787607)

[تغيير قبله 33](#_Toc482787608)

[موضع تغيير قبله 34](#_Toc482787609)

[علل تشريع جهاد 35](#_Toc482787610)

[خلاصه علل تشريع جهاد در جنگ بدر 41](#_Toc482787611)

[فصل سوم: رويدادهاى سال دوم هجرت 42](#_Toc482787612)

[جنگ بدر 43](#_Toc482787613)

[استفاده از اطلاعات در جنگ 45](#_Toc482787614)

[بررسى اطلاعات ابى سفيان 47](#_Toc482787615)

[آماده شدن قريش 48](#_Toc482787616)

[نزول پيك وحى در بدر 49](#_Toc482787617)

[بكارگيرى مجدد اطلاعات 52](#_Toc482787618)

[آگاهى دشمن از دستگيرى نيروهاى اطلاعاتى 54](#_Toc482787619)

[امدادهاى غيبى 56](#_Toc482787620)

[مقدمات حمله 57](#_Toc482787621)

[آغاز جنگ 59](#_Toc482787622)

[عوامل پيروزى 61](#_Toc482787623)

[1 - نحوه مقابله با دشمن 63](#_Toc482787624)

[2 - كوچك شمردن سپاه دشمن در نظر سپاه اسلام 64](#_Toc482787625)

[3 - صبر و ثبات در برابر دشمن 65](#_Toc482787626)

[4 - نزول ملائك 66](#_Toc482787627)

[5 - نسبت دادن پيروزيها به خداوند 67](#_Toc482787628)

[ماجراى بنى قينقاع 68](#_Toc482787629)

[فصل چهارم: رويدادهاى سال سوم و چهارم هجرت 71](#_Toc482787630)

[جنگ احد 72](#_Toc482787631)

[نقش زنان مشركين در جنگ احد 74](#_Toc482787632)

[ابوسفيان و تقسيم نيرو 75](#_Toc482787633)

[جايگاه حفاظت و اطلاعات عباس بن عبدالمطلب 76](#_Toc482787634)

[مشورت و نتيجه آن 78](#_Toc482787635)

[ترتيب سپاه 80](#_Toc482787636)

[نقش على عليه‌السلام در احد 81](#_Toc482787637)

[نتايج تخلف از دستورات فرماندهى 83](#_Toc482787638)

[نسيبه زن فداكار اسلام 84](#_Toc482787639)

[تعداد شهدا و مجروحين 85](#_Toc482787640)

[تدفين اجساد شهدا 86](#_Toc482787641)

[عوامل شكست 87](#_Toc482787642)

[نقدى بر كتاب طلاس 88](#_Toc482787643)

[منن نظريه طلاس 91](#_Toc482787644)

[غزوه حمراء الاسد 93](#_Toc482787645)

[نتائج تعقيب 96](#_Toc482787646)

[جنگ بنى النضير (اجلاء و اخراج بنى النضير) 97](#_Toc482787647)

[علت وقوع حادثه اجلاء 98](#_Toc482787648)

[آگاهى پيامبر از معاهده يهوديان 100](#_Toc482787649)

[ترور كعب بن اشرف 101](#_Toc482787650)

[منطقه جغرافيايى بنى النضير 104](#_Toc482787651)

[غزوه ذات الرقاع 106](#_Toc482787652)

[خاتمه جنگ 107](#_Toc482787653)

[فصل پنجم: رويدادهاى سال پنجم هجرت 108](#_Toc482787654)

[جنگ احزاب (خندق) 109](#_Toc482787655)

[عهدشكنى عادت يهود 111](#_Toc482787656)

[حفر خندق 113](#_Toc482787657)

[استقرار نيرو در دهانه گذرگاهها 115](#_Toc482787658)

[ورود سپاه دشمن به وادى عقيق 116](#_Toc482787659)

[بكارگيرى اطلاعات در جنگ خندق 117](#_Toc482787660)

[آغاز جنگ خندق 119](#_Toc482787661)

[نبرد على با عمروبن عبدود 121](#_Toc482787662)

[بكارگيرى نيرنگ در جنگ 122](#_Toc482787663)

[نقش زبير و عمربن خطاب در جنگ 123](#_Toc482787664)

[طرح نعيم بن مسعود 124](#_Toc482787665)

[آثار پيروزى در سپاه اسلام 128](#_Toc482787666)

[گزارش مأموران اطلاعاتى 129](#_Toc482787667)

[جنگ بنى قريظه 130](#_Toc482787668)

[نتايج محاصره 132](#_Toc482787669)

[نص حكم بن معاذ 134](#_Toc482787670)

[برخورد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد حكم سعد 135](#_Toc482787671)

[دفاع از رهبر 136](#_Toc482787672)

[فصل ششم: رويدادهاى سال ششم هجرت 137](#_Toc482787673)

[جنگ بنى المصطلق 138](#_Toc482787674)

[دستگيرى مأمور اطلاعاتى دشمن 139](#_Toc482787675)

[نفاق عبدالله بن ابى 141](#_Toc482787676)

[برخورد پيامبر اسرار 144](#_Toc482787677)

[صلح حديبيه 145](#_Toc482787678)

[گزارش اطلاعات به دشمن 146](#_Toc482787679)

[گزارشهاى تكميلى قريش 148](#_Toc482787680)

[اعزام عثمان بن عفان 151](#_Toc482787681)

[اختلاف مسلمانان 154](#_Toc482787682)

[نتايج صلح 156](#_Toc482787683)

[فصل هفتم: رويدادهاى سال هفتم هجرت 159](#_Toc482787684)

[جنگ خيبر 160](#_Toc482787685)

[نقش يهود در پيدايش جنگها 161](#_Toc482787686)

[گزارش اطلاعات 163](#_Toc482787687)

[بكارگيرى رمز در جنگ 164](#_Toc482787688)

[تنظيم سپاه 165](#_Toc482787689)

[شناسايى نيروهاى دشمن 166](#_Toc482787690)

[حماسه سازان خيبر 167](#_Toc482787691)

[غنائم خيبر 170](#_Toc482787692)

[نظريه 171](#_Toc482787693)

[مسأله فى ء 173](#_Toc482787694)

[سرزمين فدك 175](#_Toc482787695)

[فدك در سير تاريخ 177](#_Toc482787696)

[فصل هشتم: رويدادهاى سال هشتم هجرت 181](#_Toc482787697)

[جنگ موته 182](#_Toc482787698)

[پيروزى سپاه دشمن 184](#_Toc482787699)

[تصرف ولائى دست حضرت در ميدان جنگ 185](#_Toc482787700)

[گريه بر شهدا 186](#_Toc482787701)

[تسليت حضرت به اسماء 187](#_Toc482787702)

[فتح مكه 189](#_Toc482787703)

[علت شروع جنگ 191](#_Toc482787704)

[آغاز نبرد 194](#_Toc482787705)

[حركت ابى سفيان 195](#_Toc482787706)

[اسلام آوردن ابى سفيان 197](#_Toc482787707)

[سياست عباس 198](#_Toc482787708)

[رژه سپاه 199](#_Toc482787709)

[اعزام ابى سفيان به مكه 200](#_Toc482787710)

[ورود سپاهيان اسلام به سرزمين وحى 201](#_Toc482787711)

[جنايت خالدبن وليد 204](#_Toc482787712)

[جنگ حنين 205](#_Toc482787713)

[سپاه ملائك 207](#_Toc482787714)

[حركت سپاه اسلام 208](#_Toc482787715)

[شكست مسلمانان در جنگ حنين 210](#_Toc482787716)

[نزول نصرتهاى غيبى 211](#_Toc482787717)

[جنگ طائف 213](#_Toc482787718)

[مسير حركت اسلام 214](#_Toc482787719)

[جنگ ذات السلاسل 216](#_Toc482787720)

[مذاكرات فرماندهان 218](#_Toc482787721)

[فرماندهى على عليه‌السلام 220](#_Toc482787722)

[فصل نهم: رويدادهاى سال نهم هجرت 224](#_Toc482787723)

[تبليغات منافقين 226](#_Toc482787724)

[آمادگى سپاه براى اعزام 227](#_Toc482787725)

[تخلف مسلمانان 228](#_Toc482787726)

[حوادث بين راه 229](#_Toc482787727)

[فصل دهم: رويدادهاى سال دهم هجرت 234](#_Toc482787728)

[پاورقی ها 240](#_Toc482787729)